

هفته شامه

جاده مرگ

یادنامه ای یادرفندگان

● سال هشتم ● شماره ۱۹۴ ● دوشنبه ● ۲۸ سرطان ۱۴۰۲ ● ۲۴ جولای ۲۰۲۳

هزاره

په گورستان

گزارشی از کوچ اجباری
ونسلاکشی هزاره‌ها در بلخ، سمنگان و سرپل
توسط رژیم تروریستی طالبان

● بلخ به دار آویخته می‌شود (سرمقاله)
● مقاومت بلخاب و جنایت جنکی طالبان؛ گزارشی از کشتار غیر نظامیان طالبان با هر کسی که در بلخاب مواجه می‌شدند، او را می‌کشتند (گفت‌وگو با یک تن از نزدیکان قربانیان جنگ بلخاب)
● جنون زن‌کشی؛ گزارشی از ترورهای هدفمند زنان در بلخ توسط طالبان
● مسلخ زنان؛ گزارشی از سرکوب دختران معترض در بلخ توسط طالبان

● سر نوشت تلخ دختران بلخ؛ «برای امتحان کاکتور آماده‌گی می‌گرفتم؛ اما شاگرد خیاطی شدم» (روایت)
● درهای بسته امید؛ روایت زندگی زنان بلخ زیر حاکمیت طالبان (روایت)
● قتل عام ۱۹۹۸ مزار شریف؛ «هزاره‌ها مسلمان نیستند، ما باید آن‌ها را بکشیم» (تحلیل)
● دولت خونین هزاره‌ها و پشتون‌ها؛
● پدیدارشناسی خونین‌ترین منازعه‌ی قرن بیستم از منظر دولت-ملت‌سازی (تحقیق)



هر گامی به فاجعه نزدیک‌تر کرده است؛ اما دولت‌های مقتدر و صاحبان منافع بزرگ، رهبران و پیشوایان جوامع، نخبگان مطیع و روشن‌فکران نژادباور، نخستین مسئولان این فجایع خواهند بود.



خانقاه بهاء‌الدین ولد، پدر مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در شهر مزار شریف، مرکز ولایت بلخ. عکس: شبکه‌های اجتماعی

اینک، جای بلخ فرهنگ و فرهنگ بلخ را کشتار، بی‌دالتی، کوچ اجباری، فئودالیسم زمین‌خوار و هژمونی درنده‌ی نژادی گرفته است. امروز بلخ خود را فراموش نموده و فقط با چشمان خونین نظاره‌گر نسل‌کشی و آوارگی بر تن دریده و لگدمال‌شده‌اش است. بلخ بامیک ردای فراموشی و سکوت و حیرت به دوش انداخته و در تاریکی مطلق فرو رفته است. نام بلخ اکنون نه با فرهنگ گذشته و خلاقیت‌های آن، بلکه با قتل‌عام و کوچ و ویرانی و آوارگی گره خورده است. به یک معنا، اکنون بلخ به دار آویخته می‌شود. تنها می‌خواهیم تذکر دهیم که گزارش کشتار و ترور و کوچ‌اجباری این روزها در قلمرو بلخ را با توجه به پس‌زمینه‌ی آن مطالعه نماییم. بلخ پس از ظهور اسلام، نه تنها به زوال و انحطاط روحی و فکری دچار آمد، بلکه رفته رفته جسم و تن معنوی و هنری آن نیز مورد اتهام قرار گرفت، تکفیر شد و از اواخر قرن نوزدهم به بعد یا تخریب گردید، یا غارت شد و یا چونان پاره‌ی دیگری از پیکرش (بامیان) از شرم فروپاشید و خاکستر شد. امروزه زنان در بلخ در برابر خوفناک‌ترین رژیم تروریستی برای دفاع از انسانی‌ترین حقوق شان مبارزه می‌کنند، اما وحشیانه مورد تجاوز قرار می‌گیرند و به شکل زنجیرهای به قتل می‌رسند. بی‌دفاع‌ترین مردمان در بلخ، بی‌هیچ دلیلی نسل‌کشی می‌شوند و بسیاری دیگر در مزار شریف از خانه و کاشانه‌شان کوچانده و در قلب تاریک‌ترین سرنوشت پرتاب می‌گردند. هر آن‌چه بر سرنوشت بلخ در تاریخ معاصر رفته و می‌رود- چه از سوی عبّاش‌ترین رهبران و تاجران سیاسی مردم و چه اینک از جانب تروریستی‌ترین ایدئولوژی‌حاکم- آگاهانه یا ناآگاهانه هویت تاریخی بلخ را نشانه می‌رود. به همین دلیل است بلخ که روزگاری گهواره‌ی تمدن در شرق بود، اینک به چراگاه بیابان‌گردان بدل شده و از مدینه به بادیه تغییر ماهیت داده است. نه تنها جنایات بشری طالبان در بلخ که در تمام نقاط افغانستان با سکوت و ترس بدرقه می‌شوند و نه تنها در

ریسمانی بر گردن تاریخ ما (افغانستان) آویخته شده که رمز پاره‌کردن و عبور از آن در بازگشت به مکتب بلخ و سنت فکری آن نهفته است. بلخ تقدیر تلخ و متضاد داشته و اینک این تضاد به صورت ترازوی روبروی ما ایستاده است؛ گویا چیزی می‌طلبد. سخن از بلخ به اندازه‌ی خویش‌تن‌یابی آدمی دشوار و جان‌کاه و سوگناک‌تر از یاد هر درد جمعی و فردی است. نخست، بلخ زهدان، گهواره و خانه‌ی یک تمدن و عقلانیت است. سابقه‌ی سنت عقلانی و مدنی بلخ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین کانون‌های تمدن به پیش از شش‌هزار سال سابقه‌ی تاریخی می‌رسد. اما تاریخ و سرگذشت مکتوب آن به دوره‌ی اوستایی یعنی حدود ۲۶۰۰ سال پیش باز می‌گردد. قلمرو فرهنگی بلخ چه قبل از فرهنگ اسلامی و چه پس از آن دارای اهمیت و اعتبار فرهنگی و عقلانی بی‌نظیر می‌باشد. بلخ پاسا‌اسلام هرچند از آن زخم‌های کاری و مرگ‌بار می‌بیند؛ اما در عوض اسلام را در دامانش می‌پرورد و آن را به فرایند غنی فرهنگی مبذل می‌سازد و به «مادشهر» دوره‌ی اسلامی بدل می‌شود. همان شأنی را که آتن در تمدن اروپایی دارد، بلخ در تمدن شرقی به‌خصوص تمدن و فرهنگ اسلامی دارد. بلخ را باید آغورای فکری و فرهنگی فرهنگ اسلامی نامید. بلخ در مقام پایدارترین و محکم‌ترین جغرافیای روحی نه‌مادون آتن؛ بلکه هم‌شأن آن بود. تکثر و مدارا، ذاتی‌ترین خصلت ماهوی این قلمرو عقلی و فرهنگی به‌شمار می‌آید؛ به‌گونه‌ای که طی بیست و دو بار تهاجم و ویرانی باز هم خویش را چونان ققنوسی از میان آتش تباهی و ظلمت احیا می‌نماید. این‌که یک قلمرو فکری بتواند خود را از پس سخت‌ترین شقاوت‌ها و سردی‌های زمانه دوباره احیا کند و باز هم به تجدّد خویش بیاورد، حاکی از قدرت فکری و غنای معنوی آن خواهد بود. نخستین ظهور اندیشه‌ی «جاودان خرد» را در بلخ در اثر هوشنگ پیش‌دادی به همین نام می‌بینیم، اندیشه‌ی که بعدها در اوج شکوفایی فرهنگ اسلامی توسط کسانی مانند ابن مسکویه مورد توجه قرار گرفت و از جمله شیخ اشراق از جام آن ارتزاق فکری نمود. از قضا، بخش حکمت‌های نهج البلاغه که سید رضی آن را جمع‌آوری کرده، شباهت شکلی و مضمونی تنگاتنگ با جاودان خرد دارد. به‌هرروی، ریشه‌ی جاودان خرد و یا حکمت خالده که به نخله‌ی معروف سنت‌گرایان معاصر ذات و هویت فکری و معنوی بخشیده نیز، به حوزه‌ی فرهنگی بلخ بازمی‌گردد. نقش و جایگاه بلخ در تمدن اسلامی نیز بنیادین است. بلخ با جغرافیای که بعد از اسلام خراسان نامیده شد و کانون اصلی آن بلخ محسوب می‌گردد، حدود سه هزار دانشمند و نویسنده از طیف‌های گوناگون را در خود پرورده است. به‌همین سبب، ما با سلسله‌ی از فیلسوفان، عارفان، شاعران، متکلمان، مفسران، محدثان، فقیهان و... در قرون پسین مواجهیم. بدین امر دقت نماییم که فتوحات اسلامی کمتر با روح معنوی و اخلاقی رخ داد؛ بلکه بیشتر غلبه و قهر و خشونت و توحش در آن خودنمایی می‌کرد. می‌خواهیم بگوییم شکوفایی‌های که در دوره‌ی اسلامی در بلاد اسلامی رخ دادند، بیشتر محصول روح اقوامی بودند که گرچند تازه مسلمان شده بودند، اما پیش از آن واجد روح فرهنگی، معنوی و اخلاقی بودند و خلاقیت‌های فکری، معنوی و اخلاقی بیشتر مانده‌ی این روح بود. لذا بلخ، یکی از همان کانون‌هایی است که پیش از ظهور اسلام واجد روح اخلاقی، معنوی و عقلی متمایز و برجسته بود و بدین سبب نیز اسلام را در دامان معرفت‌پرور و تفسیرگرایانه‌اش هویت، ازاین‌رو بود که فلسفه‌ی اسلامی را فزایی و ابن‌سینا تأسیس می‌کنند، معلمان که از گهواره و مادرشهر بلخ سر برآورده‌اند. اگر نگوییم در روح نهضت ترجمه به‌مثابه رنسانس اسلامی روح فرهنگی بلخ حاکم است؛ اما بدون تردید یکی از پایه‌ی اساسی آن به‌شمار می‌آید. در حوزه‌ی کلام بسیاری از متکلمان معتزلی و عقل‌گرا از حوزه‌ی بلخ سربر آورده‌اند و جریان عقل‌گرایی به‌طور عام از قلمرو روحی بلخ سرچشمه گرفته است، به‌طوری که عقل‌گراترین فقیه، متکلم و فیلسوف را در این حوزه شاهدیم. اگر جغرافیای زبان فارسی را مدنظر داشته باشیم، بلخ بنیادی‌ترین مهد و شکوفایی زبان فارسی به‌حساب می‌آید. قبل و بعد از فرهنگ اسلامی زبان آریایی‌دوری زبان اصلی و علمی آن بوده است. در بلخ و از طریق آفرینش‌های ادبی همین حوزه است که زبان فارسی غنای نیرومند خودش را ظهور می‌بخشد. حوزه‌ی فرهنگی زبان فارسی هم از حیث تاریخی و هم علمی بدون ثمرات فرهنگی بلخ، هویتی ندارد.

بهر تقدیر، قلمرو روحی و عملی بلخ باستان اکنون در آتش فاجعه و تباهی می‌سوزد. تباهی‌زدگی، آشفتگی، بلا تکلیفی و توحش مسلط بر آن، اصلاناً در غیاب سنت عقلانی بلخ ریشه دارد. شقاوت و ویرانی که هر روز ما را به عقب می‌راند و سروری‌خواهی‌های حقیرانه‌ای که از اطراف و اکناف حواله‌ی روح زخمی ما می‌شود، بدون تردید از فراموشی مکتب و سنت فکری بلخ یعنی در همان از خود-بیگانگی نفس‌مان منشأ می‌یابد. این‌که ویرانی به‌عنوان تقدیر اکنون ما دیگران را به قهقهه‌ی مستانه می‌اندازد و آنان از عجز و استیصال هستی تاریخی ما شادمانی می‌طلبد و نه بر گور که بر جنازه‌های به‌خون‌نشسته‌ی ما به هر شکلی پای‌کوبی به‌راه می‌اندازند، ذاتاً به یک روح کودکانه و کین‌توزانه بازمی‌گردد. لیکن بازگشت به وطن و روح فرهنگی خویش نمی‌تواند در واکنش به این بادهای خاک‌آلود صورت بگیرد. از طرفی، این امر بازگشت به گذشته نیست، بلکه تجدید عهد با روحی است که فارغ از زمان می‌ایستد و لذا می‌توان از آن مدد جست و به سمت آینده عزیمت کرد.

بیایم بحران نظری و عملی کنونی را در آینه‌ی غیاب و فراموشی سنت عقلانی بلخ ببینیم. گرفتارشدن نفس ما در هیولای فساد و جنگ و غارت از حیث اساسی محصول پشت‌کردن ما با قلمرو مذکور بود. ما در پرسش و اکتفاکردن به امر موجود تجدید و تجدّد پیدا می‌کنیم، و تا چیزی در جان و روح ما ننشسته و تجربه نشده باشد، فرازوی از آن نیز بی‌معناست. به‌هرتقدیر، قلمرو فرهنگی و روحی بلخ امروز مورد هجوم بی‌منطق‌ترین گروه و متوحش‌ترین ایدئولوژی نژادی-مذهبی قرار گرفته است.

هزاره

به گورستان

گزارشی از کوچ اجباری
ونسلكشی هزاره‌ها در بلخ، سمنگان و سپرل
توسط رژیم تروریستی طالبان

تمام تباری‌کنندگان به‌ویژه اشرف غنی از تطبیق برنامه کشتار سیستماتیک هزاره‌ها راضی به نظر می‌رسد. این وضعیت همان چیزی بود که اکثریت نخبگان پشتون آرزویش را داشتند و از قضا به‌طور مکتوب در کتاب سقاوی دوم تبارز یافته است. تلاش گسترده نخبگان پشتون به شمول حاکمان دوران جمهوری (حامد کرزی و اشرف غنی) به شمول رهبران طالبان برای انکار نسل‌کشی هزاره‌ها تاییدی بر این مدعاست. آنچه در پی می‌آید نمونه‌هایی از کشتار هدفمند هزاره‌های ولایات شمال در دور دوم حکومت طالبان میان سال‌های ۲۰۲۱ - ۲۰۲۳ را آشکار می‌نماید.

این رابطه‌ی وثیق را نخبگان پشتون که برای سپردن افغانستان به طالبان با هم تباری کردند، بیشتر در مناسبات و دلالت‌های تاریخی‌اش درک می‌کنند، به‌خصوص با توجه به اینکه آن سفر رییس جمهور حکومت پیشین در ظاهر برای بررسی اوضاع امنیتی بود، ولی در واقع برای شکستن یا جلوگیری از وحدت و ایجاد اختلاف میان عطا محمد نور، محمد محقق و مارشال دوستم که قصد مقاومت در برابر طالبان را داشتند، انجام شد تا سقوط یکی از مهم‌ترین ولایت‌های افغانستان را به نفع طالبان تسریع کند. با توجه به حملات گسترده‌ای که در دور دوم حکومت طالبان علیه هزاره‌های بلخ صورت گرفته است، بی‌تردید،

نویسندگان: محمد احمدی و محمد رضایی
کشتار سیستماتیک هزاره‌ها به‌طور عام در نقطه نقطه‌ی افغانستان، به‌ویژه در بلخ در دور دوم حکومت طالبان، واقعیت آشکاری است که با شدت تمام ادامه یافته و همچنان سیاست «هزاره به گورستان» ادامه دارد. سفر سراج‌الدین حقانی، وزیر داخله طالبان (فرد درجه یک تروریسم طالبانی) در ۲۰ جوزا ۱۴۰۲ به مزار شریف، حضور او در دشت لیلی و اشک تمساح وی برای کشته‌شدگان طالب در دور پیشین، عزم جدی رهبران طالبان را برای دوام نسل‌کشی و مدیریت کشتار به بهانه‌های گوناگون را آشکار می‌کند. این سفر خیرساز به‌نحوی با سفر اشرف غنی در آخرین روزهای حکومت‌اش به مزار شریف پیوند

۱. کوچ اجباری هزاره‌ها در مزار شریف

یکم-قبه‌الاسلام: در ۱۹ میزان ۱۴۰۰ روزنامه اطلاعات روز در گزارشی نوشته بود که افراد مسلح غیرمسئول به «حکم فرماندهی امنیه‌ی طالبان» ساکنان منطقه‌ی هزاره‌نشین «قبه‌الاسلام» شهر مزار شریف را یک هفته فرصت دادند که این منطقه را تخلیه کنند.

این روزنامه به نقل از یک باشنده محل نوشته بود که «افراد مسلح از قوم «کوشی» روز شنبه‌ی گذشته، براساس حکم فرماندهی امنیه‌ی طالبان در بلخ، دیوار شماری از خانه‌ها را در کوچ‌هی سیزدهم این منطقه تخریب کرده‌اند. پس از اینکه تعدادی از اهالی موضوع را به مقامات طالبان گزارش دادند، آن‌ها به ساکنان قبه‌الاسلام، پنج‌روز فرصت

قبه‌الاسلام، شهرک هزاره‌نشین در مزار شریف
منبع عکس: روزنامه اطلاعات روز



۸۵ (سال) به این سو متعلق به هزاره‌ها بوده است. سازمان دیدبان حقوق بشر نیز به تاریخ ۳۰ میزان ۱۴۰۰ تایید کرده بود که «افراد مسلح از قوم «کوشی» با حمایت طالبان ساکنان قبه‌الاسلام را تهدید به ترک خانه‌های‌شان کرده بودند.

دوم-شهرک علی آباد: در ۲ عقرب ۱۴۰۰ منابع محلی گزارش دادند که افرادی از پشتون‌های ولایت خوست ساکنان شهرک علی آباد مزار شریف را تهدید کرده‌اند که این شهرک را تخلیه کنند؛ زیرا زمین‌های این شهرک متعلق به آنهاست! هم‌زمان با آن روزنامه‌ی اطلاعات روز در گزارشی نوشته بود که «افرادی از ولایت خوست با حمایت گروه طالبان از ساکنان منطقه‌ی هزاره‌نشین «شهرک علی‌آباد» این شهر خواسته‌اند که آن را تخلیه کنند. بر اساس این گزارش، خوستی‌ها ادعا کرده بودند که «حدود ۲۳۰ جریب زمین در این شهرک از آنان است و طالبان هم بدون اینکه ادعای آنان از طریق محاکم مورد بررسی قرار دهد، از این افراد حمایت کرده بودند».

طبق این گزارش طالبان در پیوند به ادعای پشتون‌های خوست شماری از هزاره‌های ساکن در شهرک علی آباد مزار شریف را بازداشت کرده بودند. اما اسناد پشتون‌های خوستی نشان می‌داد که آنان در دوره قبلی حکومت طالبان، پس از قتل‌عام و آواره‌کردن هزاره‌ها، این زمین‌ها را تصرف کرده بودند؛ اما هزاره‌ها اسنادی در اختیار داشتند که نشان می‌داد، ده‌ها سال پیش از مدعیان، صاحب این زمین‌ها بوده‌اند.

در نتیجه طالبان که از پشتون‌های خوستی حمایت می‌کردند، پس از رؤیت اسناد قانونی هزاره‌ها به بهانه‌های مختلف آزار و اذیت، ساکنان شهرک علی آباد را از طریق جست‌وجوی خانه‌خانه در دستور کار قرار دادند و بنا به



انفجار پی‌هم در ساحات هزاره‌نشین کارته سلطان بابه علی‌شیر در ناحیه پنجم و کارته آریانا در مزار شریف عکس: شبکه‌های اجتماعی

مقامات طالبان افراد زیادی وجود دارد که همواره از طریق مساجد و منابر، رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی علیه هزاره‌ها موضع می‌گیرند و برخی از آن‌ها علناً اقدام به صدور فتوای تکفیر هزاره‌ها کرده و سنی‌ها را علیه شیعیان تحریک می‌کنند. به همین دلیل است که نسل‌کشی هزاره‌ها در دوران هیچ حکومتی متوقف نمی‌شود. مسئولیت این انفجارها را هر گروه تروریستی که به عهده بگیرد، حمله‌کنندگان از نظر تباری پشتون هستند و از سوی تمام گروه‌های سیاسی و مذهبی پشتون شدیداً حمایت می‌شوند.

خانم مددی و حسین ناصری، در انفجارهای کارته آریانا و منطقه‌ی علی‌چوپان کشته شدند/عکس: شبکه‌های اجتماعی



ج دو انفجار پی‌هم در مناطق هزاره‌نشین در مزار شریف - ایستگاه سجاده و کانتینرها (۸ ثور ۱۴۰۱)

رسیدگی کند. طبق معمول داعش مسئولیت این انفجارها را بر عهده گرفت. اما یافته‌های جاده‌ی ابریشم نشان می‌دهد که داعش پوششی برای پنهان کردن تعصبات قومی و نژادی طالبان علیه هزاره‌هاست تا از این طریق حملات هدفمند علیه هزاره‌ها را مذهبی جلوه دهند.

۳. ترورهای هدفمند هزاره‌ها در مزار شریف (۱۲ جدی ۱۴۰۰) منابع محلی در مزار شریف به جاده‌ی ابریشم گفته بودند که نیروهای طالبان یک کارمند هزاره‌تبار حکومت پیشین را در این شهر تیرباران کرده



عبدالمالک در شهر مزار شریف تیرباران شده است عکس: ارسالی به جاده‌ی ابریشم

است. بر اساس یافته‌های جاده‌ی ابریشم، فرد تیرباران‌شده عبدالمالک نام داشته و ساکن محله علی‌چوپان شهر مزار شریف مرکز ولایت بلخ بوده است. یکی از ساکنین علی‌چوپان به نام جمعه خان (نام مستعار) به جاده‌ی ابریشم گفته بود که «عبدالمالک» پیش از کشته‌شدن نیز تحت پیگرد طالبان قرار داشت و بارها مورد تهدید قرار گرفته بود.

ب) در ۱۴ حوت ۱۴۰۱ منابع محلی در ولسوالی چمتال ولایت بلخ به جاده‌ی ابریشم گفته بودند که افراد مسلح ناشناس شامگاه همان روز، اعضای یک خانواده را در قریه جرقله این ولسوالی به قتل رسانده‌اند. بر اساس یافته‌های جاده‌ی ابریشم در این رویداد پنج تن از اعضای یک خانواده به شمول یک مرد، یک زن، دو دختر جوان و دو پسر بچه ۶ ساله و ۴ ساله کشته شده بودند.

تیرباران اعضای یک خانواده در ولسوالی چمتال بلخ عکس: شبکه‌های اجتماعی

که در این انفجارها ۹ نفر کشته و بیش از ۴۰ نفر زخمی شده‌اند. این روزنامه در ادامه به نقل از غوث‌الدین انوری رئیس شفاخانه ابوعلی سینای بلخی وضعیت شماری از زخمی‌های آن انفجارها را وخیم اعلام کرد. طبق این گزارش تعداد از زخمی‌هایی که به شفاخانه منتقل شده بودند، پاهای خود را از دست داده بودند.

یافته‌های جاده‌ی ابریشم از طریق منابع محلی در مزار شریف نشان می‌دهد که یک روز پس از این انفجارها یک فعال رسانه‌ای زن به نام خانم مددی و یک داکتر جوان به نام حسین ناصری که در جریان انفجارها زخمی شده بودند، در شفاخانه از بین رفتند.

سلام و وطن‌دار به نقل از شاهدان عینی در گزارشی نوشت که این انفجارها ناشی از مواد منفجره‌ی جاسازی‌شده در دو موتر مسافری «تونس» و «فلانکوچ» بوده است. طبق این گزارش تعداد قربانیان این انفجارها بیش‌تر از آمار اعلام شده توسط نهادهای رسمی بوده‌اند و تمام کشته‌شدگان و زخمیان را افراد غیرنظامی تشکیل می‌دادند. در نهایت گروه داعش مسئولیت این انفجارها را به عهده گرفتند.

طبق یافته‌های جاده‌ی ابریشم، دلیل اصلی تمام حملات هدفمندی که علیه هزاره‌ها صورت می‌گیرد، ناشی از تعصب شدید قومی پشتون‌ها علیه هزاره‌هاست. در میان



دو انفجار پی‌هم در مناطق هزاره‌نشین در مزار شریف - ایستگاه سجاده و کانتینرها عکس: شبکه‌های اجتماعی

در ۸ ثور ۱۴۰۲ منابع مردمی در مزار شریف به جاده‌ی ابریشم گفته بودند که در دو انفجار پی‌هم در مزار شریف که در محله‌های هزاره نشین «ایستگاه سجاده» و «کانتینرها» صورت گرفت، ۹ تن جان باخته و ۱۳ تن دیگر زخمی شدند.

فرماندهی پلیس طالبان در بلخ نیز با تأیید این رویدادها اعلام کرده بود که در پی دو انفجار در مناطق هزاره‌نشین مزار شریف ۹ نفر کشته و ۱۳ نفر زخمی شده است.

محمد محقق رهبر حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان اما آمار درشت‌تری را در برگیه فیسبوک خود منتشر کرده و گفته بود: «دستان جنایت‌کار تروریسم تکفیری، بار دیگر فاجعه آفرید و با انجام دو عملیات انفجاری، تعداد زیادی از مردم ملکی و بی‌دفاع و روزه‌دار هزاره را در شهر مزار شریف به شهادت رسانید که منابع محلی، حکایت از شهادت ۱۱ تن و زخمی‌شدن ۱۸ تن دیگر دارد.» در میان قربانیان ناشی از این دو انفجار، یک کودک، دو زن و هشت مرد گزارش شده بود.

به گزارش منابع محلی طالبان در جریان انتقال اجساد قربانیان و زخمی‌ها با مردم و اعضای خانواده آن‌ها به شکل خشونت‌آمیز رفتار می‌کردند. یکی از گواهان رویداد، در آن زمان به جاده‌ی ابریشم گفته بود: «کسانی که برای نجات جان زخمی‌های‌شان نزدیک محل حادثه می‌شوند، افراد این گروه [طالبان] آنان را با قنداق اسلحه لت‌وکوب می‌کنند و نمی‌گذارند که مردم، به مجروحین‌شان



شهرک علی‌آباد را جلب کرده بودند تا در رابطه به ادعای خوستی‌ها به آنان پاسخ دهد. اما بنا به گفته‌ی یکی از بزرگان شهرک علی‌آباد؛ تاریخ درج‌شده در قبale‌ی مردم محل نشان می‌داد که اسناد آن‌ها در زمان حکومت‌های قبل از طالبان نوشته شده‌اند. اما طبق گفته‌های منابع غیررسمی، طالبان به آنان گفته بود که قبale‌ی مردم محل تمامی شهرک را شامل نمی‌شود؛ لذا زمین‌هایی که در قبale‌ها درج نیستند، باید اهالی محل یا قیمت آن را به طالبان پرداخت کنند یا زمین‌ها را تخلیه نمایند. در نتیجه، بزرگان شهرک چندین بار برای دادخواهی به کابل رفته و از مقامات طالبان درخواست کرده‌اند تا جلو خودسری‌های مقامات محلی طالبان گرفته شود؛ اما هنوز معلوم نیست که مقامات مرکزی طالبان به درخواست مردم رسیدگی می‌کند یا خیر. بنابراین، فرجام این دعاها زیر سلطه‌ی طالبان هم‌چنان تیره و تار و ترسناک به‌نظر می‌رسد.



علی‌آباد، شهرک هزاره‌نشین در مزار شریف

۲. حملات انتحاری بر مناطق هزاره‌نشین در ولایت بلخ

۱) حمله تروریستی به نمازگزاران در مسجد سه دکان (۱ ثور ۱۴۰۱)

مذهبی در معرض خطر قرار ندارند. به همین دلیل طالبان فعالیت رسانه‌های آزاد را محدود کرده است تا نتوانند به‌طور دقیق اطلاع‌رسانی کنند و آماری که مقام‌های این گروه از میزان تلفات حملات تروریستی به رسانه‌ها می‌دهند، به مراتب کمتر از آن چیزی است که شاهدان عینی می‌گویند.

داکتر فرهمند یکی از موظفین شفاخانه حوزوی ابو علی سینا بلخی در شهر مزار شریف به جاده‌ی ابریشم می‌گوید که یکی از عوامل افزایش آمار تلفات حملات تروریستی این است که تعداد زیادی از مجروحانی که در وضعیت وخیم به سر می‌برند، ممکن است پس از مدتی به دلیل بدتر شدن وضعیت صحتی جان خود را از دست دهند. این در حالی است که مقامات رسمی در اظهارات خود فقط به همان آمار ابتدایی اکتفا می‌کنند.

طی حدود دو سال حاکمیت طالبان، تامین امنیت مکاتب، مساجد، تکیه‌خانه‌ها و سایر اماکن مذهبی شیعیان یکی از خواسته‌های جدی مردم هزاره از حکومت طالبان بوده است. با اینکه مقامات طالبان بارها وعده تامین امنیت این اماکن را داده‌اند؛ ولی در عمل ناکام بوده‌اند. مردم یکی از دلایل این ناکامی را هم‌سویی برخی مقامات طالبان با تروریست‌ها می‌دانند. البته در میان سران طالبان کسی را نمی‌توان یافت که مخالف کشتار سیستماتیک هزاره‌ها باشد، آن‌ها در دور قبلی حکومت‌شان هزاره‌ها را در سراسر افغانستان قتل‌عام کردند و در دوران حکومت جمهوری نیز بسیاری از حملات هدفمند علیه هزاره‌ها از سوی رهبران

مسجد سه دکان یکی از قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین مساجد شیعیان دوازده‌امامی در شهر مزار شریف است. ساختمان این مسجد در سه طبقه ساخته شده و از جمله مساجد قدیمی افغانستان نیز به شمار می‌رود. در ۱ ثور ۱۴۰۱ زمانی که نمازگزاران مشغول ادای نماز ظهر بودند، مورد یک حمله تروریستی قرار گرفتند.

بر اساس گزارش منابع محلی بلخ، در این انفجار ۳۷ نفر کشته و ۶۵ نفر زخمی شدند؛ اما شاهدان عینی و برخی رسانه‌های داخلی و خارجی گزارش دادند که در این این انفجار بیش از ۵۰ نفر کشته و حدود ۱۰۰ نفر زخمی شدند. محمد علی (نام مستعار) یکی از نمازگزاران و شاهدان حمله‌ی خونین بر مسجد سه دکان به هفته‌نامه‌ی جاده‌ی ابریشم چنین می‌گوید: «ما در حال سجده بودیم که انفجار مهیبی روی داد. تکه‌های شیشه شکسته کف مسجد را پر کرده بود. اجساد تعداد زیادی از نمازگزاران که شهید و زخمی شده بودند، بر روی صحن مسجد دیده می‌شد. زنده‌ها وحشت‌زده و هراسان به هراس می‌دویدند و بیشتر آن‌ها برای نجات خود به‌سوی درب خروجی مسجد هجوم آورده بودند تا به هرشکلی خودشان را به بیرون از مسجد برسانند.»

محمد حسن (نام مستعار) یک تن از آگاهان نظامی بر این باور است که یکی از دلایل اصلی ضدونقیض بودن آمار و ارقام حملات تروریستی این است که طالبان آمار واقعی قربانیان را عمداً کتمان می‌کنند تا نشان دهند که امنیت در افغانستان تامین است و به‌ویژه اقلیت‌های قومی و



رویداد مسجد سه‌دکان، مزار شریف/عکس: شبکه‌های اجتماعی

طالبان سازماندهی می‌شد و با همکاری نزدیکان اشرف غنی که در ریاست امنیت ملی کار می‌کردند، عملی

ب) دو انفجار پی‌هم در ساحات هزاره‌نشین کارته سلطان بابه علی‌شیر در ناحیه پنجم و منطقه‌ی کارته آریانا در منطقه علی‌چوپان مزار شریف (۴ جوزای ۱۴۰۱)

در ۴ جوزای ۱۴۰۱ سه انفجار جداگانه در موترهای مسافری شهری مزار شریف رخ داد که در نتیجه آن ۱۰ تن به شمول دو زن و یک کودک کشته و ۱۸ نفر دیگر زخمی شدند. بر اساس گزارش منابع محلی در مزار شریف به جاده‌ی ابریشم، این انفجارها در ساحات هزاره‌نشین «کارته سلطان

بابه علی‌شیر» در ناحیه پنجم و منطقه «کارته آریانا» در منطقه «علی‌چوپان» به وقوع پیوسته بود. منابع امنیتی طالبان در بلخ نیز به رسانه‌ها گفته بودند که در انفجارهای پی‌هم در شهر مزار شریف ۹ نفر کشته و ۱۵ نفر دیگر زخمی شده‌اند. در همین حال روزنامه اطلاعات روز در گزارشی نوشت



رحب ابراهیمی و گل اندام

خلیفه سرور فرزند صفر، محمد یونس فرزند محمدعلی و بازمحمد فرزند احمدعلی».

کشتار کارگران هزاره که بی‌آزارترین مردم افغانستان اند، این واقعیت را آشکار می‌کند که تبعیض قومی و مذهبی که از زمان شکل‌گیری کشوری به نام افغانستان، به صورت سیستماتیک آغاز شد، تا امروز با قدرت تمام توسط نخبگان سیاسی ادامه دارد. ظاهراً حکومت‌های غالباً قومی همواره در صدد قتل‌عام هزاره‌ها بوده‌اند تا به زعم خودشان جامعه افغانستان را از نظر مذهبی یک دست کنند اما در واقع، نابودی کامل هزاره‌ها و تصرف سرزمین‌های آنان توسط پشتون‌ها به‌عنوان یک استراتژی تغییرناپذیر از زمان عبدالرحمان تا کنون دنبال شده است. حتی در دوران رژیم جمهوری کشتار هدفمند هزاره‌ها نسبت به خیلی از دوره‌های دیگر افزایش یافته بود و با تسلط دوباره طالبان بر افغانستان کشتار سیستماتیک هزاره‌ها در تمام افغانستان با شدت بیشتر ادامه دارد. قتل ۶ تن از کارگران هزاره معدن زغال سنگ در مسیر شاهراه مزار شریف-دره‌ی صوف با سلاح‌های «M-۱۶» آمریکایی و «هی کاروف» روسی در سمنگان و وقوع ده‌ها حمله‌ی انتحاری در دور دوم حکومت طالبان از همین منظر قابل بررسی است.

توسلی غرجستانی استاد دانشگاه معتقد است که گروه‌های تروریستی با قتل کارگران هزاره می‌خواهند به مردم هزاره و شیعیان افغانستان این پیام را بدهند که نه تنها مساجد، تکیه‌خانه‌ها و اماکن مذهبی شیعیان امن نیست؛ بلکه به آن‌ها در هیچ جایی اجازه نمی‌دهند تا با فکر آرام کار و زندگی کنند؛ حتی اگر در بدترین جای‌ها و شاق‌ترین کارها مانند کار در معادن و استخراج زغال سنگ باشد.

علاوه بر این دلایل مختلفی در مورد هدف‌قراردادن هزاره‌ها توسط گروه‌های تروریستی وجود دارد. حسن رضایی استاد دانشگاه تفسیرهای تنگ‌نظرانه از مذهب و رویکردهای استبدادگرایانه قومی در قالب دین را از جمله عوامل عمده حملات تروریستی علیه هزاره‌ها می‌داند. برخی دیگر از آگاهان می‌گویند با اینکه رهبران طالبان همواره از اتحاد این گروه سخن می‌گویند، اما در واقع، این گروه اختلافات درونی دارد و برخی از آن‌ها نسبت به اقلیت‌های دینی، مذهبی و قومی دیدگاهی افراطی‌تری دارند. از این رو، بخش‌های مشخصی از طالبان یا در این حمله مستقیماً نقش دارند و یا با سایر گروه‌های تروریستی برای انجام حملات انتحاری علیه هزاره‌ها و شیعیان همکاری می‌کنند.

حنفی پرسش‌هایی کرد و پاسخ‌های رجب را که در چند ماه حبس در زندان کتاب‌های مذهبی را مطالعه کرده بود، قانع‌کننده دانست و ضمن تأیید حکم دادگاه دولت پیشین در مورد عقد رجب و گل‌اندام، حکم آزادی آنان را صادر کرد».

اکنون رجب و گل‌اندام در ماه دلو ۱۴۰۱ از زندان طالبان آزاد و از راه قاچاق به ایران فرار کرده‌اند و اکنون در این کشور به سر می‌برند؛ اما طالبان در مورد دستگیری عواملان قتل خلیفه حسین تاکنون هیچ اقدامی نکرده‌اند.

کشتار هدفمند هزاره‌ها در ولایت سمنگان
۱- شش کارگر زغال‌سنگ در شاهراه مزار شریف-دره‌ی صوف تیرباران شدند (۶ ثور ۱۴۰۱)
در ۶ ثور ۱۴۰۱ منابع محلی گزارش دادند که افراد مسلح ناشناس هفت تن کارگر هزاره را در ولسوالی دره صوف ولایت سمنگان تیر باران کرده‌اند.

مقام‌های طالبان در بلخ نیز ضمن تأیید این رویداد، به رسانه‌ها گفته بودند که افراد مسلح ناشناس، ۷ تن را در ولسوالی دره‌ی صوف سمنگان، نخست از موتر پایین کرده و آن‌ها را به یک دره انتقال داده و سپس پنج‌تن‌شان را با ضرب گلوله به قتل رسانیده‌اند.

خبرگزاری دویچه وله آلمان به نقل از مقام‌های محلی گزارش داده بود که تعداد کشته شده‌ها پنج نفر است. طبق گفته این منبع به دویچه وله: «چهار نفر کشته شده، یک نفر زخمی شده و یک تن دیگر از مهلکه جان سالم به در برده و فرار کرده است. طبق این گزارش قربانیان این رویداد همه هزاره و شیعه بوده‌اند.

هم زمان با وقوع این رویداد، محمد محقق، رهبر حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان که بزرگان این قریه را از نزدیک می‌شناخت، ضمن تأیید این حادثه، نام کارگردان تیرباران‌شده را در برگه‌ی فیسبوک خود چنین نشر کرد: «خیرالله فرزند محمد رحیم، غلام‌سخی فرزند چمن،



۷ کارگر هزاره که در ولسوالی دره‌ی صوف سمنگان تیرباران شدند/عکس: شبکه‌های اجتماعی

۲. قتل دختر جوان توسط طالبان در ولایت سمنگان (۱۵ عقرب ۱۴۰۱)

در ۱۵ عقرب ۱۴۰۱ منابع محلی از سمنگان گزارش دادند که دختر جوانی توسط یکی از سران گروه طالبان در دره‌ی صوف سمنگان، به قتل رسیده است.

بر بنیاد گفته‌های این منابع، قاتل یکی از مامورین طالبان بود و ملا یاسین نام داشت، وی در زمان ارتکاب جنایت، آمر امر به معروف طالبان در ولسوالی دره‌ی صوف پایین ولایت سمنگان بود.

بر اساس این گزارش، انگیزه‌ی اصلی ملا یاسین از قتل این دختر عدم رضایت او برای ازدواج با این عضو گروه طالبان بوده است.

بر اساس یافته‌های جاده‌ی ابریشم، این دختر حدود ۲۴ ساعت در ولسوالی شولگره‌ی ولایت بلخ توسط طالبان زندانی شده بود و پس از اینکه به ازدواج با ملا یاسین تن نداد، از بند رها شد؛ اما بلافاصله توسط یکی از اعضای طالبان به قتل رسید.

۳. تیرباران دو برادر توسط طالبان در ولسوالی دره صوف ولایت سمنگان

جمهوری کشته بودند و یک برادر خردسال آن‌ها که شاهد این حادثه وحشتناک بوده است، نیز به دلیل شوک عصبی در حالت کما به سر می‌برد.

محمد و عوض، دو برادری که توسط طالبان در ولسوالی دره‌ی صوف سمنگان تیرباران شدند/عکس: شبکه‌های اجتماعی



گفت‌وگویی به جاده‌ی ابریشم گفته بود که افراد نزدیک به طالبان در قتل عبدالحسین و اعضای خانواده او دست داشته‌اند.

خبرگزاری صدای افغان (آوا) به نقل از یک منبع معتبر مردمی گزارش داده بود که عاملین این جنایت شب گذشته مهمان این خانواده بودند و پس از صرف غذا اعضای خانواده را به قتل رسانیده بودند.

مختار وفايي، خبرنگار آزاد افغانستان در ایندیندنت فارسی در پیوند به این قتل نوشته بود: «سخن‌گوهای طالبان با جلوگیری از پخش اطلاعات دقیق در مورد حوادث جنایی، می‌کوشند اوضاع را امن و آسان جلوه دهند، اما در بیشتر این قتل‌ها، رد پای اعضای طالبان یا افراد همسو با این گروه که اسلحه در اختیار دارند مشاهده شده است».



محمد شفیع مظفری، در مزار شریف کشته شده است/عکس: شبکه‌های اجتماعی

پسر و دختر در شهر مزار شریف، مرکز ولایت بلخ در پیوند به حمله‌ی انتحاری به مرکز آموزشی کاج در غرب کابل و توقف نسل‌کشی هزاره‌ها، اعتراض کرده بودند اما طالبان بلافاصله اعتراض کنندگان را بازداشت کردند. چند روز بعد از این رویداد حسین کریمی که کاکای یک دانشجوی معترض به نام «مرتضی کریمی»، دانشجوی دانشکده ژورنالیزم دانشگاه بلخ بود، به‌منظور جستجوی مرتضی به اداره طالبان مراجعه کرد، زیرا مرتضی همراه با سایر دانشجویان در جریان برگزاری اعتراضات توسط طالبان بازداشت و مفقود شده بود.

به باور دوستان و نزدیکان حسین کریمی، او که برای احوال‌گیری از پسر برادر مفقود شده‌اش به اداره طالبان رفته بود، نخست توسط نیروهای طالبان بازداشت و سپس به شکل وحشتناک تیرباران شده بود. حسین کریمی باشنده اصلی ولسوالی اشتزلی ولایت دایکندی بود و در بلخ زندگی می‌کرد. حدود ده ماه از قتل حسین کریمی می‌گذرد؛ اما نیروهای طالبان هیچ کسی را به جرم قتل او بازداشت نکرده‌اند.

ه) تیرباران یک مرد توسط نیروهای طالبان در دولت آباد مزار شریف

در ۱۰ دلو ۱۴۰۱، منابع محلی گزارش دادند که مردی به نام «عبدالحسین» مشهور به «خلیفه حسین» در مسیر دولت‌آباد-مزار شریف، به‌دست نیروهای طالبان تیرباران شده است.

روزنامه اطلاعات روز در گزارشی به نقل از منابع خود در بلخ نوشته بود: «خلیفه حسین» برای پی‌گیری پرونده‌ی رجب ابراهیمی برادرش که به جرم ازدواج بیرون گروهی مدت نه ماه با همسر پشتون‌تبارش به نام گل‌اندام در زندان طالبان به سر می‌بردند، به سوی شهر مزار شریف در حرکت بود و در مسیر راه تیرباران شده است».

برخی منابع در همان زمان گفته بودند که خلیفه حسین برادر رجب ابراهیمی توسط برادر گل‌اندام با همکاری

پس از سقوط جمهوریت، برادران گل‌اندام علیه این زوج در دادگاه طالبان شکایت کردند. این زوج در حالی که قصد مهاجرت به پاکستان را داشتند، نخست در شهر کابل توسط استخبارات طالبان بازداشت و سپس زندانی و شکنجه شدند.

طالبان در جریان محکمه به تکرار از رجب پرسیده بود: «تو یک هزاره و پیرو مذهب تشیعی؛ چطور جرئت کردی با یک زن پشتون اهل سنت ازدواج کنی»؟

طبق گزارش ایندیندنت فارسی: «رجب از برخی دوستانش که رابط او و خانواده‌اش بودند، چند کتاب آموزشی در مورد مذهب حنفی درخواست کرد و چندین ماه این کتاب‌ها را خوانده و به دادگاه طالبان اعلام کرد که پس از این پیرو مذهب حنفی است. سرانجام از سوی دادگاه طالبان به رجب و گل‌اندام نوید آزادی داده شده است».

ایندیندنت فارسی در گزارش خود به نقل از رجب ابراهیمی نوشته بود: «در آخرین جلسه دادگاه، قاضی برای اینکه مطمئن شود او به مذهب حنفی گرویده و با گل‌اندام اختلاف مذهبی ندارد، از او در مورد مسائل شرعی مذهب

طبق این گزارش مرد خانواده که عبدالحسین نام داشت و باشنده‌ی اصلی روستای اسپبج اسمیدان در شهرستان کوهستانات ولایت سرپل بود، از مدتی به این سو همراه با اعضای خانواده‌اش در ولسوالی چمتال زندگی می‌کرد. به باور باشندگان محل، عبدالحسین و اعضای خانواده‌اش به شکل بی‌رحمانه به وسیله‌ی آلات قتاله‌ای چون چاقو، برچه و تفنگ کشته شده بودند. از این خانواده‌ی هفت‌نفره تنها یک دختر دو ساله‌ی زخمی باقی مانده بود.

برخی منابع گزارش داده بودند که در این قتل نیروهای طالبان دست دارند؛ اما فرماندهی پلیس این گروه در بلخ با انتشار اطلاعیه‌ای اعلام کرد که هنوز هیچ سرنخی از عاملان این حادثه پیدا نشده است.

صابر قزلباش (نام مستعار)، از باشندگان روستای جرقله در

ج) قتل یک پزشک جوان در مزار شریف

در ۱۱ دلو ۱۴۰۱ منابع در ولایت بلخ به جاده‌ی ابریشم گفته بودند که یک پزشک جوان در شهر مزار شریف به گونه‌ای مرموزی به ضرب گلوله قتل رسیده است.

سخن‌گوی فرماندهی طالبان در بلخ نیز با تأیید این قتل به رسانه‌ها گفته بود که «محمد شفیع مظفری» باشنده‌ی اصلی «سید آباد» از توابع ناحیه هفتم امنیتی شهر مزار شریف که با یک عراده موتر نوع کرولا به قصد بازدید از دوستانش، از خانه بیرون رفته بود ولی در مسیر راه ناپدید شد و پس از دو روز جسد بی‌جان‌ش پیدا شد.

اما یافته‌های جاده‌ی ابریشم نشان می‌دهد که جسد این پزشک در حالی پیدا شد که برخی از اعضای بدنش با چاقو بریده شده بودند. عامل اصلی قتل مظفری هیچ‌گاه مشخص نشد؛ اما چند روز بعد از وقوع قتل منابع محلی در بلخ به جاده‌ی ابریشم گفته بودند که نیروهای طالبان در قتل‌های انفرادی دست دارند.

روزنامه اطلاعات روز، در همین تاریخ به نقل از منابع خود در مزار شریف، در گزارشی نوشته بود که محمد شفیع مظفری دو روز قبل ناپدید شده بود و جسدش روز سه‌شنبه ۱۱ دلو ۱۴۰۱ در شهر مزار شریف پیدا شده است.

د) قتل یک مرد جوان در مزار شریف

در ۱۶ میزان ۱۴۰۱ منابع محلی در ولایت بلخ به جاده‌ی ابریشم گفته بودند که افراد ناشناس یک مرد جوان هزاره بنام «حسین کریمی» را در ولسوالی بلخاب به قتل رسانیده‌اند.

طبق این گزارش، در ۱۱ میزان ۱۴۰۱ تعدادی از دانشجویان



حسین کریمی، کاکای مرتضی کریمی، دانش‌جوی دانشگاه بلخ که توسط طالبان تیرباران شده است/عکس: شبکه‌های اجتماعی

پس از سقوط جمهوریت، برادران گل‌اندام علیه این زوج در دادگاه طالبان شکایت کردند. این زوج در حالی که قصد مهاجرت به پاکستان را داشتند، نخست در شهر کابل توسط استخبارات طالبان بازداشت و سپس زندانی و شکنجه شدند.

طالبان در جریان محکمه به تکرار از رجب پرسیده بود: «تو یک هزاره و پیرو مذهب تشیعی؛ چطور جرئت کردی با یک زن پشتون اهل سنت ازدواج کنی»؟

طبق گزارش ایندیندنت فارسی: «رجب از برخی دوستانش که رابط او و خانواده‌اش بودند، چند کتاب آموزشی در مورد مذهب حنفی درخواست کرد و چندین ماه این کتاب‌ها را خوانده و به دادگاه طالبان اعلام کرد که پس از این پیرو مذهب حنفی است. سرانجام از سوی دادگاه طالبان به رجب و گل‌اندام نوید آزادی داده شده است».

ایندیندنت فارسی در گزارش خود به نقل از رجب ابراهیمی نوشته بود: «در آخرین جلسه دادگاه، قاضی برای اینکه مطمئن شود او به مذهب حنفی گرویده و با گل‌اندام اختلاف مذهبی ندارد، از او در مورد مسائل شرعی مذهب



«عبدالحسین» مشهور به «خلیفه حسین» در مسیر دولت‌آباد-مزار شریف، به‌دست نیروهای طالبان تیرباران شده است/عکس: شبکه‌های اجتماعی



حدود ۸۰ دانش آموز در سر پل مسموم شدند

سرپل پیدا کرده‌اند. طالبان دلیل قتل زن را اختلاف خانوادگی عنوان کرده بودند اما در ادامه گفته بودند که دلیل قتل مرد یاد شده مشخص نیست. تاکنون کسی در پیوند با این دو قتل بازداشت نشده است.

در ۳۰ جوزا ۱۴۰۲ منابع محلی ولایت سرپل گزارش داده بودند که یک مرد هزاره در منطقه میرزا اولنگ ولسوالی صیاد ولایت سرپل به ضرب گلوله افراد مسلح ناشناس به قتل رسیده است. قوماندانی امنیه‌ی گروه طالبان در ولایت سرپل، با نشر یک خبرنامه این رویداد را تأیید کرده و در ادامه گفته است که فرد کشته شده رمضان نام داشته و شغل جلابی داشته است. انگیزه‌ی قتل رمضان تا هنوز مشخص نشده و در پیوند به این قضیه نیز کسی بازداشت نشده است.

در ۳۰ جوزا ۱۴۰۲ منابع محلی در سرپل گزارش داده بودند که جسد یک مرد که چهار روز پیش مفقود شده بود، در روستای پروشان ولسوالی بلخاب ولایت سرپل پیدا شده است. طبق گزارش منابع محلی به رسانه‌ها، این فرد که «غلام حسین حیدری» نام داشت، قریه دار روستای پروشان ولسوالی بلخاب بود. منابع دلیل قتل این قریه دار را خصومت‌های شخصی عنوان کرده بودند اما هنوز هیچ کسی در پیوند به قتل این مرد بازداشت نشده است. در ۱۴ ثور ۱۴۰۲ منابع محلی در بلخاب گزارش دادند که نیروهای طالبان محمد حسین احسانی یکی از متنفذین هزاره در این ولسوالی را به قتل رسانده است. یافته‌های جاده‌ی ابریشم نشان می‌دهد که طالبان پس از یک شبانه روز شکنجه، جسد این متنفذ قومی را به شفاخانه ابوعلی سینیای بلخی شهر مزار شریف تحویل داده بودند. روزنامه هشت صبح نیز به نقل از منابع محلی خود در بلخاب نوشته بود که استخبارات طالبان روز چهارشنبه، ۱۳ ثور ۱۴۰۲، محمد حسین احسانی، قریه‌دار و متنفذ ولسوالی بلخاب را از مزار شریف بازداشت کرده و پس از یک شبانه‌روز شکنجه، وی را به قتل رسانده‌اند.

محمد محقق، رهبر حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان در برگه فیسبوک خود نوشته بود که آقای احسانی فریب ضمانت برخی از رهبران محلی طالبان در بلخاب و همچنان اعلام عفو عمومی از سوی این گروه را خورده و پس از تسلیم شدن به طالبان کشته شده است.

محمد بلخابی (نام مستعار)، یکی از متنفذین بلخاب به جاده‌ی ابریشم گفته بود که قتل محمد حسین احسانی با قضیه مولوی مهدی ارتباط دارد. زیرا حسین احسانی، در زمانی که مولوی مهدی با طالبان در بلخاب می‌جنگید، با قدوسی یکی از نمایندگان وی در ارتباط بوده و از طرفداران مهدی مجاهد به شمار می‌رفته است.

گرچه طالبان در مورد بازداشت و قتل این متنفذ قومی هنوز اظهار نظری نکرده‌اند؛ اما محمد محقق، رهبر حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان، در برگه فیس بوکش، قتل آقای احسانی را بخشی از پروسه‌ی کشتار سیستماتیک مجاهدان و شخصیت‌های مردمی از سوی طالبان عنوان کرده است.

با این وصف علی‌رغم اینکه رهبری طالبان پس از به قدرت رسیدن دوباره این گروه در افغانستان عفو عمومی اعلام کرده بود؛ اما در عمل جنگجویان این گروه همواره نظامیان حکومت پیشین، متنفذان قومی و مخالفان فکری خود را بازداشت و شکنجه کرده و در نهایت به شکل فجیعی به قتل رسانده‌اند.



محمد حسین احسانی، یکی از متنفذین بلخاب که توسط طالبان کشته شده است / عکس: شبکه‌های اجتماعی

در ۱۶ دلو ۱۴۰۱ منابع محلی در ولایت سرپل گزارش داده بودند که یک عضو قطعه خاص نیروهای امنیتی رژیم پیشین در ولایت سرپل به قتل رسیده است. طبق این گزارش، ابتدا جسد قطعه‌قطعه شده این عضو نیروهای امنیتی پیشین در تاریخ یادشده از سوی کاربران فیسبوک منتشر شد. فرد کشته شده که ستار سیرت نام داشت، حدود یک هفته قبل از آن، ابتدا توسط افراد ناشناس در مسیر مزار شریف- سرپل رسیده شد و چندی بعد جسد قطعه‌قطعه شده‌اش از نزدیک همان ساحه پیدا شده بود. ذبیح الله مجاهد سخن‌گوی گروه طالبان در کابل، خبر قتل ستار سیرت را رد کرد؛ اما منابع محلی در سرپل خبر کشته شدن وی را تأیید کرده بودند و خانواده‌ی مقتول نیز خبر کشته شدن سیرت را تأیید کردند؛ اما از ارائه جزئیات قتل وی به رسانه‌ها خودداری کردند.

در ۲۷ دلو ۱۴۰۱ منابع محلی سرپل به رسانه‌ها گزارش داده بودند که یک مرد در ولسوالی سانچارک ولایت سرپل نامزد و مادر نامزدش را با ضرب چاقو کشته است. طبق این گزارش، فرد متهم که صدرالدین نام داشت پس از ارتکاب قتل از ساحه فرار کرده بود. مسوولان محلی طالبان در ولایت سرپل، ضمن تأیید این رویداد به رسانه‌ها گفته بودند که تلاش‌ها برای بازداشت فرد متهم جریان دارد؛ اما اکنون که بیش از یکسال از زمان وقوع آن رویداد می‌گذرد، از بازداشت قاتل هیچ خبری نیست.

در ۱۲ حمل ۱۴۰۲ منابع محلی در ولایت سرپل گزارش داده بودند که دو کودک چوپان زمانی که حیوانات را برای چرانیدن، به دشت وسکن کاریز ولسوالی گوسفندی ولایت سرپل برده بودند، توسط افراد مسلح ناشناس به شکل رموزی به قتل رسیدند. طبق این گزارش، واحد و محمد یونس (کودکان کشته شده) ۸ ساله و ۱۰ ساله بودند. ولسوال طالبان در ولسوالی گوسفندی، ضمن تأیید این خبر به رسانه‌ها گفته بود که این دو کودک با سنگ و چاقو به شکل فجیع کشته شده‌اند. طبق گفته مقامات محلی طالبان، دو مظنون در پیوند به این قضیه از سوی نیروهای آن‌ها بازداشت شده‌اند. اما تا کنون از محاکمه و مجازات مظنونین و انگیزه‌ی آن‌ها برای قتل این دو کودک اطلاعی در دست نیست.

در ۲۷ حمل ۱۴۰۲ منابع محلی در ولایت سرپل گزارش داده بودند که یک مرد به نام گلاب الدین توسط افراد مسلح ناشناس در مرکز ولایت سرپل کشته شده است. مسوولان محلی گروه طالبان نیز این رویداد را تأیید کرده بودند.

اما برخی منابع گزارش داده بودند که فرد کشته شده، هنگامی که برای آبیاری زمین‌های خود به ساحه رفته بود، مورد حمله مسلحانه افراد ناشناس قرار گرفته و به قتل رسید. مسوولان امنیتی گروه طالبان در ولایت سرپل، ضمن تأیید این رویداد گفته بودند که یک نفر را در پیوند به این حادثه بازداشت کرده‌اند؛ اما طبق یافته‌های جاده‌ی ابریشم تاکنون از محاکمه و مجازات قاتل خبری نیست.

در ۱۵ جوزا ۱۴۰۲ منابع محلی سرپل گزارش داده بودند که حدود ۸۰ دانش آموز دختر در ولایت سرپل مسموم شده‌اند. یکی از مقامات محلی گروه طالبان ضمن تأیید این رویداد به رسانه‌ها گفته بود که این دانش آموزان که شاگردان صنف‌های اول الی ششم مکتب بودند، به دلیل خصومت‌های شخصی که میان اهالی وجود داشت، دچار مسمومیت شده بودند. اما مراکز صحتی ولایت سرپل قادر به تشخیص مواد سمی این مسمومیت نشدند. از این رو تاکنون کسی در پیوند به این رویداد بازداشت نشده است. برخی منابع می‌گویند که مقامات محلی طالبان برای دستگیری عاملان این قضیه اقدام جدی نکرده‌اند.

در ۲۸ میزان ۱۴۰۲ منابع در ولایت سرپل گزارش داده بودند که در دو رویداد جداگانه جسد یک مرد و یک زن در مرکز ولایت سرپل پیدا شده‌اند. همزمان با وقوع این رویداد مسوولان محلی گروه طالبان در ولایت سرپل از طریق گفتگو با برخی رسانه‌ها تأیید کرده بودند که جسد یک مرد و یک زن را در یکی از محله‌های مرکز ولایت

محمد محقق، رهبر حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان در پیوند به قتل‌های مرموز در ولایت‌های شمال افغانستان در صفحه‌ی فیسبوک خود نوشته بود که گروه طالبان علی‌رغم اعلام عفو عمومی، باشندگان ولسوالی‌های چهارکنت و دره صوف بالا را به شکل انتقام‌جویانه و کینه‌توزانه کشته‌اند. محقق در ادامه نوشته بود که طالبان مردم این ولسوالی‌ها را بازداشت، شکنجه و زندانی می‌کنند و پس از آن در بدل رهایی از آنان پول و اسلحه مطالبه می‌کنند.

داکتر نجم‌الدین سهرابی، رییس شفاخانه‌ی دره صوف بالای سمنگان، توسط چهار فرد مسلح با سلاح شکاری نوع «چراه‌ی» کشته شده است / عکس: شبکه‌های اجتماعی



۴. قتل یک پزشک در ولسوالی دره صوف بالا ولایت سمنگان

در ۵ حوت ۱۴۰۱ منابع محلی به جاده‌ی ابریشم خبر داده بودند که افراد مسلح ناشناس یک پزشک هزاره‌تبار را در ولسوالی دره صوف بالا تیرباران کرده است.

به گزارش منابع محلی، داکتر نجم‌الدین سهرابی، رئیس شفاخانه‌ی دره صوف بالا، شب‌هنگام در خانه‌اش توسط چهار فرد مسلح با سلاح شکاری نوع «چراه‌ی» کشته شده است.

رسانه‌ی سلام وطن‌دار فارسی در گزارشی به نقل از منابع خود در سمنگان نوشته بود که افراد ناشناس یک پزشک را در ولسوالی دره‌ی صوف بالای این ولایت کشته‌اند. این پزشک که نجم‌الدین سهرابی نام داشت، حدود پنج سال در شفاخانه‌ی ۳۰ بستر ولسوالی دره‌ی صوف بالا به‌عنوان پزشک کار کرده بود. فعلاً از او دو فرزند به جا مانده است.

۵. تیرباران یک کشاورز در روی دوآب سمنگان

رسانه‌ی ایندپندنت فارسی، به نقل از منابع خود در سمنگان، نوشته بود که نیروهای استخبارات طالبان، فردی به نام جمال‌الدین را در ۲۳ جوزای ۱۴۰۲ در ولسوالی «روی دوآب» ولایت سمنگان، تیرباران کرده است.

گفته می‌شود که جمال‌الدین، کشاورز و باشنده‌ی ولسوالی «روی دوآب» بوده که پیوسته توسط نیروهای طالبان به اتهام داشتن سلاح، اذیت می‌شده است.

به گزارش ایندپندنت فارسی، وقتی جمال‌الدین آگاه می‌شود که سراج‌الدین حقانی، وزیر امور داخله‌ی طالبان به شهر «ایک»، مرکز سمنگان سفر کرده و با بزرگان این شهر جلسه دارد، تلاش می‌کند که شکایت‌های خود را به او برساند؛ اما توسط استخبارات طالبان بازداشت و سپس توسط ملیشه‌ای به نام قاری معاویه تیرباران می‌شود.

کشتار هزاره‌ها در ولایت سرپل

طالبان در رژیم جمهوری خونین‌ترین حمله را در ولایت سرپل انجام دادند. این گروه در ۱۴ اسد ۱۳۹۶ با استفاده از سلاح‌های سبک و نیمه‌سنگین شب‌هنگام به روستای میرزا اولنگ در ولسوالی صیاد سرپل حمله کردند. مقام‌های محلی سرپل در واکنش به این حادثه گفته بودند که در نتیجه‌ی حمله‌های تهاجمی گروه داعش و طالبان بر این منطقه، ۶۲ نفر غیر نظامی کشته شدند.

آمار قربانیان این رویداد زمانی به رسانه‌ها درز کرد که بر بنیاد اظهارات مقامات محلی حکومت پیشین در سرپل، پس از بازپس گیری میرزا اولنگ توسط نیروهای امنیتی پیشین، چندین گور دسته جمعی در این روستا کشف شد. طبق این گزارش، نیروهای امنیتی پس از بررسی اجساد کشف شده دریافتند که حمله کنندگان پس از تیرباران کردن و سربریدن گروگان‌ها که همه غیرنظامیان بودند، آن‌ها را در گورهای دسته جمعی دفن کرده بودند. ذبیح‌الله امانی، سخن‌گوی آن زمان والی سرپل، در گفت‌وگو با رسانه‌ها اعلام کرده بود که بیش‌تر قربانیان رویداد میرزا اولنگ، مردان‌اند؛ اما در میان اجساد آن‌ها، جسدهای سه پسر نوجوان که از ۸ تا ۱۵ ساله به نظر می‌رسیدند نیز، دیده شده بود.

چند روز پس وقوع فاجعه‌ی میرزا اولنگ، منابع محلی در سرپل، از کشف دو گور دسته جمعی در این روستا خبر داده و گفته بودند که بیش‌تر قربانیان، توسط شورشیان و جنگ‌جویان، سر بریده شده‌اند.

سخن‌گوی آن زمان والی سرپل به رسانه‌ها گفته بود که اجساد ۳۶ نفر، از دو گور دسته جمعی در روستای میرزا اولنگ کشف شده‌اند؛ اما بعدها، گروه داعش با نشر پیامی



جمال‌الدین کشاورز و باشنده‌ی ولسوالی «روی دوآب» که توسط قاری معاویه، یکی از ملیشه‌های طالبان تیرباران شده است / منبع عکس: ایندپندنت فارسی

اعلام کرده بود که نیروهای آن‌ها بیش‌تر از ۵۰ نفر را در این منطقه کشته‌اند. اما منابع محلی سرپل، شمار قربانیان را بیش‌تر از ۶۰ نفر غیر نظامی گزارش داده بودند. ذبیح‌الله امانی، سخن‌گوی آن زمان والی سرپل، در آن زمان در گفتگو با رسانه‌ها اعلام کرده بود علاوه بر دو گور دسته جمعی کشف شده، محل یک گور دسته جمعی دیگر نیز مشخص شده است؛ اما از آنجا که آن منطقه تا هنوز تحت تصرف شورشیان قرار دارد، نمی‌توانیم برآورد کنیم که چند نفر مرد، زن یا اطفال در آنجا دفن شده‌اند.

در ۲۵ اسد ۱۳۹۶، مراسم تشییع جنازه‌ی ۲۵ تن از قربانیان روستای میرزا اولنگ، در مرکز سرپل با حضور مقامات محلی و شمار زیادی از باشندگان این ولایت برگزار شد. هرچند طالبان این حمله را به داعش نسبت دادند؛ اما یافته‌های جاده‌ی ابریشم نشان می‌دهد که طالبان این جنایت بزرگ را علیه غیر نظامیان هزاره مرتکب شده‌اند. بعدها گروه داعش با نشر خبرنامه‌ی، مسئولیت حمله بر روستای میرزا اولنگ و کشتار افراد غیرنظامی را بر عهده گرفت.

مردم ولایت سرپل پس از تسلط دوباره‌ی گروه طالبان بر این ولایت، شاهد رویدادهای خونین و تکان‌دهنده‌ی بوده‌اند. جنگ بلخاب که منجر به قتل و کشتار نزدیک به ۱۰۰ نفر نظامی و غیرنظامی، به شمول زنان و کودکان شد، یکی از رویدادهای خونین در این ولایت به شمار می‌رود. آنچه در پی می‌آید، شرح نمونه‌هایی از جنایات خونینی است که در دور دوم حکومت طالبان در ولایت سرپل علیه مردم هزاره انجام شده‌اند:



حدود ۸۰ دانش آموز دختر در ولایت سرپل مسموم شده‌اند / عکس: شبکه‌های اجتماعی

ولایت سرپل اعلام کرده بودند که یک مرد از سوی افراد مسلح ناشناس در ولسوالی صیاد این ولایت به قتل رسیده است. طبق گزارش مسوولان طالبان این فرد که محمد نعیم نام داشته از ساکنان روستای انگشکه‌ی ولسوالی صیاد ولایت سرپل بوده است. دین محمد نظری سخن‌گوی قوماندانی امنیه گروه طالبان برای ولایت سرپل به رسانه‌ها گفته بود که این فرد ابتدا شکنجه و سپس توسط دستمال‌اش خفه شده بود. اما هیچ فردی در پیوند به این رویداد توسط طالبان بازداشت نشد و انگیزه‌ی قتل محمد نعیم نیز تا کنون روشن نشده است.

در ۱۳ حمل ۱۴۰۱ منابع محلی در ولایت سرپل به جاده‌ی ابریشم گزارش داده بودند که جسد یک زن از داخل چاه در مرکز این ولایت پیدا شده است. طبق اظهارات منابع، این زن که چهار روز پیش مفقود شده بود، جسد وی پس از جستجوی زیاد از درون چاه سپتیک در خانه‌اش پیدا شد. نیروهای طالبان هوای‌نابق زن کشته‌شده و دو پسرش را به اتهام قتل این زن بازداشت کردند. ظاهراً دلیل قتل این زن از سوی طالبان خشونت خانوادگی عنوان شده بود.

در ۱۴ عقرب ۱۴۰۱ مسوولان محلی گروه طالبان در

مقاومت بلخاب و جنایت جنگی طالبان؛ گزارشی از کشتار غیر نظامیان

✍️ خالق ابراهیمی



آوارگان جنگ بلخاب/عکس: شبکه‌های اجتماعی

افغانستان، در شش سرطان ۱۴۰۱، از رفتارهای فراقانونی جنگ‌جویان طالبان در بلخاب، انتقاد کرده و گفته است: «گزارش‌های نگران‌کننده از قتل‌های فراقانونی، بی‌جاشدگان، تخریب اموال و سایر نقض حقوق بشر از ولسوالی بلخاب سرپل، دریافت شده است». یک روز پس از این، در هفت سرطان ۱۴۰۱، پاتریشیا گاسمن، معاون بخش آسیایی دیدبان حقوق بشر نیز، گفته بود که نیروهای طالبان به دلیل انتقام‌گرفتن از مقاومت مسلحانه، چندین زندانی را اعدام صحرائی کرده‌اند. گاسمن از طالبان خواسته بود تا مجازات‌های گروهی و سایر جنایت‌های جنگی را متوقف کنند و نیروهای این گروه، در برابر ارتکاب جنایت‌های متعدد در بلخاب پاسخ‌گو باشند.

تقریباً دو ماه بعد از جنگ بلخاب، آواره‌ها هنوز در کوهستان‌ها بودند که طالبان خبر کشتن مهدی مجاهد را نشر کردند. عنایت‌الله خوارزمی، سخن‌گوی وزارت دفاع طالبان گفت که نیروهای مرزی این گروه، فرمانده مهدی را در حالی که می‌خواست از مرز بگذرد و به این ایران پناه ببرد، کشته‌اند. مهدی مجاهد، تنها فرمانده هزاره‌تبار طالبان بود که در برابر آن چه او نادیده‌گرفتن هزاره‌ها در حکومت طالبان می‌خواند، با طالبان در افتاد و در نهایت با مقاومت مسلحانه در برابر آن‌ها ایستادگی کرد، شکست خورد و پس از نزدیک به دو ماه، در نقطه‌ای صفر مرزی ایران با افغانستان در یک محکمه‌ی صحرائی توسط طالبان کشته شد.

پس از کشته‌شدن مهدی مجاهد، با این که هیچ مقاومتی یا گروهی برای مقاومت در برابر طالبان در بلخاب وجود نداشت؛ اما جنگ‌جویان طالبان، هم‌چنان از ارتکاب جنایت‌های فراقانونی دست نکشیدند. منابع محلی، به جاده‌ی ابریشم می‌گویند که نظامیان طالبان در این ولسوالی، از میان جوانان و بزرگان قومی، کسانی را بازداشت و تا حد مرگ شکنجه می‌کنند. در آخرین مورد، محمدحسین احسانی، یک بزرگ قومی را در ۱۳ ثور ۱۴۰۲، در شهر مزارشریف، مرکز بلخ، بازداشت کردند و او را زیر شکنجه کشتند.

در رویداد دیگری در ۲۹ دلو ۱۴۰۱، نیروهای استخبارات طالبان پنج نفر از بستگان طاهر زهیر را از روستای «کوته»ی ولسوالی دره‌ی صوف سمنگان، بازداشت کردند. طاهر زهیر، از مقام‌های پیشین در حکومت اشرف غنی بود که در سمت‌های مختلف از جمله مقام ولایت بامیان و وزیر وزارت اطلاعات و فرهنگ کار کرده بود. او در مقاومت بلخاب، به مهدی مجاهد پیوست و در کنار او با گروه طالبان به مقاومت پرداخت. یافته‌های جاده‌ی ابریشم، نشان می‌دهند که استخبارات طالبان، بستگان طاهر زهیر را در زندان به صورت بی‌رویه‌ی شکنجه کردند و باقی روستاییان را نیز تحت فشار قرار دادند تا محل اختفای آقای زهیر را افشا کنند.

طاهر زهیر، مشاور و همراه مهدی مجاهد، در ۲۴ ثور سال روان با طالبان صلح کرد. گفته می‌شد که پس از کشته‌شدن مهدی مجاهد، زهیر فرماندهی جبهه‌ی مقاومت بلخاب را بر عهده دارد؛ اما بر اساس اطلاعات موجود، پس از کشته‌شدن مهدی مجاهد، هیچ مقاومتی عملاً در بلخاب صورت نگرفته است. با این وجود، طالبان هم‌چنان در صدد انتقام‌جویی از مردم بلخاب هستند. در آخرین مورد، در ۲۶ جوزای سال روان، گروه طالبان بازار شهرک دهنه‌ی بلخاب را آتش زدند. گفته می‌شود که این بازار، توسط مهدی مجاهد ساخته شده بود.

جنگ بلخاب یک ساله شد. سال پار در چنین روزها، آتش جنگ در ولسوالی هزاره‌نشین بلخاب سرپل شعله‌ور بود. طرف‌های درگیر، سه شبانه‌روز رویارویی خون‌باری داشتند. پس از آن، مقاومت‌گران بلخاب به فرماندهی مهدی مجاهد، در کوه‌ها پناه گرفتند. وقتی اردوی شش‌هزار نفری طالبان وارد بلخاب شدند، زندگی و خرمن‌های غیرنظامیان را بی‌رحمانه به آتش کشیدند. آن‌ها با این‌که جنگ را خاتمه‌یافته اعلام کردند؛ اما تبعات آن هنوز بر زندگی عملی و روح و روان مردم بلخاب سنگینی می‌کند.

منابع مردمی در بلخاب می‌گویند که با توجه به آمار جمع‌آوری‌شده توسط آن‌ها، تا اکنون ۸۵ نفر (۲۰ نظامی و ۶۵ غیرنظامی) در این ولسوالی توسط جنگ‌جویان طالبان کشته شده‌اند. منابع محلی از بلخاب، تأکید می‌کنند که قربانیان غیرنظامی بیش‌تر شامل کودکان، زنان و بزرگسالان می‌شوند. در آن زمان، دفتر هیئت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان (یوناما)، اعلام کرده بود که ۲۷ هزار نفر دیگر، در کوهستان‌های بلخ و بامیان آواره شده‌اند. آوارگان بلخاب، تا سه ماه پس از جنگ در کوهستان‌ها به سر می‌بردند.

جنگ‌جویان طالبان که گروه‌های انتحاری نیز در میان آن‌ها بود، پس از سه روز جنگیدن با نیروهای مهدی مجاهد، در چهارم سرطان ۱۴۰۱ وارد بلخاب شدند؛ آن‌ها با ورود به این ولسوالی، شبکه‌های مخابراتی را قطع کردند تا دسترسی نهادهای رسانه‌ای و حقوق‌بشری به

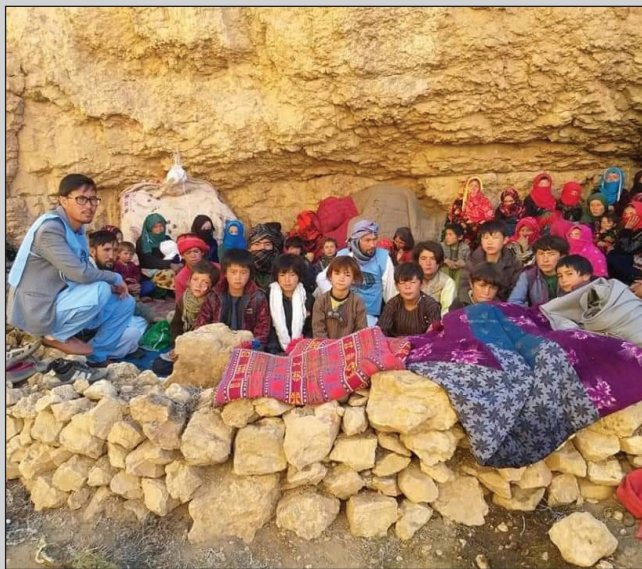
فهرست ابتدایی کشته‌شدگان غیرنظامی در زمان ورود جنگ‌جویان طالبان به ولسوالی بلخاب:

شماره	نام	نام پدر	سن	شغل	نوع رویداد	محل رویداد
۱	سید حسین	سید عباس	۵۸	چوپان	تیرباران	قلعه گک
۲	سید عظیم	سید نور	۸۲	کارگر	تیرباران	تخشار
۳	سید علی آقا	سید حسین	۲۲	کارگر	تیرباران	تخشار
۴	سید علی	سید رضا	۲۱	کارگر	تیرباران	تخشار
۵	محمد امین		۵۱	کارگر	تیرباران	تخشار
۶	محمد علی		۳۵	کارگر	تیرباران	تخشار
۷	خلیفه مقدم	عبدالرحیم	۶۳	آهنگر	تیرباران	چاله
۸	جبار	مقدم	۳۲	آهنگر	تیرباران	چاله
۹	مسلم	علی محمد	۱۷	کشاورز	تیرباران	ایل ترگک
۱۰	حسین	علی محمد	۲۸	کشاورز	تیرباران	ایل ترگک
۱۱	نادر	رحیم	۱۷	چوپان	تیرباران	چنارک
۱۲	ابراهیم	عبدالرحیم	۳۴	کشاورز	تیرباران	چنارک
۱۳	یعقوب	اسماعیل	۲۲	چوپان	تیرباران	چنارک
۱۴	میر	دیوانه	۳۵	کارگر	تیرباران	بازار کهنه
۱۵	احمد	خادم	۳۱	کشاورز	تیرباران	شیرقلعه
۱۶	سید حمید بلخی	اسماعیل	۲۷	دانشجو	تیرباران	پروشان
۱۷	امان الله		۴۱	کشاورز	تیرباران	هوش
۱۸	غلام نبی		۴۵	کشاورز	تیرباران	هوش
۱۹	بی بی ناز	خانم حاجی حسین	۷۵	بیکار	تیرباران	کشک
۲۰	غلام سخی	غلام نبی	۷۲	کارگر	تیرباران	گلورز
۲۱	جواد	جمعه علی	۶۵	کارگر	تیرباران	گلورز
۲۲	مجید	محمد علی	۲۸	کارگر	تیرباران	گلورز
۲۳	غلام علی	عوض	۲۳	کارگر	تیرباران	گلورز
۲۴	نصراالله	جوان		کارگر	تیرباران	ترخوج
۲۵	محمد رضا	جوان		کارگر	تیرباران	ترخوج
۲۶	سید میرحسین	سید محمد رضا	۲۱	کارگر	تیرباران	دهنه
۲۷	سومند	خانم غلام علی	۸۰	تیرباران	هوش	
۲۸	پدر حاجی حیدری		۹۰	تیرباران	هوش	
۲۹	نادر	محمدی	۲۵	کارگر	تیرباران	گیرو
۳۰	پنج نفر در روستای خوال سیاگک تیرباران شد که هویت آن‌ها تا اکنون نامشخص است و به صورت جمعی، در قبرستان خوال سیاگک دفن شده‌اند.					
۳۱	طبق گفته‌های منابع معتبر ۱۳ نفر در مسجد روستای چنارک تیرباران شده‌اند.					
۳۲	در روستای شیرقلعه ۶ کشته و در ایلاق ۳ کشته توسط منابع محلی تأیید شده است.					
۳۳	یک نوزاد در روستای هوش به همراه پدر حاجی حیدری کشته شد که هویتش نامشخص است.					
۳۴	در روزهای پس از جنگ بلخاب، منابع محلی این فهرست را به جاده‌ی ابریشم فرستادند. منابع گفتند که بیش‌تر از ۵۰ تن در این رویداد جان باختند و آن‌ها، نوانست‌اند فقط اجزای تدفین ۳۶ قربانی را از طالبان بگیرند. منابع محلی، تأیید کردند که اجساد قربانیان در روستاهای بلخاب وجود دارد که طالبان اجزای کفن‌ودفن آن‌ها را نمی‌دهند.					



قربانیان غیر نظامی ولسوالی بلخاب/عکس: شبکه‌های اجتماعی

نادر محمدی، از تیرباران شده‌های جنگ بلخاب



طالبان با هرکسی که در بلخاب مواجه می‌شدند، او را می‌کشتند

گفت‌وگوی هفته‌نامه جاده‌ی ابریشم با نزدیکان یکی از قربانیان جنگ بلخاب

بلخاب شدند، همه را کشتند. افراد ملکی را تیرباران کردند؛ حتا خانه‌های مردم را به آتش کشیدند و تعداد زیادی از دهقان‌ها کشته شدند. مردم از ترس طالبان، به کوه‌ها پناه بردند و همه آواره شدند. کسانی که در قریه‌ها باقی مانده بودند، کشته شدند.

در محلی که شما زندگی می‌کردید/ می‌کنید، طالبان چند فرد ملکی را تیرباران کرده‌اند؟
در قریه‌ی ما، پنج نفر توسط گروه طالبان تیرباران شده است. این پنج نفر، همه ملکی و دهقان بودند و در نزدیکی قریه کشته شدند. بزرگان قریه، وقتی جسد این‌ها را از گروه طالبان تسلیم کردند، در نزدیکی قریه دفن کردند. اکثریت بستگان این کشته‌شدگان در هنگام دفن جنازه، در ساحه حاضر نبودند. ما در وقت دفن پدر ما، در قریه نبودیم.

اکنون وضعیت در بلخاب چه گونه است؟ آیا بازداشت‌ها و کشتارها ادامه دارد؟
در روزهای نخست، وقتی طالبان وارد بلخاب شدند، مردم زیاد آزار و اذیت شدند. گروه طالبان، از مردم سلاح می‌خواستند؛ به همین خاطر، یک تعداد را بازداشت و شکنجه کردند. آن‌ها، با زور از مردم تفنگ جمع‌آوری کردند؛ اما فعلاً وضعیت نسبت به سال گذشته بهتر به نظر می‌رسد.

پس از آن حادثه، طالبان به شما غرامت پرداخت کردند یا دل‌جویی کردند، یا این که برای شما مشکل امنیتی خلق می‌کنند؟

گروه طالبان در وقت آمدن به بلخاب، افراد زیادی را کشتند. مردم از ترس گروه طالبان، همه به کوه‌ها و ولسوالی‌های هم‌جوار فرار کردند. ما حتا نتوانستیم جنازه‌ی پدر ما را دفن کنیم. طالبان در جست‌وجوی نیروهای مولوی مهدی بودند و فکر می‌کردند که تمام مردم بلخاب، با مولوی مهدی هم‌کار است. طالبان برای ما غرامت پرداخت نکردند؛ بل که در رزوه‌های اول، مشکل و چالش امنیتی برای ما خلق کردند. آن‌ها فکر می‌کردند که کشته‌شدگان همه عضو نیروهای مولوی مهدی و نظامی بوده‌اند. از این خاطر، در جست‌وجوی ما بودند. به دلیل ترس و تهدید زیاد، ما مدت طولانی‌ای نمی‌توانستیم به خانه و قریه بازگردیم.

فعلاً احساس امنیت می‌کنید، یا این که زیر تهدید طالبان هستید؟
ما فعلاً آرام هستیم؛ به جز روزهای اول که زیر نظر و پی‌گرد طالبان بودیم.
هنگامی که افراد مولوی مهدی شکست خوردند و طالبان وارد بلخاب شدند، چه اقدام‌هایی را روی دست گرفتند؟
ما قبل از آمدن طالبان، از وضعیت هراس داشتیم و از همین خاطر، به کوه‌ها فرار کردیم. وقتی طالبان وارد

هفته‌نامه‌ی جاده‌ی ابریشم به مناسبت یک‌سالگی تراژیدی جنگ بلخاب که در آن نزدیک به ۶۵ شهروند ملکی و ۲۰ نظامی کشته شدند، با علی -نام مستعار- پسر یکی از کشته‌شدگان گفت‌وگو کرده و در باره‌ی چه‌گونگی کشته‌شدن پدرش از او پرسیده است.

طالبان چه گونه این عضو خانواده شما را تیرباران کردند؟
پدرم اول زخمی شده بود؛ در یکی از پاهایش مرمی اصابت کرده بود؛ وقتی با تن زخمی نتوانست خودش را به جای امنی برساند، توسط گروه طالبان تیرباران شد. در نزدیکی خانه وقتی می‌خواست از ساحه فرار کند، اول زخمی شد. **پدر شما، در کدام ساحه تیرباران شد و شما چه گونه از این حادثه اطلاع یافتید؟**
او در خانه بود. وقتی طالبان وارد بلخاب شدند، پدرم می‌خواست از قریه به کوه‌ها فرار کند؛ در هنگام فرار از قریه، در نزدیکی قریه، اول زخمی شد و پس از آن تیرباران شد. ما فردای آن روز، ساعت ۰۹:۰۰ صبح خبر شدیم که پدرم تیرباران شده است. ما در قریه و خانه نبودیم. قبل از آمدن گروه طالبان، قریه را با اعضای خانواده به جز پدرم، ترک کرده و به کوه‌ها پناه برده بودیم. ما از طریق سایر باشندگان قریه، خبر شدیم که پدرم «شهادت» شده است.

آیا پدر شما، سابقه‌ی عضویت در گروه مولوی مهدی یا احزاب سیاسی را داشت؟
نخیر! پدرم یک دهقان بود. ما شغل دهقانی داریم و پدرم کدام سابقه عضویت با احزاب سیاسی را نداشت و عضو نیروهای مولوی مهدی هم نبود. پدرم به خاطر کشت‌وکار

و حفاظت از خانه، در قریه ماند و از این خاطر نیز، نتوانست خودش را نجات دهد و در نزدیکی خانه «شهادت» شد.
وقتی شنیدید که پدر شما تیرباران شده، چه گونه جنازه‌اش را به دست آوردید. طالبان برای شما ممانعت ایجاد نکردند؟
وقتی خبر شدیم که پدرم تیرباران شده، نتوانستیم به قریه بیاییم. در آن زمان، گروه طالبان با هر کس که در بلخاب مواجه می‌شد او را می‌کشت. ما از ترس طالبان، به قریه آمده نتوانستیم. گروه طالبان، جنازه را خودشان آوردند و تسلیم چند بزرگ قریه کردند. پدرم توسط بزرگان قریه، در نزدیکی قریه با چهار نفر دیگر دفن شدند. بزرگان قریه، «شهادت» را به قبرستان انتقال داده نتوانستند و در جوار قریه دفن کردند.
سن‌وسال پدرتان؟
پدرم ۶۵ساله بود.
پس از این که طالبان پدر شما را تیرباران کردند، آیا شما در بلخاب ماندید یا این که به کوه‌ها آواره شدید؟
قبل از آمدن گروه طالبان، به جز پدرم که سنش نیز زیاد بود و برای حفاظت از خانه، در قریه باقی ماند، سایر اعضای خانواده همه به کوه‌ها پناه برده بودیم.

جنون زن‌کشی؛

گزارشی از تروهای هدفمند زنان توسط طالبان در بلخ

راضیه روشنی



طالبان در ۱۲ حمل ۱۴۰۰، یک قابله به نام نفیسه را در منطقه‌ی علی چوپان شهر مزار شریف، با ضرب چاقو و گلوله کشتند. عکس: شبکه‌های اجتماعی

منابع دیگری در کارته‌ی وحدت مزار شریف، به جاده‌ی ابریشم می‌گویند که طالبان فاطمه و شریفه را به بهانه‌ی رعایت نکردن حجاب مورد نظر این گروه، بازداشت و سپس کشته‌اند. یافته‌های جاده‌ی ابریشم نشان می‌دهند که فاطمه و شریفه متعلق به گروه قومی هزاره بوده‌اند.

۴. طالبان در ۱۲ حمل ۱۴۰۰، یک قابله و هم‌کارش را در بلخ کشتند. منابع در بلخ، به جاده‌ی ابریشم می‌گویند که این قابله‌ی ۲۳ساله، نفیسه نام داشت و هم‌کارش محمد غلامی، نفسیه در کلینیکی در منطقه‌ی علی چوپان شهر مزار شریف، مرکز بلخ، کار می‌کرد و محمد غلامی نیز، مسئول داروخانه‌ی همان کلینیک بود. آن‌ها هنگام رفتن به خانه، در یک ایست بازرسی در شهر مزار شریف از سوی طالبان بازداشت شده و پس از شکنجه با ضرب چاقو و گلوله کشته شده‌اند.

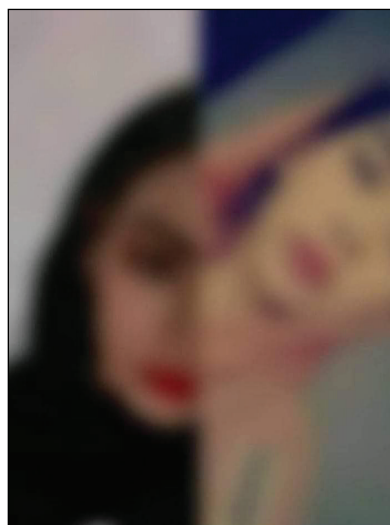
۵. منابع محلی در بلخ در هفتم قوس ۱۴۰۱ به جاده‌ی ابریشم گفتند که افراد مسلح، حبیبه رحیمی ۲۱ساله را در ساحه‌ی نوآباد ناحیه‌ی نهم شهر مزار شریف، با ضرب گلوله کشته‌اند. شفاخانه‌ی ابوعلی سینای بلخی در مزار شریف نیز، به رسانه‌ها تأیید کرده بود که جسد این دختر که گلوله به سرش برخورد کرده، به این شفاخانه منتقل شده است.

یافته‌های جاده‌ی ابریشم، نشان می‌دهند که حبیبه رحیمی، توسط طالبان به قتل رسیده است. او، تنها دختر خانه بود و یک مادر داشت که پس از کشته شدن او، وضعیت صحتی مناسبی ندارد. نزدیکان حبیبه می‌گویند که او پیش از سقوط افغانستان، در شفاخانه‌ی رهنورد مزار شریف کار می‌کرد؛ اما زمانی که طالبان کنترل مزار شریف را در دست می‌گیرند، حبیبه توسط افراد این گروه از کار برکنار می‌شود. پیش از آن نیز، شفاخانه‌ی رهنورد و کارمندانش توسط طالبان تهدید شده بود.



طالبان در هفتم قوس ۱۴۰۱، حبیبه رحیمی ۲۱ساله را در ساحه‌ی نوآباد، ناحیه‌ی نهم مزار شریف، با ضرب گلوله کشتند. عکس: شبکه‌های اجتماعی

حبیبه وقتی از کار در شفاخانه باز می‌ماند، برای تأمین هزینه‌ی زندگی خانواده‌اش، در یکی از آرایشگاه‌های شهر مزار شریف به کار شروع می‌کند. صبح هفتم قوس ۱۴۰۱، او در حالی که با دو دوستش به سمت آرایشگاه در حرکت است، در ساحه‌ی یکه‌توت زارعت شهر مزار شریف، هدف شلیک افراد مسلح قرار می‌گیرد. نزدیکان او، می‌گویند که



فاطمه و شریفه، دو دختر جوان که جسد آنان از تنگی شادیان مزار شریف یافت شده است. عکس: شبکه‌های اجتماعی

یک‌دیگر بودند، چند روز پیش از نزدیک فرودگاه مولانا جلال‌الدین بلخی رپوده شده و چهار روز بعد، در ۲۷ اکتبر اجسادشان در یک گودال حومه‌ی شهر مزار شریف پیدا شد. بی‌بی‌سی به نقل از آمنه حق پرست، فعال مدنی در مزار شریف که حالا در آلمان زندگی می‌کند، نوشته بود که یکی از این چهار زن، فروزان صافی، استاد دانشگاه بلخ و از فعالان حقوق زن در مزار شریف بوده است.

۲. بی‌بی‌سی در ۱۴ عقرب ۱۴۰۰ در گزارشی نوشته بود که در یک نوار ویدیویی که در شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌شود، دیده می‌شود که نیروهای طالبان به خانه‌ی یک نظامی زن در حکومت پیشین، داخل شده، او را با یک زن دیگر و دو مرد از بستگانش کشته‌اند. در این نوار ویدیویی، گفته می‌شود که طالبان شب‌هنگام وارد خانه‌ی این نظامی زن شده، او یک زن و دو مرد دیگر را کشته‌اند. در ویدیو نیز دیده می‌شود که پله‌های خانه‌ی این نظامی زن خون‌آلود است.



پله‌های خونین خانه‌ی یک نظامی زن در مزار شریف که توسط طالبان تیرباران شده است. عکس: شبکه‌های اجتماعی

همین‌گونه، روزنامه‌ی اطلاعات روز در ۱۵ عقرب ۱۴۰۰، به نقل از یک فعال مدنی در بلخ، نوشته بود که قتل این چهار زن توسط نیروهای طالبان انجام شده است. اما عبدالله حقمیل، آمر حوزه‌ی پنجم امنیتی طالبان در مزار شریف، بازداشت دو تن در پیوند به این قتل را به رسانه‌ها تأیید کرده و گفته بود که این رویداد در ۱۳ عقرب ۱۴۰۰ رخ داده و عامل آن، خشونت‌های خانوادگی بوده است.

بلال کریمی، معاون سخن‌گوی طالبان، در آن زمان به رسانه‌ها گفته بود: «این حادثه در حوزه‌ی پنجم شهر مزار شریف رخ داده و در یک خانه، جسد چهار غیرنظامی از جمله دو زن و دو مرد پیدا شده است.»

گفته می‌شد که این رویداد در منطقه‌ی فقیرآباد شهر مزار شریف رخ داده است. سعید خوستی، سخن‌گوی پیشین وزارت داخله‌ی طالبان، در یک پیام ویدیویی در ۱۵ عقرب ۱۴۰۰، گفته بود که دو نفر به اتهام انجام این قتل، از ساحه‌ی فقیرآباد مزار شریف بازداشت شده است.

۳. منابع محلی در مزار شریف، در ۱۵ حوت ۱۴۰۰ به رسانه‌ها گفته بودند که جسد دو دختر جوان، از تنگی شادیان بلخ یافت شده است. منابع افزوده بودند که یکی از آن‌ها با شلیک گلوله کشته شده و دیگری را خفه کرده‌اند. زهرا- نام مستعار- به جاده‌ی ابریشم می‌گوید که این دو دختر جوان، فاطمه و شریفه نام داشتند و باشنده‌ی کارته‌ی وحدت، ساحه‌ی هزاره‌نشین مزار شریف بودند. «آن‌ها صبح طرف مکتب رفتند؛ اما دیگر برنگشتند.»

یافته‌های جاده‌ی ابریشم نشان می‌دهند که جسد فاطمه و شریفه، پس از یک هفته توسط یک باغبان به نام نادر در تنگی شادیان یافت شده است. باشندگان محل، به حوزه‌ی مربوطه تماس می‌گیرند و طالبان را از کشف جسد دختران اطلاع می‌دهند؛ اما طالبان به این خبر توجه نمی‌کنند.



طالبان پس از تصرف و سلطه بر اوضاع بلخ، جنایت‌های زیادی در برابر باشندگان این ولایت مرتکب شدند. اما در این میان، زنان افزون بر آن‌که به دلیل جنسیت‌شان همواره موضوع سرکوب و محدودیت بوده، اعتراض آن‌ها در برابر محدودیت‌های وضع شده از سوی طالبان نیز، خشونت و تبعیض را بر آن‌ها افزایش داده و هدف کشتار گروه تروریستی طالبان قرار گرفته است.

در گزارش زیر به چند مورد برجسته از خشونت طالبان بر زنان و کشتار آن‌ها طی دو سال گذشته می‌پردازیم:

۱. پس از چند ماه از تصرف بلخ توسط طالبان، نیروهای این گروه، چهار فعال مدنی زن را در مزار شریف، مرکز این ولایت، تیرباران کردند.

فاطمه- نام مستعار- رئیس یکی از اداره‌های حکومتی رژیم جمهوری، به جاده‌ی ابریشم می‌گوید که طالبان به نام کارمندان نهادهای حقوق بشری، به چهار فعال حقوق زن در مزار شریف، تماس می‌گیرند و به آن‌ها می‌گویند که خود را به فرودگاه برسانند که گویا پروازشان به آمریکا تنظیم شده است. او می‌افزاید: «چهار زن که با هم دوست بودند، چمدان‌های سفرشان را می‌گیرند و با اعضای خانواده‌هایشان خداحافظی می‌کنند؛ بعد به طرف فرودگاه مولانا جلال‌الدین بلخی حرکت می‌کنند.»

فاطمه می‌گوید که طالبان این چهار زن را از مسیر فرودگاه رپوده، سپس به جای نامعلومی منتقل می‌کنند و بعد از چهار روز، جسد آن‌ها در حومه‌های شهر مزار شریف پیدا می‌شوند. او می‌افزاید: «متأسفانه پس از چهار روز، جسد یکی از آن‌ها پیدا شد. تمام بدنش پر از مرمی بود. بعد جسد همه‌ی آنان به دست آمد. همه را تیرباران کرده بودند؛ حتی چهره‌هایشان را خراشیده بودند.» به گفته‌ی فاطمه، پس از این رویداد، نهادهای جامعه‌ی مدنی و حقوق بشری، پنج شماره را با فعالان حقوق زن در بلخ شریک کردند و از آن‌ها خواستند که به تماسی از این شماره‌ها هرگز پاسخ ندهند.

خدیجه- نام مستعار- در پیوند به کشته شدن چهار فعال حقوق زن در مزار شریف، به جاده‌ی ابریشم می‌گوید: «در ۲۷ اکتبر ۲۰۲۱، جسد پنج فعال مدنی زن، از حومه‌ی شهرک خالد بن ولید یافت شد. از این میان، یکی از آن‌ها فروزان صافی، فعال مدنی و استاد دانشگاه بلخ بود و دیگر آن، مریم همراز، مسئول یک نهاد فرهنگی در حکومت پیشین.» به گفته‌ی او، در آن زمان تنها خبر کشته شدن فروزان صافی از طریق رسانه‌ها نشر شد.

یافته‌های جاده‌ی ابریشم، نشان می‌دهد که مریم همراز، در دوره‌ی جمهوری مسئول یک نهاد فرهنگی بود و در راهپیمایی اعتراضی علیه طالبان در مزار شریف، هیچ نقشی نداشت. یافته‌ها نشان می‌دهند که خانم همراز متعلق به



یکی از چهار زن تیرباران شده، فروزان صافی، استاد دانشگاه بلخ و از فعالان حقوق زن در مزار شریف بوده است. عکس: شبکه‌های اجتماعی

گروه قومی تاجیک‌های بلخ بوده است. از سوی هم، این که به کدام دلیل، فروزان صافی و سه فعال مدنی دیگر یکجا کشته‌اند، هنوز روشن نیست. طالبان در آن زمان، اتهام کشتن این چهار زن را رد کرده بودند؛ اما منابع آگاه، به جاده‌ی ابریشم می‌گویند که آن‌ها توسط نیروهای طالبان به قتل رسیده‌اند.

بی‌بی‌سی در ۱۴ عقرب ۱۴۰۰، به نقل از فعالان مدنی افغانستان، نوشته بود: «چهار زن که هم‌کار و دوست

مردان موتورسایکل‌سوار از میان سه دختر، تنها حبیبه را مورد هدف قرار داده و کشتند.

۶. باشندگان کارته‌ی علی‌بابا شیر، منطقه‌ی هزاره‌نشین مزار شریف، به جاده‌ی ابریشم گفتند که جسد یک زن برهنه با سروپای بریده شده در این ساحه پیدا شده است. منابع محلی، در ۱۳ سرطان سال روان گفتند که جسد این زن ساعت ۰۴:۰۰ پس از چاشت ۱۲ سرطان ۱۴۰۲، در ناحیه‌ی پنجم شهر مزار شریف دیده شده است.

علی و عالیه- نام‌های مستعار- گفته‌اند که جسد این زن در داخل یک جر انداخته شده و به خاطر بریده شدن سروپایش، هویتش قابل شناسایی نبوده است. آن‌ها افزوده‌اند که باشندگان محل، مقام‌های محلی طالبان در مزار شریف را از این قتل آگاه کرده‌اند و آن‌ها در ۱۳ سرطان، برای بررسی این قتل در ساحه رفته‌اند. یافته‌های جاده‌ی ابریشم، هم‌چنان نشان می‌دهد که این زن متعلق به گروه قومی هزاره بوده است.

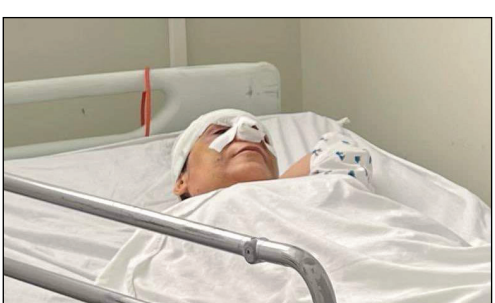
۷. یک منبع معتبر در بلخ در ۱۴ سرطان ۱۴۰۲، به جاده‌ی

ابریشم گفت که سه عضو گروه طالبان، یک پزشک زن در شهر مزار شریف، مرکز این ولایت را به شدت لت‌وتوکوب کردند. منابع افزوده‌اند که این پزشک، لیلی نقیب نام داشته و به اتهام انجام عمل‌های سقط جنین، از درمانگاه خصوصی‌اش در ساحه‌ی گذر سپاه‌گرد- کوچه‌ی قابله پروین- در مزار شریف، توسط نیروهای طالبان رپوده و یک هفته ناپدید بوده است.

منابع می‌گویند که طالبان، لیلی نقیب را وادار کرده که پول انجام عمل‌های سقط جنین را با این گروه شریک کند؛ اما خانم نقیب گفته بود که چنین عملی را در کلینیک‌اش انجام نمی‌دهد. طالبان لیلی را با خود می‌برند و برای یک هفته در بازداشتگاه این گروه نگاه‌داری می‌کنند.

منابع می‌افزایند که طالبان این پزشک را به شدت لت‌وتوکوب کرده و پس از یک هفته، به خانواده‌اش تحویل می‌دهند. تصویری که از لیلی نقیب در اختیار هفته‌نامه‌ی جاده‌ی ابریشم قرار گرفته، نشان می‌دهد که وضعیت صحتی او خوب نیست.

منابع می‌گویند که خانم نقیب، دو روز در شفاخانه بستری بوده و پس از آن، به خانه‌اش منتقل شده است. مسئولان ریاست صحت عامه‌ی بلخ، تا اکنون در این باره چیزی نگفته‌اند. گفته می‌شود که خانم نقیب، اوزبیک بوده است.



لیلی نقیب، پزشک در مزار شریف که توسط طالبان بازداشت و شکنجه شده است. عکس: ارسالی به جاده‌ی ابریشم

مسلخ زنان؛

گزارشی از سرکوب دختران معترض توسط طالبان در بلخ

نویسنده: سارا بلخی
تاریخ: از سنله‌ی ۱۴۰۰ تا میزان ۱۴۰۱



دانش‌جویان دختری که می‌خواستند به جمع معترضان بپیوندند، توسط طالبان در داخل دانشگاه بلخ زندانی می‌شوند. تاریخ راه‌پیمایی: ۱۱ میزان ۱۴۰۱ / عکس: ارسالی به جاده‌ی ابریشم.

به جای نامعلومی انتقال داده‌اند. بر اساس این گزارش، طالبان، موبایل‌های معترضان دختر را شکسته و شماری از آن‌ها را به شدت لتوکوب کرده‌اند. چند ساعت پیش از بازداشت معترضان در مزارشریف توسط طالبان، دختران از خوابگاه دانشگاه بلخ نیز، به رسانه‌ها گفته بودند که طالبان دروازه‌ی خوابگاه را به روی‌شان کاملاً بسته‌اند، تا نتوانند به معترضان بپیوندند.

منابع محلی افزوده بودند که قطعه‌ی سرخ طالبان در بلخ، ده‌ها معترض دختر را که دانش‌جو بودند، پس از این که به زور سوار آمبولانس نظامی کردند، به مکان نامعلومی انتقال دادند. هم‌زمان با این رویداد، یکی از منابع محلی، به جاده‌ی ابریشم گفته بود که طالبان به معترضان دختر بازداشت‌شده، گفته‌اند که بدون ضمانت خانواده‌های‌شان، آزاد نخواهند شد. طبق این گزارش، هرچند طالبان با قفل‌زدن به در خوابگاه و درهای خروجی دانشگاه بلخ، مانع بیرون‌شدن دانش‌جویان دختر شده بودند؛ اما دانش‌جویان دختر بیرون از خوابگاه، به‌تنهایی به جاده‌ها ریخته و شعار «توقف نسل‌کشی هزاره‌ها» را سر داده بودند. دانش‌جویان دختر دانشگاه بلخ، برای راه‌اندازی راه‌پیمایی اعتراضی‌شان فراخوان داده بودند.

زیبا وفاپی، یکی از اشتراک‌کننده‌گان راه‌پیمایی اعتراضی ۱۱ میزان ۱۴۰۱ در شهر مزارشریف، به جاده‌ی ابریشم می‌گوید: «صبح روز دوشنبه ۳ اکتبر ۲۰۲۱، شهر مزار شریف چهره‌ی نظامی به خود گرفته بود، انگار کودتا شده بود. طالبان در هر خیابانی، یک موتر نظامی مستقر کرده بودند و نظامیان‌شان، در هر سو دیده می‌شدند». خانم وفاپی، می‌افزاید که پس از حمله‌ی مرگ‌بار انتحاری بر مرکز آموزشی کاج در غرب کابل که در آن، ۵۸ دانش‌آموز کشته و نزدیک به ۱۲۶ تن دیگر زخمی شده بودند، تجمع اعتراضی برگزار کرده بودند: «من و گروهی از زنان، از چند روز قبل، اطلاعیه‌های تجمع اعتراضی را در فضای مجازی پخش کرده بودیم. اعتراض ما در برابر کشتار هدفمند قوم هزاره، نقض گسترده‌ی حقوق زنان و حذف آن‌ها از ساختارهای مهم اجتماعی و منع دختران از آموزش بود». به گفته‌ی خانم وفاپی، طالبان پس از این که آگاه می‌شوند که دختران راه‌پیمایی اعتراضی برپا می‌کنند، تصمیم می‌گیرند که این اعتراض‌ها را باید سرکوب کنند: «قرار بود که تجمع اعتراضی را از دانشگاه بلخ آغاز کنیم؛ اما طالبان از برنامه‌ی ما آگاه شده بودند؛ اطراف دانشگاه را محاصره کرده و دانش‌جویان دختر را در خوابگاه حبس کرده بودند. به ناچار، جای دیگری را برای برگزاری تجمع اعتراضی مشخص کردیم». به گفته‌ی وفاپی، دختران هر کدام، شعارهای خود را میان آستین خود انداخته و از ایست‌های بازرسی طالبان رد شدند.

اعتراض دختران در بلخ، طالبان را دست‌وپاچه می‌کند و جنگ‌جویان این گروه، تصمیم می‌گیرند که تجمع اعتراضی را سرکوب کنند. خانم وفاپی می‌گوید: «حوالی ۰۹:۰۰ صبح بود که اعتراض را آغاز کردیم؛ نزدیک به ۵۰ زن و دختر بیش‌تر جوان بودیم. در کنار ما، شش نفر از پسران جوان از دانش‌جویان دانشگاه بلخ نیز حضور داشتند». به گفته‌ی او، در یک سال سلطه‌ی طالبان، این نخستین بار بود که مردان در کنار معترضان زن می‌ایستادند و با آن‌ها در اطراف شهر، شعار توقف نسل‌کشی هزاره‌ها را سر می‌دادند: «جاده‌ها، از مردان پر بود و بسیاری از آن‌ها، ما را با توهین و تحقیر بدرقه می‌کردند. طالبان از دیدن ما دست‌پاچه شده بودند، انگار که با توپ و تفنگ، به آن‌ها حمله کرده‌ایم؛ درحالی‌که تنها کاغذهایی در دست داشتیم که روی آن، شعارهای‌مان نوشته شده بود. ده‌ها نیروی مسلح طالبان، ما را در مرکز شهر محاصره کردند».

تهدید و لتوکوب معترضان



نیروهای قطعه‌ی بدری (انتحاری) طالبان را نشان می‌دهد که اطراف معترضان دختر در مزارشریف را محاصره کرده اند. تاریخ راه‌پیمایی: ۱۱ میزان ۱۴۰۱ / عکس: ارسالی به جاده‌ی ابریشم.

طالبان به قدرت، شغل‌اش را از دست داده بود نیز، به دلیل شرکت در این راه‌پیمایی اعتراضی، از سوی نیروهای طالبان بازداشت شده و برای دو ماه، در زندان این گروه زیر شکنجه قرار داشت. این منبع می‌افزاید؛ روزی که سکینه از زندان طالبان با ضمانت رها می‌شود، به دیدنش می‌رود و می‌بیند که حالت روحی خوبی نداشته است. سکینه، ظلمی که بر او و دیگر دختران در زندان گذشته را با دوستاش چنین در میان می‌گذارد: «در یک اتاق تاریک که بوی خون می‌داد، ۲۰ دختر زندانی بودیم. از بقیه دختران خبر نداشتیم که در کدام اتاق زندانی بودند. ما را یک زن با شلاق و شوک برقی، بی‌رحمانه شکنجه می‌کرد. بارها از سوی افراد طالبان مورد تجاوز جنسی قرار گرفتیم».

طبق گفته‌های منبع، سپاهی و کبودی‌های بدن سکینه، نشان می‌داد که او در زندان بی‌رحمانه شکنجه شده بود. سکینه در ادامه‌ی حرف‌هایش گفته است: «در این زندان، زنان، روزها و شب‌ها وحشیانه شکنجه می‌شدند و از اتاق کناری ما، صدای جیغ و فریاد زنان شنیده می‌شد.



دختران در بلخ، چند روز پس از انفجار مرگ‌بار در مرکز آموزشی کاج در غرب کابل، اعتراض مدنی راه انداختند. تاریخ راه‌پیمایی: ۱۱ میزان ۱۴۰۱ / عکس: ارسالی به جاده‌ی ابریشم.

سه تن از هم‌کاران ما، بر اثر شکنجه‌های شدید، پیش چشمانمان جان دادند». این منبع می‌افزاید که سرگذشت سکینه از زندان طالبان بسیار غم‌انگیز بوده است. وقتی این منبع به سکینه پیشنهاد می‌کند که بگذارد آن چه بر او و هم‌فکرانش رفته، رسانه‌ای شود، برادر سکینه با این کار مخالفت می‌کند و به او می‌گوید: «این قضیه به خود ما مربوط می‌شود. آیا این لکه‌ی بدنامی خانواده ما را رسانه‌ها می‌توانند پاک کنند؟»

منبع چنین ادامه می‌دهد: «من در پاسخ او [برادر سکینه]، گفتم که اگر ستمی که بر سکینه رفته، رسانه‌ای نشود، در حقش جفای بزرگی است. پس از شنیدن این سخن، برادر سکینه من را دشنام داده، از خانه‌اش بیرون کرد». منبع می‌گوید که یک هفته بعد، خبر کشته‌شدن سکینه را می‌شنود: «او، از سوی برادرش با ضرب گلوله کشته شده بود. دلیل آن هم، پاک‌کردن لکه‌ی بدنامی بود که پس از گرفتار و شکنجه‌شدن سکینه، بر دامن خانواده‌اش نشست بود». به گفته‌ی منبع، برادر سکینه، در کنار این که در ارتباط به قتل خواهرش مجازات نشد، به صف طالبان نیز پیوست و اکنون، به عنوان معاون اداری طالبان در بلخ کار می‌کند.

ترگس، یکی دیگر از معترضان بود که سه روز را در زندان طالبان به سر برده بود. منبع معتبری به جاده‌ی ابریشم می‌گوید: «طالبان پس از رهایی، از او خواسته بود که با یکی از افراد این گروه، ازدواج کند؛ اما ترگس این پیشنهاد را نپذیرفته بود». منبع می‌افزاید که طالبان پس از گذشت دو روز، پشت در خانه‌ی ترگس ۲۲ساله رفته و او را به اجبار به عقد نکاح یکی از افرادشان درآورده بودند. «ترگس، نزدیک به ۲۲ سال داشت و دانش‌جوی سال اول دانش‌کده‌ی اقتصاد در یکی از دانشگاه‌های خصوصی بود. مادر ترگس گفته بود که پس از گذشت ماه‌ها، نتوانسته دخترش را ببیند و نمی‌داند که او زنده است یا خیر».

یافته‌های جاده‌ی ابریشم، نشان می‌دهند که سکینه و ترگس متعلق به گروه قومی هزاره‌های بلخ بوده‌اند.

۲. منابع محلی در بلخ، در ۱۱ میزان ۱۴۰۱ گزارش دادند که طالبان، شماری از معترضان دختر را که در واکنش به حمله بر آموزشگاه کاج در غرب کابل - ۸ میزان ۱۴۰۰ - در شهر مزار شریف راه‌پیمایی کرده بودند، بازداشت کرده و

تو هنوز ما را درست نشناختی؛ هر کسی که علیه ما و برای بدنام‌ساختن ما اندک‌ترین حرکاتی را انجام دهد، سر او را می‌بریم. گفته‌های یکی از اعضای طالبان

محدودیت‌هایی که هم‌هنگام با طالبان وارد افغانستان شد و دست پاکستان را بیش‌تر از پیش در ساختارهای اداری-امنیتی کشور دراز‌تر کرد، دریچه‌ی جدیدی فراروی کشتار و ترورهای مخفی و آشکار مدیریت‌شده علیه شهروندان افغانستان گشود. نقض حقوق انسانی شهروندان، سرکوب، تبعیض و محدودیت‌های کشنده بر وضعیت زندگی روزمره باعث شده که شماری از باشندگان بلخ به‌ویژه زنان، در برابر این وضعیت راه‌پیمایی‌های اعتراضی به راه بیندازند و خواستار اعاده‌ی حیثیت مدنی و حقوق اساسی‌شان شوند. طالبان اما برای مهار این اعتراض‌ها، کوشیده‌اند که از روش‌های سنتی‌شان مانند سرکوب هم‌راه با خشونت، شکنجه، زندانی‌کردن و کشتن بهره بگیرند.

در گزارش حاضر، به دو راه‌پیمایی بزرگ اعتراضی زنان و

دختران در بلخ می‌پردازیم که هر دو مورد، با خشونت سرکوب شده و معترضان زیادی از آن، بازداشت، زندانی، شکنجه و کشته شده‌اند.

۱. در ۱۳ سنله‌ی ۱۴۰۰، اطلاعیه‌ای مبنی بر راه‌اندازی اعتراض زنان در بلخ علیه حکومت طالبان و دولت پاکستان، به دلیل استخدام دیپلمات‌های پاکستان در اداره‌های افغانستان، در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی و گروه‌های واتس‌آپ، از سوی فعالان مدنی مزارشریف به نشر رسید. زیبا وفاپی، فعال حقوق زن در بلخ، به جاده‌ی ابریشم می‌گوید که او می‌خواست در راه‌پیمایی اعتراضی شرکت کند؛ اما خانواده‌اش با وی مخالفت کرده و اجازه نمی‌دهد به جمع معترضان بپیوندد. خانم وفاپی می‌گوید که از طریق تماس با دوستانش دریافته بود که نزدیک به ۷۰ دختر و پسر در این اعتراض علیه طالبان و حکومت پاکستان اشتراک کرده بودند. او می‌افزاید: «اشتراک‌کنندگان در این راه‌پیمایی مسالمت‌آمیز، چیزی جز حقوق خود را مطالبه نمی‌کردند؛ اما این حرکت اعتراضی از سوی طالبان، به خشونت کشیده شد و ۴۰ دختر و پسر اشتراک‌کننده در این راه‌پیمایی، از سوی نیروهای طالبان بازداشت شدند». طالبان پس از بازداشت معترضان در شهر مزار شریف، خبرنگارانی را که برای پوشش اخبار راه‌پیمایی، به محل تجمع معترضان آمده بودند، تهدید می‌کنند که اگر این خبر جایی نشر شود، همه‌ی آن‌ها را خواهند کشت. بنابراین، خبرنگاران نتوانستند این خبر را رسانه‌ای کنند؛ اما پس از گذشت سه-چهار ماه، بخشی از جزئیات این خبر از سوی دخترانی که بازداشت شده بودند، در شماری از رسانه‌ها نشر شد.

رسانه‌ی زنتایمز، با نشر گزارشی در ۹ اکتبر ۲۰۲۲، به نقل از یک شاهد عینی در بلخ، نوشته بود که در پی دو اعتراض در ۱۵ سنله و عقرب ۱۴۰۰، جسد ۱۱۵ زن به یکی از شفاخانه‌های شهر مزارشریف منتقل شده است.

منبع معتبری به جاده‌ی ابریشم می‌گوید که با یکی از دوستانش به نام سکینه که در اعتراض ۱۵ سنله‌ی ۱۴۰۰ در شهر مزار شریف شرکت کرده بود، پس از رهایی از زندان طالبان، صحبت کرده است. او که از نزدیک سکینه را دیده می‌گوید: «سکینه هم‌کارم که در زمان رژیم جمهوری در یکی از کلینیک‌های شخصی کار می‌کرد و پس از بازگشت

دست‌گیری و شکنجه‌ی معترضان

خانم وفاپی می‌گوید؛ درحالی‌که معترضان دختر گیرمانده در محاصره‌ی نیروهای طالبان، خواهان بازگشت مسالمت‌آمیز به خانه‌های‌شان بودند... ادامه در صفحه ۱۰

سرنوشت تلخ دختران بلخ؛ «برای امتحان کانکور آمادگی می‌گرفتم؛ اما شاگرد خیاطی شدم»

زینب وفایی



این روزها وقتی در سطح شهر مزارشرف قدم می‌زنی، به تابلوی خیاطی‌های زنانه در شهر روبه‌رو می‌شوی که در آن نوشته است: «برای آموزش خیاطی شاگرد می‌پذیریم»؛ هر کارگاه خیاطی دختران زیادی را برای کارآموزی جذب کرده است. ظاهراً هر کدام از این دختران، هجده یا نوزده‌ساله و شماری هم خردتر از این هستند. پیش از این که طالبان بر سرنوشت آن‌ها حاکم شود، همه در یک مسیر اما با هدف‌های جداگانه برای آینده‌ی شان در حرکت بودند؛ اما اکنون این دختران در یک مسیر و تنها برای یک هدف کوچک تلاش می‌کنند.

با روی کار آمدن حکومت طالبان، مکتب‌ها در سراسر افغانستان به روی دانش‌آموزان دختر بالاتر از صنف ششم بسته شد؛ اما بلخ از معدود ولایت‌هایی بود که در سال نخست حاکمیت طالبان، دختران بالاتر از صنف ششم اجازه‌ی رفتن به مکتب را داشتند. این وضعیت دیری نپایید و دانش‌آموزان دختر بالاتر از صنف ششم، در این ولایت نیز از رفتن به مکتب منع شدند.

روزهای کسل‌کننده، یکی از پی‌دیگری می‌گذرد و چهره‌اش را که هر روز صبح در آینه می‌بیند، از روز قبلش پژمرده‌تر و افسرده‌تر می‌نماید. به یاد ندارد، هیچ گاهی از تنهایی خوشش آمده باشد؛ اما این آخرها، شاید برای نخستین بار است که او در تنهایی احساس آرامش می‌کند. آسیه نام مستعار - مانند ده‌ها هزار دختر بازمانده از آموزش، این روزها با دشواری‌های زندگی دست‌و‌گریبان است. او، می‌گوید که برپادرفتن زندگی‌اش را پیش چشمانش مشاهده می‌کند؛ اما برای نجاتش از این منجلاب، کاری از دستش بر نمی‌آید.

آسیه پس از این که از رفتن به مکتب باز می‌ماند، به افسردگی شدید دچار می‌شود. «قبلاً، یعنی یک سال قبل این چنین نبودم، شاید در یک اتاق برای خندانیدن دیگران فقط من کافی بودم؛ اما از روزی که دروازه‌ی مکتبم به رویم بسته شد، تمام دل‌خوشی‌ها و شادی‌هایم را نیز از دست دادم.» آسیه این روزها دوست ندارد با دیگران بنشیند، بخندد و برای لحظه‌ای از تنهایی‌اش بیرون بیاید. «خوش ندارم در جمع باشم و با کسی صحبت کنم و این احساس هر روز بیش‌تر د وجودم رخنه می‌کند.» تنهایی‌ای که آسیه در آن فرو رفته، خلأی را در او درونی کرده که

پس از بازگشت طالبان به قدرت، دانش‌آموزان دختر بالاتر از صنف ششم در بلخ برخلاف دیگر ولایت‌ها، می‌توانستند به درس‌های شان در مکتب ادامه بدهند. طالبان، با این که قوانین سخت‌گیرانه‌ای را برای حضور آموزگاران و دانش‌آموزان دختر در مکتب وضع کرده بودند؛ اما با آن هم، همه دل‌خوشی این دختران بلخ رفتن به مکتب بود.

طالبان برای ترساندن و دل‌سرد کردن دختران از رفتن به مکتب در این ولایت، کوتاه نیامدند. آن‌ها در لیسه‌ی دخترانه‌ی «شهید عبدالخالق» مابین جابه‌جا کرده و آن را منفجر کردند و بعد در یک اعلامیه، گفتند که «ما مخالف رفتن دختران به مکتب نیستیم؛ اما امنیت آن‌ها را تأمین کرده نمی‌توانیم.» این ترفندها اما روی هیچ دانش‌آموزی اثر نگذاشته و از رفتن به مکتب خودداری نکردند. طالبان با اخذ آزمون نهایی سال آموزشی

۱۴۰۱، سرانجام دروازه‌های مکتب‌ها و آموزشگاه‌ها را در مزارشرف نیز، بستند.

زهرا - نام مستعار - دانش‌آموزی که به کار در یکی از کارگاه‌های خیاطی مجبور شده، می‌گوید که سال‌ها با موانعی که از سوی خانواده‌ی به شدت افراطی‌اش در برابر او قرار داشت، مبارزه کرد، تا راه فراگیری دانش را به خود هموار کند؛ اما، این روزها حریف قدرتمندتری از خانواده دارد که نمی‌گذارد به مکتب برود؛ حریفی که فرشته را یارای مبارزه با آن نیست و آن، گروه طالبان است.

زهرا از هفت سنگ آسیاب گذشته تا خودش را برای راه‌یافتن به دانشگاه آماده کند؛ اما همین که یک سال به رسیدن به آرزویش می‌ماند، طالبان در برابر آن سد می‌شوند.

زهرا که بدون حمایت مالی خانواده و با مهره‌دوزی، هزینه‌ی رفتن به مکتب را مهیا می‌کرد، این روزها ناچار است برای یادگیری خیاطی تلاش کند و هزینه‌ای نیز برای آن پردازد. زهرا با حال ناخوشی که دارد، می‌گوید: «از این که سال اخیرم بود. آمادگی زیادی گرفته بودم. برایم لباس، قلم و کتابچه و بیک مکتب خریده بودم. خیلی

نمی‌تواند آن را درک کند و شرح بدهد. آسیه، وقتی صفحه‌ای از آرزوهایش را ورق می‌زند، کلمات راه‌گلویش را می‌گیرد و نمی‌گذارد چیزی به زبان بیاورد.

آسیه که دانش‌آموز صنف یازدهم مکتب است، دوست داشت بعد از پایان دوره‌ی دانش‌آموزی‌اش، در رشته‌ی حقوق تحصیل می‌کند؛ اما اکنون مانند پسته‌ای که از دانه جدا شود، از آرزوهایش جدا شده و هزاران فرسنگ با آن فاصله دارد. او، برای فرار از افسردگی‌ای که گریبان‌گیرش شده، به چرخ خیاطی پناه برده و هر روز صبح در هوای گرم و طاقت‌فرسای مزارشرف، مرکز بلخ، چمدانی پر از تکه‌ها را برمی‌دارد و راه درازی را در کوچه و پس‌کوچه‌های خاک‌آلود شهر سپری می‌کند تا به کارگاه کوچک خیاطی برسد. «هر روز زندگی برم مشکل‌تر می‌شد. تغییرات منفی را د وجودم احساس می‌کردم. هر روز بیش‌تر از روز قبل، افسرده و غم‌گین می‌شدم. کاملاً یک آدم دیگه شده بودم. برای نجات از افسردگی بیش از حد، مجبور شدم که خیاطی برم. حالا که دستم از دانش و تحصیل کوتاه شده، به کار خیاطی ادامه می‌دم تا در آینده حداقل بتوانم خرج روزمراهم را بپوشم.»

مسلخ زنان؛ گزارشی از سرکوب دختران معترض...

از ۹ صفحه

هویت و محل سکونت شرکت‌کنندگان راه‌پیمایی دست یافته و به تعقیب و دست‌گیری آن‌ها اقدام کردند. وفایی در زمان مصاحبه با جاده‌ی ابریشم، گفته است: «من و شماری از همراهانم، اکنون آواره و زیر تعقیب هستیم؛ جرم ما هم دادخواهی مسالمت‌آمیز برای ابتدایی‌ترین حقوق انسانی ما است.»

یافته‌های جاده‌ی ابریشم می‌دهد که برخورد طالبان با زنان در بلخ، اکنون به مراتب بدتر شده و در نزدیک به دو سال گذشته زنان زیادی در این ولایت و ولایت‌های هم‌جوار، به شکل مرموزی توسط نیروهای طالبان و افرادی وابسته به آن‌ها کشته شده و شماری هم به ازدواج اجباری با فرماندهان طالبان وادار شده‌اند، به تعدادی هم تجاوز جنسی کرده‌اند. اکثریت قریب به اتفاق زنان قربانی در مزار شریف، از قوم هزاره بودند که شرح برخی از آن رویدادها در گزارش اصلی مربوط به کشتار ساختارمند هزاره‌ها در بلخ، به تفصیل آمده است.

حافظه‌ی موبایلم و تماس‌هایم با افراد حساس را قبل از رفتن به تظاهرات، حذف کرده بودم.»

نیروهای طالبان مرتضی کریمی، دانش‌جوی دانش‌کده‌ی ژورنالیزم و یکی از شرکت‌کنندگان راه‌پیمایی اعتراضی را بازداشت و کاکایش را به ضرب گلوله می‌کشد.

خانم وفایی می‌گوید: «به اتاق خوابم رفتم و دوباره وارد فضای مجازی شدم. یکی از دختران در گروه واتس‌آپ نوشته بود که مرتضی کریمی، ناپدید شده است. حسین کریمی، کاکای مرتضی که کارگر بود و پس از دست‌گیری پسر برادرش برای جست‌وجوی مرتضی به اداره طالبان مراجعه کرده بود، به‌صورت بی‌رحمانه‌ای توسط نیروهای این گروه کشته شد.»

طبق گفته‌های خانم وفایی، طالبان یک روز پس از راه‌پیمایی، تلاش می‌کنند که برگزارکنندگان آن را پیدا کنند. آن‌ها از طریق اسنادی که از موبایل‌های دختران جمع‌آوری کرده بودند، به اطلاعات بیش‌تری در مورد

اما افراد طالبان، پیوسته به آن‌ها می‌گوید: «شما سیاسی‌ستید و مردان شما بی‌غیرت استند که زنانی چون شما را زنده مانده‌اند.»

خانم وفایی، می‌گوید که از ضرب‌های که یکی از طالبان هنگام خوانش قطع‌نامه به سرش زده بود، احساس درد و سرگیجه می‌کرده و با التماس به طالبان گفته است: «به ما اجازه بدهید که برویم، دیگر توان ایستادن نداریم.» در همین حین، یک عضو طالبان با نگاه خشم‌آلودی، به خانم وفایی می‌گوید: «حرف زن فاحشه، با خودت زیاد حساب و کتاب داریم.»

طالبان، نزدیک به سه ساعت دختران را در فرماندهی امنیه، شکنجه‌ی روانی می‌کنند، گوشی‌های همراه آن‌ها را بررسی و سپس همه را آزاد می‌کنند. وفایی می‌گوید: «در این جریان، همه عکس‌ها و ویدیوها از جریان تظاهرات از موبایل‌های دختران به اجبار حذف شدند. مشخصات تماس همه، از موبایل‌های‌شان کاپی‌برداری شد. من

فرماندهی طالبان، به نیروهایش دستور می‌دهد که معترضان دختر را به زور وارد ساختمان محل فرماندهی‌اش کرده و شکنجه کنند: «دختران گفتند: نه! ما به خانه‌های خود می‌رویم.» در این لحظه، نیروهای واحد بدری طالبان، به تجمع دختران نزدیک می‌شوند و با کوبیدن شلاق و قنداق تفنگ، دختران را به درون محوطه‌ی فرماندهی می‌برند. زیوا می‌گوید: «وقتی آن‌جا داخل شدیم، دیگر امیدی برایم باقی نماند و گفتم که این‌جا، جایی است که سال گذشته، فرزندان صافی و ده‌ها دختر معترض دیگر آورده شده بود که تعدادی از آن‌ها، از سوی طالبان به قتل رسیدند و تعداد دیگری، تا اکنون ناپدید هستند. در نخست، چند نیروی طالبان آمدند و گوشی‌های همراه‌مان را جمع‌آوری کردند؛ بعداً اسم، آدرس خانه و بقیه مشخصات ما را روی ورق‌ی نوشتند.»

دخترانی که در فرماندهی امنیه‌ی طالبان در مزار شریف، بازداشت شده بودند اصرار می‌کردند که به خانه بروند؛



در این تصویر، نیروهای قطعه‌ی بدری طالبان، معترضان دختر را در مقابل فرماندهی امنیه‌ی بلخ به اسارت گرفته‌اند. تاریخ راه‌پیمایی: ۱۱ میزان ۱۴۰۱ / عکس: ارسالی به جاده‌ی ابریشم.



طالبان از کودکان به عنوان ملیشه‌های نظامی استفاده می‌کنند. تاریخ راه‌پیمایی: ۱۱ میزان ۱۴۰۱ / عکس: ارسالی به جاده‌ی ابریشم.

درهای بسته‌ی امید؛ روایت زندگی زنان بلخ زیر حاکمیت طالبان

زینب وفاپی

۱۸ جوزا ۱۴۰۲



فاطمه شوهرش را ۲۰ سال پیش در اثر یک بیماری از دست داده بود؛ اما آن زمان، تنها غم نبود شوهر را به دوش می کشید؛ زیرا در ریاست شهرسازی کابل آشپز بود و با مزدی که به دست می آورد، زندگی خوب و آرامی برای خود ساخته بود. فاطمه، دو پسر ۳۰ و ۳۵ ساله دارد که هر دو به بیماری روانی مبتلا هستند. او، می گوید: «هر چند که پسرانم بیمار بودند و شوهرم را از دست داده بودم؛ پول داشتیم از این طریق، به مشکلات پسرانم هم رسیدگی می کردم و در کنارش، دیگر مصارف هم پره می شد.» پسران فاطمه زیر درمان قرار داشتند و پزشکان به او وعده داده بودند که در صورت درمان دوامدار، خوب خواهند شد. «در خانه‌ی کرایه‌ی زندگی می کردم، هر ماه دو هزار افغانی کرایه می دادم. ماهانه ۱۵ هزار معاش مه، تمام مشکلاتم را بر طرف می کرد.» اکنون، فاطمه در کنار پرستاری از دو پسرش، ناچار است از هفت نوه‌اش که همه دختر هستند نیز نگهداری کند.

زنان دیده ندارند. زنان دیگر را اجازه می دهند که ذری جاده‌ها کار کنند؛ اما مه دکان دارم، اجازه‌ی کار را ندارم.» تمنا، یک پسر و دو دختر دارد و شوهرش دو سال پیش در اثر بیماری درگذشته است. خانه‌ای که تمنا و کودکش در آن زندگی می کنند، کرایه‌ی است و ناچار است، بخشی از درآمدش را به کرایه‌ی خانه اختصاص بدهد. او، با وجود داشتن این زندگی سخت، قدار است به زودی یگانه مجرای درآمد زندگی را با زور طالبان از دست بدهد و دنبال راه‌چاره‌ی دیگری برود؛ شاید هم خیابان یگانه راه باشد. تمنا اکنون، نمی داند به کدام دری بزند تا صدایش شنیده شود. او پس از این که طالبان گفته‌اند که دکانش را می بندند، دچار ناخوشی روانی شده و هرازگاهی از شدت ناخوشی غش می کند.

تنگی نفس، به بیماری روانی نیز، مبتلا شده است. برای او دیگر کابل، مزار و هر شهر دیگر جهان، حکم زندان را دارد و تنها پیداشدن دستی که بار گران زندگی را از شانه‌هایش بردارد، چیزی نمی تواند از ناخوشی‌های او بکاهد. تمنا -نام مستعار-، زن بزرگسال دیگری در مزارشرف است که برای رام کردن زندگی، ناچار است با آن بجنگد؛ زندگی‌ای که انگار پس از بازگشت طالبان برایش رام شدنی نیست. تمنا که ۵۵ سال دارد، از شش سال به این سو، سرگرم فروش رخت‌های زنانه است. او، تا دو سال پیش، از این راه درآمد خوبی داشت؛ اما اکنون، کاروبارش از رونق افتاده است. در کنار این، تازه‌ها طالبان، دستور بسته کردن دکان او را داده‌اند. تمنا با سرگردانی حالش را بازگو کرده و می گوید: «حیرانم که چرا طالبان در مقابل آرامش

آورده نمی تواند. «یک روز می تانم که یک جوهره و دو جوهره لباس لیلایم بفروشم، شب پول شه د خانه نان می برم؛ اما یگان روز ۱۰ افغانی فروش نمی توانم که یک تانان بخرم.» فاطمه، افزون بر مشقت‌هایی که در دو سال گذشته با آن دست‌وگریبان بوده، گه‌گاهی در ایست‌های بازرسی طالبان، مورد بازجویی نیز قرار می گیرد. طالبان، از او می پرسند که بدون محرم کجا می رود؛ او، می گوید: «یک روز که ذریکشا پیش روی شیشته بودم، طالبان ایستاد ما کد و گفت: ای سیاه‌سر ز چرا این جا شاندی و ای بدون محرم کجا می‌ره؟ دو سه سیلی به روی راننده زد و اگر سواری‌ها مداخله نمی‌کند، هر دوی ما را به حوزه می‌برند.» فاطمه که اکنون پیر شده، با متقبل شدن تنگ‌دستی و دشواری‌های فراوان زندگی، در کنار بیماری

زندگی برای زنان افغانستانی از دیر باز به این سو، با درد و دشواری گروه خورده است؛ دشواری‌ای که شماری از زنان را ناچار کرده که روزها در آفتاب سوزان مزارشرف، مرکز بلخ، از خانه بیرون بزنند و روی خیابان‌ها برای فروختن پوشاک کهنه به مردم، تلاش کنند تا با سود آن، بتوانند شب‌ها چند قرص نان سر سفره ببرند. یکی از این زنان، شکلیا -نام مستعار- است که به تنهایی بار مشکلات زندگی را به دوش می کشد. او که نزدیک به ۳۵ سال دارد و مادر چهار فرزند خردوبزرگ است، در دوره‌ی جمهوری، در یکی از اداره‌های حکومتی کار می کرد و زندگی آسوده‌تری داشت؛ اما طالبان، او را از کارش برکنار کردند و با همه دانش و مهارتی که دارد، از دو ماه به این سو به فروش پوشاک‌های کهنه در بازار لیلایم فروشی، رو آورده است. شکلیا، شوهرش را که عضو نیروهای ارتش در حکومت پیشین بود، چهار سال پیش در ولسوالی گوشک هلمند در جنگ با طالبان از دست داده است. شکلیا، از آن جا که خودش کارمند بود و درآمد ثابتی داشت، بعد از مرگ شوهر نیز می توانست از پس تأمین هزینه‌های زندگی خود و فرزندانش بر بیاید؛ اما خانه‌نشین شدن، او را در دشواری بی‌پیشینه‌ای قرار می دهد. «اگرچه نبود همسر و غم ازدست‌دادنش برایم طاقت‌فرسا بود، اما حداقل دغدغه‌ی نان را نداشتم.» شکلیا، این پوشاک‌های کهنه را از هم‌سایه‌هایش گردآوری می کند و آن را در بازار لیلایم فروشی مزارشرف می فروشد و در ازای فروش هر دست پوشاک، ۲۰ افغانی یا کم‌تر از آن به دست می آورد. او، می گوید: «من هیچ پولی برای سرمایه‌گذاری روی تجارت لباس‌های کهنه نداشتم، باید لباس هم‌سایه‌هایم را به فروش برسانم، تا چند افغانی برای خرید نان خشک به دست بیاورم.» شکلیا با پولی که از کار روزانه‌اش به دست می آورد، تنها می تواند شب‌ها چند قرص نان خشک و گاهی خوراکی‌های غیر از این راه، برای فرزندانش فراهم کند. شکلیا، نمونه‌ای از هزاران زنی است که با روی کار آمدن طالبان، زندگی شان از این رو به آن رو شده و قرار است تا زمان نامعلومی این ناچاری‌ها را با همه‌ی وجود شان زندگی کنند.

در گوشه‌ی دیگر خیابان، فاطمه -نام مستعار- زن ۶۰ساله‌ای است که برای تأمین نیازهای خانواده‌ی نهنفیری‌اش، به بازار شهر این شهر پناه آورده است. او پیش از فروپاشی جمهوری در بالا حصار شهر کابل زندگی می کرد؛ اما برای فرار از دشواری زندگی با پسران بیمار و نوه‌هایش، به مزارشرف پناه آورده و با کارگری در این شهر، از آن‌ها سرپرستی می کند.

فاطمه شوهرش را ۲۰ سال پیش در اثر یک بیماری از دست داده بود؛ اما آن زمان، تنها غم نبود شوهر را به دوش می کشید؛ زیرا در ریاست شهرسازی کابل آشپز بود و با مزدی که به دست می آورد، زندگی خوب و آرامی برای خود ساخته بود. فاطمه، دو پسر ۳۰ و ۳۵ ساله دارد که هر دو به بیماری روانی مبتلا هستند. او، می گوید: «هر چند که پسرانم بیمار بودند و شوهرم را از دست داده بودم؛ پول داشتیم از این طریق، به مشکلات پسرانم هم رسیدگی می کردم و در کنارش، دیگر مصارف هم پره می شد.» پسران فاطمه زیر درمان قرار داشتند و پزشکان به او وعده داده بودند که در صورت درمان دوامدار، خوب خواهند شد. «در خانه‌ی کرایه‌ی زندگی می کردم، هر ماه دو هزار افغانی کرایه می دادم. ماهانه ۱۵ هزار معاش مه، تمام مشکلاتم را بر طرف می کرد.» اکنون، فاطمه در کنار پرستاری از دو پسرش، ناچار است از هفت نوه‌اش که همه دختر هستند نیز نگهداری کند.

در ۲۰۲۱ در میانه‌ی درگیری میان طالبان و نیروهای امنیتی حکومت پیشین، یک گلوله‌ی هاوان، به خانه‌ی دختر فاطمه که در نزدیکی آن‌ها بود، برخورد می کند؛ او، شوهر و دو فرزندش شان کشته می شوند و فاطمه از سر ناچاری، سرپرستی نوه‌هایش را بر عهده می گیرد. «از طرف خانه‌ی شوهر دخترم، هیچ کسی مسئولیت سرپرستی نوه‌هایم را به دوش نگرفت و مجبور شدم که نزد خودم ببارم شان.»

با سقوط کابل به دست طالبان، زندگی فاطمه نیز سقوط می کند؛ او با سپری کردن یک سال زندگی طاقت‌فرسا در کابل، سرانجام راهی شهر مزارشرف می شود تا شاید پرتوی از امید بر زندگی‌اش بتابد. فاطمه می گوید: «در کابل زندگی برایم تنگ‌وتاریک شد، گفتم مزار بیایم، شاید بتوانم ذریکجا کار پیدا کنم.» فاطمه در ناحیه‌ی چهارم شهر مزارشرف در یک خانه‌ی کرایه‌ی فرسوده زندگی می کند و از شش ماه به این سو، با فروش پوشاک‌های لیلایم زندگی می گذراند. او چند جوهره از لباس‌های لیلایم را به قیمت کم‌تری خریداری می کند و آن را به مبلغ بیش‌تر در بازار می فروشد؛ اما گاهی از این طریق حتی پولی برای خرید چند تکه نان خشک را به دست

یک زن در بلخ به قتل رسید

درگیری فیزیکی با وحیده، ابتدا او را با ضرب خست زخمی کرده و سپس توسط ضربات چاقو، به قتل رسانده است. نزدیکان وحیده، به رسانه‌ها گفته‌اند که فرد متهم به قتل، چند روز قبل کارگر خانه‌ی وحیده بوده و به بهانه‌ی بردن وسایل، وارد خانه‌ی او شده بود. مسئولان امنیتی در شهر مزارشرف، با تأیید این رویداد، گفته‌اند که فرد متهم به قتل، توسط باشندگان محل بازداشت و سپس به حوزه‌ی نهم امنیتی تسلیم داده شده است.

جاده‌ی ابریشم: رسانه‌ها گزارش داده که یک زن در شهر مزارشرف، مرکز بلخ، توسط یک دزد مسلح به قتل رسیده است. رسانه‌های به نقل از منابع شان، نوشته‌اند که این رویداد شنبه، ۲۴ سرطان، در مربوطات حوزه‌ی نهم امنیتی شهر مزارشرف رخ داده است. بر اساس گزارش‌ها، این زن وحیده نام داشته و در خانه‌اش با ضرب خست و چاقو توسط یک دزد مسلح کشته شده است. به گزارش رسانه‌ها، فرد متهم به قتل، به هدف دزدی وارد خانه شده و بعد از

جسد یک زن از یک خانه در بلخ پیدا شد

جاده‌ی ابریشم: فرماندهی امنیه‌ی طالبان در بلخ، می گوید که جسد یک زن از خانه‌ی در حوزه‌ی دهم امنیتی شهر مزارشرف، مرکز این ولایت، پیدا شده است. محمدآصف وزیر، سخن‌گوی فرماندهی امنیه‌ی طالبان در بلخ، می گوید که این زن ۵۵ساله، ابتدا ربوده و سپس کشته شده است. به گفته‌ی وزیر، زن کشته‌شده طاهره نام داشته و جسدش شب گذشته -دوشنبه، ۲۶ سرطان- در حالی که دفن شده بود، پیدا شده است. وزیر می گوید که در پیوند به ربودن و قتل طاهره، یک زن‌شوه‌ر بازداشت شده‌اند. این زوج متهم هستند که طاهره را پس از چاشت یک‌شنبه‌ی هفته‌ی روان، ربوده، سپس به قتل رسانده و جسدش را در خانه‌ی شان دفن کرده‌اند. وزیر می افزاید که انگیزه‌ی ربودن و قتل این زن، تا اکنون روشن نیست و تحقیقات در این زمینه جریان دارد.

دوئلِ خونینِ هزاره‌ها و پشتون‌ها

پدیدارشناسی خونین‌ترین منازعه‌ی قرن بیستم

از منظر دولت-ملت‌سازی

دکترای فلسفه‌ی اسلامی، روح‌الله کاظمی،



عکسی منسوب به آوارگان قتل‌عام آرزگان توسط عبدالرحمان خان (۲۰ سپتامبر ۱۸۹۲).

این‌ها ابعاد پرسش اصلی جستار حاضر خواهند بود.

۲. پیشینه و ساختار پژوهش

بی‌تردید، ما به جنگ در مقام دالّ اعظم در بطن حیات سیاسی و تقدیر تاریخی خویش نیاندیشیده‌ایم ولی صرفاً به روایت عریان ماجرا مصروف بوده‌ایم؛ گویی شتاب و توالی فجایع هرگز فرصت ندادند به خویش‌شناسی بازگردیم و از خود بازجویی نماییم. به‌هرروی، جنگ هزاره‌ها و پشتون‌ها در دوره‌ی عبدالرحمان را در موقّت‌ترین و بی‌واسطه‌ترین گزارش می‌بینیم: قلم سوگ‌مند فیض محمد کاتب هزاره پیکر عریان جنگ‌ها و فجایع را با تمام جزئیات اندوه‌ناکش از دانه داندهی مجسمه‌های پاشیده، پیکرهای دریده، سرزمین‌های مغضوب و تک تک زنان و کودکانی به بردگی رفته، برگرفته و به وارث مغموم و سردرگم واقعه هدیه داده است. از منظر گزارش واقعه، سراج التواریخ پیشینه و نیز منبع اصلی ما به حساب می‌آید.

در دهه‌های متأخر، جنگ‌های داخلی (برهه‌ی توهم جهادگرایی) در کتب تاریخی، نشریات مربوط به احزاب و یا خاطرات شخصی کم و بیش روایت شده‌اند، اما منازعات دو دهه‌ی اخیر را بلاواسطه خود شاهد بوده‌ایم و در آینه‌ی مطبوعات و رسانه‌ها نیز دیده‌ایم. با رجوع به منابع مکتوب از تاریخ معاصر، درمی‌یابیم تقریباً تمام آن‌ها روایت بسطی واقعه محسوب می‌شوند، لذا تمایلات و اقدامات نظری برای فهم این دوره‌ها کمتر به چشم می‌خورد. دکتر محمد امین احمدی در سخنرانی‌اش در ارگ ریاست جمهوری (۲۱ دلو ۱۳۹۵) برای نخستین‌بار در فضای رسمی همگان را به اندیشیدن و اعتراف به جنایات و فاجعه دعوت نمود و به ارائه‌ی نوعی چارچوب نظری برای فهم واقعه مبادرت ورزید، اما کوشش ایشان فهم نظام‌مند تنها یک جزء واقعه هرچند کانونی- (فاجعه‌ی آرزگان) بود؛ حال آن‌که مسأله علاوه بر آن، مطالعه‌ی نظری دست‌کم سه سده‌ی اخیر در آفق هستی و موقّف تاریخی ماست. به هر تقدیر، یقیناً کتمان و ناندیشیدن به فجایع از بحران انسان، سیاست و فرهنگ به‌مثابه تقدیر تیکنونی ما سخن می‌گوید.

به‌نظر می‌رسد منطقی‌ترین موضع نظری، مطالعه‌ی تمامی برهه‌های معاصر ذیل صورت امکان یا امتناع تأسیس دولت-ملت است. ظهور نهادهای فراملی و حتی سخن از زوال حاکمیت دولت-ملت‌ها (نگری، هارت، ۱۳۹۷: ۲۵-۲۶) در سطوح پیش‌رفته‌تر مانع نمی‌شود از سؤره‌ی مادون و بازمانده‌ی نظام‌های سیاسی صحبت شود. از آن‌جا که موضوع را به قرن بیستم منحصر کرده‌ایم، نگارنده سه نقطه‌ی ذیل را در آغوش چارچوب نظری مذکور مطالعه خواهیم کرد: الف) جنگ پشتون‌ها و هزاره‌ها در دوره‌ی

و محدود (تحلیل شرایط صلح بر دشمن)، غریزی، بدوی، متمدن، مدرن، هسته‌ای و پست‌مدرن تقسیم می‌کنند. از زوایه‌ی دیگر به جنگ، اهداف و غایات آن و نیز ابزار مادی و ایدئولوژیکی دست‌یابی به آن‌ها، پیوسته محل پرسش خواهد بود؛ ولی یقیناً صلح تنها غایت بحث درباب جنگ نیست، شاید مهم‌تر از صلح و با توجه به مصادیق معاصر آن، سلطه غایت جنگ باشد؛ در هر صورت، تعیین غایت جنگ بستگی به شرایط تاریخی و نسب سیاسی معین دارد. پس از پایان جنگ اما گشوده به آن (open ended)، اولین اقدام ضروری پرسش از پیامدهای انسانی، سیاسی، تاریخی، اقتصادی و اجتماعی آن است. در مجموع، این‌ها ایستارها و مبادی نظری فهم جنگ نزد بشر بوده است. لیکن بنیادی‌ترین پرسش راجع به جنگ، پرسش از هدف و غایت جنگ یا کسانی است که می‌جنگند. جنگ را می‌توان حتی چشم‌اندازی برای جست‌وجوی خرد سیاسی در نظر گرفت. بدین دلیل باید پرسید جنگ‌های افغانستان معطوف به تکوین کدام صورت سیاسی رقم خورد؟ آیا ملت‌سازی غایت آن بود؟ توجه کنیم تأسیس دولت در غیاب ملت‌سازی فاقد عقلانیت و قلیل‌ترین نسبت، آشکارا با شکست مواجه می‌شود؛ زیرا هرگز امر بی‌مضمون به خلق مضمون راه نمی‌برد و از بطن فقدان، غایت نمی‌روید. لیکن غایت مضمونی نیز، نمی‌تواند امر بسیط یعنی واجد کمترین و محدودترین نسبت باشد.

در دوران استعمار و برهه‌ای که روسیه در شمال غرب افغانستان و بریتانیا در جنوب شرق آن مستعمراتی را به جنگ آورده بود، شاید تأسیس دولت به‌طور عام برای افغانستان مسأله می‌شود. منازعات خونین و فراوانی در این برهه رخ می‌دهند، اما مهم‌ترین آن‌ها جنگ هزاره‌ها و پشتون‌هاست که باید از منظر تأسیس دولت-ملت مورد بحث قرار گیرد.

پرسش اصلی این است که جنگ پشتون‌ها علیه هزاره‌ها و در مقابل مقاومت هزاره‌ها (دوره‌ی عبدالرحمان، جنگ‌های داخلی و منازعات پسا طالبان) ما را به تأسیس دولت-ملت نزدیک ساخت یا دور؟ اگر این جنگ موضوع داشت و موضوع آن تأسیس دولت-ملت بود، چه تقدیری بر سر این غایت آمد؟ ماهیت و سرشت این جنگ‌ها چه بود؛ تام و حذفی یا محدود و اصلاح‌گرایانه؟ شکست و پیروزی جنگ‌ها را با کدام عقلانیت و منطق باید توضیح داد؟ جنگ‌ها با چه ابزارهای ایدئولوژیکی و غیر آن رخ دادند؟ راز شکست و احیانا پیروزی تأسیس دولت-ملت چیست؟ افزون بر این‌ها، آیا می‌توان منازعات و جنبش‌های معاصر هزاره‌ها را در امتداد همان مقاومت مطالعه کرد، یا ماهیت و مضمونی متفاوتی دارند؟ آیا منازعه-مقاومت معاصر هزاره‌ها به تأسیس دولت-ملت راه می‌برد، یا خیر، چگونه؟

لاجرم به معنای اندیشیدن به مبادی یا خلأهای تاریخی، انسان‌شناختی، فرهنگی و اجتماعی خواهد بود، و الا موضوع در خلأ مناسبات‌اش هم‌چنان مجهول باقی خواهد ماند. لیکن این‌جا نه در پی این معنا از اندیشیدن به جنگ، بلکه در پی تأمل و تشریح پیکر جنگ به‌گونه‌ای دیگر پرداخت شده است. از موضع اخیر، تحدید ماهیت جنگ، اهداف، انواع، ابزار، عوامل و شرایط و نهایتاً پیامدهای آن مهم‌ترین عناصر نظری راجع به جنگ به‌شمار می‌آیند. معطوف به همین مؤلفه‌ها، متفکرانی جنگ را مورد بحث قرار داده است. از تعریف موضوع آغاز کنیم: کلاوزویتس جنگ را به یک دوئل در مقیاس بزرگ تعریف می‌کند. یا می‌گوید: جنگ عمل کرد یک نیروست که دشمن را مجبور می‌کند به اراده‌ی ما تن دهد (Clausewitz, 1989: 75). و: پشتون، ۱۳۸۳: ۲۱۳. در تعریف دیگر، جنگ ستیز منافع بزرگ خوانده می‌شود که با خون‌ریزی گره می‌خورد و نه بر ماده‌ی بی‌جان بلکه علیه نیروی زنده و واکنش‌گر اعمال می‌گردد (گالی، ۱۳۷۲: ۶۳). موزلی در تعریف جنگ می‌گوید: جنگ وضعیت نزاع جمعی سازمان‌یافته با پایان باز (open ended) است (Mosely, 2004, 14). این تعریف بدان معناست که هر وضعیتی همواره گشوده به

جنگ خواهد بود. اما این‌که بشر از کدام چشم‌انداز به جنگ نگریسته و چگونه آن را برای خود توضیح داده، تقریباً می‌توان گفت بشر همواره در یک حالت انتظارگونه یا سواس نسبت به جنگ به سر برده و موقعیت اکنون‌اش را همچون بالقوگی جنگ حس و تفسیر کرده است. آن‌گونه که افلاطون می‌گوید: کلمه‌ی صلح، که بیشتر مردم بر زبان دارند، کلمه‌ای است میان‌تهی و بی‌معنی. حقیقت این است که همه‌ی کشورها طبیعتاً، بی‌آن‌که اعلام جنگی کرده باشند، در جنگ دائم با یکدیگراند (افلاطون، ۱۳۸۰: ۶۲۵). همچنین کلاوزویتس از جنگ به‌عنوان ادامه‌ی لاینفک سیاست سخن می‌گوید (Clausewitz, 1989: 605). نقطه‌ای که بعدها از دید فوکو بیان دیگری یافت و حاکی از ظهور قدرت سیاسی جدید تلقی گردید (Reid, 2003: 2). کلاوزویتس (هاوارد، ۱۳۷۷: ۷۶ به بعد) و موزلی (احمدی طباطبایی، ۱۳۹۹: ۵-۷). جنگ را به جنگ‌های تام (که به کمتر از نابودی کامل دشمن بسنده نمی‌کند)

۱. کتاب کارل فون کلاوزویتس «On War» مهم‌ترین و نخستین اثر راجع به پدیده‌ی جنگ از ابعاد گوناگون است. دیدگاه‌های کلاوزویتس راجع به جنگ بسیاری از متفکران بعدی را تحت تأثیر قرار داد. انگیزه‌های او در نگاشتن آن از وضعیت پر تلاطم و انقلابی عصر او در اوائل قرن نوزدهم ریشه می‌گرفت. به‌هرروی، کوشش او به‌طور برجسته درباب جنگ روشن‌گری کرد و مبدأ تأملات پسینی قرار گرفت. این اثر به‌نوبه‌ی خود از هشت کتاب یا دفتر تشکیل شده است که هر کدام سوپه‌های مهم آن را مانند ماهیت جنگ، نظریه‌ی درباب جنگ، استراتژی، درگیری، نیروی نظامی، دفاع، حمله و طرح جنگ به بحث می‌گیرد.



عکسی منسوب به آوارگان قتل‌عام آرزگان توسط عبدالرحمان خان (۲۰ سپتامبر ۱۸۹۲).

دوئل خونین هزاره‌ها و پشتون‌ها

پدیدارشناسی خونین‌ترین منازعه‌ی قرن بیستم از منظر دولت-ملت‌سازی



ملا فیض محمد کاتب هزاره، نویسنده‌ی سراج‌التواریخ و بزرگ‌ترین مورخ قرن بیستم افغانستان.

مقطوع آن به‌شمار می‌آید. لذا، فرآیند تطورات از بدو سه قرن تا کنون، نشان می‌دهد افغانستان فقط در خلق و تثبیت آنارشیسم، نژادگرایی، زدن ریشه‌های دولت-ملت و نفی استقلال سیاسی گام نهاده و پیش‌زیده است. در این دوره‌ها هر آنچه به نام حاکمیت و دولت می‌شناسیم، چیزی جز یک قلعه‌ی ایدئولوژیک نبوده که فقط از بطن دریای خون و غارت و تجاوز رویده است.

۲-۳. هدف و غایت جنگ

همان‌طور که گفته شد و نیز مشاهد است، رفتارهای پیش‌عبدالرحمان در او به نوعی ساختار و منطق صیوریت پیدا می‌کنند. مقصود معین عبدالرحمان اصالتاً ایجاد یک قدرت استبدادی قومی است منتها از طریق اطاعت بلامنازع قاطبه‌ی مردم افغانستان، نه ایجاد یک دولت-ملت (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۱۶۷-۱۷۰). از طریق اعتمادسازی و عدالت اجتماعی. این هسته‌ی نامردمی به ماهیت ذهنیت او از خود/حاکم و از مردم بازمی‌گردد. زیرا در تصور او حاکم مالک و مردم خادم دولت محسوب می‌شوند (همان، ج ۳، الف، ۸۳؛ عبدالرحمان، ج ۱، ۲۲۶). بدین جهت، چارچوب شبان و رمه و یا ارباب و بنده، دقیق‌ترین شکلی است که همزمان صورت و مضمون این رابطه را به‌دقت توضیح داده و رؤیت‌پذیر می‌سازد. شاید گفته شود عبدالرحمان از طریق جنگ، سرکوب خودمختاری‌ها و ایجاد یک حکومت مرکزی مقتدر می‌خواست به سمت تأسیس دولت-ملت حرکت نماید- چنانکه ظن نژادباورانه و ایدئولوژیک مدعی همین تصور است. اما وقتی این تصور با متن عینی پدیده‌ها، مناسبات و لوازمات آن محک زده می‌شود، خطای آن از بنیاد برملا می‌گردد. اما عبدالرحمان طبیعتاً نمی‌توانست به تأسیس دولت-ملت فکر کند- همان‌گونه که از هیچ مرکزیت ایدئولوژیک و تعصب به‌قدرت‌رسیده‌ی نژادی، چنین امکانی بر نمی‌آید؛ چون پیشاپیش ممتنع گشته - زیرا:

نخست، عبدالرحمان نوعی سلطنت خانوادگی را پدیدار ساخت که در بستر انحراف تاریخی و انحطاط مضمونی، هم جای خلافت را تصرف نموده بود و هم سلطنت را طبق الگو و مصادیق کلاسیک‌اش. یعنی حکومت او از حیث صورت و محتوا و نیز عمل کرد سیاسی، تخطی اصولی و مبنایی از الگوهای سنتی خلافت و سلطنت محسوب می‌شود. اما این تخطی مضامین‌اش را به الگوی سیاست‌ورزی پس از خود مبدل می‌نماید. این را بدین جهت می‌گوییم که احزابی که از درون هردو فرقه و جامعه‌ی مذهبی و کلامی شیعه و سنی، برآمدند، «تقریباً» تمامی آن‌ها آگاهانه یا ناآگاهانه طبق الگوی سلطنت خانوادگی عبدالرحمانی شکل گرفتند و لذا عملاً و عیناً استبداد عبدالرحمانی را توسعه دادند. به عبارت دیگر، قریب به تمام احزاب، در پندار و گفتار و رفتار، عبدالرحمانی‌اند. به‌هرروی، مشروعیت تغلب و تغلب لجام‌گسیخته از راه خونریزی و غارت و نسل‌کشی، در حکومت خودکامه‌ی عبدالرحمان، به‌طور کامل کانونی شده بود. از این‌رو، هم صورت آن مخدوش بود- چون که نه مطابق الگوی سنتی بود و نه مدرن، بلکه یک صورت محلی قبیلوی و خاندانی تمام‌عیار بود- و هم موضوع آن- چرا که نوع حاکمیت قبیله‌ای پیشاپیش مسبوق به حذف

که هنوز تمثیت تقدیرات حیات تاریخی ما را با تغلب به دست گرفته است. به‌هرروی، فرآیندی که از احمدشاه در زانی آغاز و در عبدالرحمان به اوج می‌رسد، مبادی ذیل را در مقام منطق درونی حاکمیت پشتون‌ها در دوره‌های بعد به میراث می‌گذارد:

یک قلع و قمع و غارت‌ها نه تنها در هیچ جایی منجر به تزلزل حکومت و تعدیل رفتار حاکمان نمی‌گردد؛ بلکه پایه‌های حکومت مولود این رفتار قرار می‌گیرند و به‌عنوان مایه‌ی مباهات و شاهد قهرمان‌گری، ستایش می‌شوند. اگر بیرسیم مردم ذیل چنین حکمروایی‌ها چه جایگاه تاریخی داشته، باید گفت مردم دال‌نهی و فاقد مقام و فاعلیتی بوده که یگانه معنای آن کشتن و یا کشته‌شدن در رکاب حاکمان بوده است.

دو از سوی دیگر، مردم خود برای خویشتن فاقد معنا بوده و جامعه در هیچ موقعیتی بدین آگاهی حتی نزدیک نمی‌شود که می‌تواند به‌مثابه یک کل، در مناسبات قدرت و سرنوشت جمعی، مستقلانه تأثیر بگذارد و وضعیت و حکومت دلخواه خویش را تأسیس نماید؛ هرچند حضور ناآگاهانه‌ی آن‌ها اثرات فاجعه‌باری بر وضع عمومی در پی داشته است. به همین دلیل است که طی سه قرن شاهد هیچ کنش سیاسی جمعی نیستیم؛ یعنی ظهور ازخویش‌بیگانه‌ی مردم را فقط در جنگ و غارت در راستای هوس‌رانی حاکمان می‌بینیم. مسأله این است که مردم نمی‌دانستند و نمی‌پرسیدند برای چه می‌جنگند و کشتار و غارت به راه می‌اندازند. به یک معنا، مردم چراگاه سیاسی بوده که حاکمان به هر طریقی از آن‌ها بهره می‌جستند و به سمت هر جنایت و قسوتی می‌رانند.

سه فقدان نظم: غیاب عقلانیت و آنارشیسم به‌مثابه منطق رفتار حاکمان و محکومان، آشکارا اثبات می‌نماید که نا‌فعل سیاسی به‌طور مطلق بی‌هدف بوده، هیچ صورتی سیاسی‌ای را برنساخته و به‌همین دلیل، وجود تاریخی ما همواره بی‌آینده پیش رفته است. بی‌آیندگی یکی از مهم‌ترین دلایل تکرار فجایع در عهد معاصر ماست.

چهار امتناع ملت و دولت: نتایج مذکور آشکارا از امتناع تکوین ملت و دولت سخن می‌گویند. حاکمان به‌یقین در مقام ماشین‌های کشتار و غارت، علل بی‌واسطه‌ی این امتناع به‌شمار می‌آیند. التفات یابیم صورت سیاسی سقیم الفطری پیش از عبدالرحمان، با او آخرین حلقه‌اش را تکمیل می‌نماید و به الگوی ثابت حکمرانی تاکنون بدل می‌شود. این امر از یک جهت قضیه، به معاهده‌ی نمادین عبدالرحمان با بریتانیا بازمی‌گردد: امارت عبدالرحمان تعیین حدود افغانستان را در سال ۱۳۰۳ هـ طی پنج روز مذاکره با کمیشنر انگلیسی در پشاور به بریتانیا می‌سپارد (همان، ج ۳، الف، ۱۴۷-۱۵۴ و ۲۴۸-۲۴۹؛ عبدالرحمان، ۱۳۷۵، ج ۱، ۱۹۹-۲۰۰) و آن‌گونه که بارها تصریح می‌کند، به‌واقع همه‌ی مقررات و مناسبات بین‌المللی کشور را به بریتانیا واگذار می‌نماید. این معاهده یقیناً حکم یک استعاره‌ی سیاسی را نیز خواهد داشت: یعنی مسأله این است که از آن به بعد، بردگی در بیرون و استبداد در داخل به یگانه تقدیر سیاسی ما مبدل می‌شود. از زهدان این مناسبات، قسمی هویت سیاسی متناقض متولد می‌شود که امتناع دولت-ملت چونان منتهاالیه

گرفته است. علی‌رغم این، آنارشیسمی مزین به جنگ که به‌سرعت از به‌انقیاد‌کشیدن دیگری ناکام می‌شود، خود را می‌فرساید و نهایتاً خود به انقیاد و بردگی دچار می‌شود. خوب دقت کنیم همین آنارشیسم زادگاه فاشیسم و بردگی را شکل می‌دهد و این بزرگ‌ترین دلیل است بر فقدان تاکنونی سوزی‌تغییر. از این‌رو به‌طور خلاصه، عهد پیش‌عبدالرحمن در چند ویژگی ذیل خلاصه می‌شود:

الف ساختار بسیط حکومت: اگر از ورای روایت تیمورشاه دقت کنیم، دو منصب مهم وزیر مشاور و منصب دیوانی برای اخذ مالیات، اضلاع مهم این ساختار را نشان می‌دهند (همان، ص ۱۳۵). معنایش این است که افزون بر آن که حاکمیت از حیث عقلانیت مدیریتی به‌غایت فقیر و میان‌نهی است، چنین ساختار سیاسی‌ای ماهیتاً ساختار جنگ، غارت، غصب اراضی و عیاشی خاندان حاکمیت به شمار می‌آید، نه یک چتر سیاسی ملی.

ب دست‌نشانندگی حاکمان: با حضور بریتانیا در هند رفته رفته حاکمان افغانستان به انقیاد در می‌آیند. به‌طور نمونه شاه شجاع با هدایت بریتانیایی‌ها از سند برای حکومت به افغانستان فرستاده می‌شود (همان، ۳۲۳) و تا جایی فاقد اراده و سرسپردگی آن‌ها می‌گردد که حتی خوانین گلجایی به همین دلیل، علیه او اقدام به شورش می‌کنند (همان، ۴۲۲ و ۴۲۳-۴۲۴). این امر در مورد شاه شجاع و انگلیسی‌ها (همان، ۳۶۷-۳۷۲ و ۳۸۴-۳۸۵) و شاه دوست محمدخان (همان، ۴۹۷-۵۱۲) نیز صادق است؛ اما ماجرا در مورد عبدالرحمان بُعد عمیق‌تر و نمادین پیدا کرده و به الگوی ابدی حاکمیت بدل می‌شود (غبار، ۱۳۶۸: ۶۳۹-۶۴۱). وانگهی، بدین حقیقت التفات نماییم که هیچ حاکمی در تاریخ ما بدون حمایت-دخال مستقیم ابرقدرت‌های خارجی، بر سرنوشت ما مسلط نشده و سیاست‌های کلی همواره درون سیاست‌های ابرقدرت‌های خارجی تعیین شده است. هم از این‌رو، رهبران بلادرنگ، تاجران سرنوشت ما از آب درمی‌آیند.

ج جنگ: در سراپای جلد اول و دوم **سراج‌التواریخ**، از جنگ‌طلبی حاکمان در جغرافیای مختلف، از جنگ‌ها و خونریزی‌ها میان خاندان حکومتی (به‌طور مثال، همان، ۱۹۴-۲۰۵) و نیز میان اقوام مختلف در داخل و بیرون (همان، ۱۳۸-۱۴۱) گزارش می‌شود. با این وجود، این جنگ‌ها چهار مشخصه‌ی اساسی دارند: ۱. معطوف به غارت‌اند، ۲. سرشار از قساوت و کشتار شدیداند، ۳. هیچ هدفی انسانی و جمعی را دنبال نمی‌کنند و به‌همین دلیل مطلقاً علیه سرنوشت جمعی پا می‌گیرند، و نهایتاً ۴. فاقد بدوی‌ترین نظم و عقلانیت‌اند (همان، ۲۵۱).

د غارت: در این جنگ‌ها، غایتی جز غارت پیدا نمی‌کنیم و هرکسی در هر کجا تا می‌توانسته به غارت و خونریزی می‌پرداخته و این رخ‌ها را بر تن انسان و انسانیت با تجاوزگری بر زنان و کودکان عمیق‌تر کرده است.

هـ فقدان مشروعیت: حکومت‌ها به دلیل جنگ‌طلبی در مقام هوس‌رانی سیاسی، غارت، غصب اراضی، آواره‌سازی، فقدان نظم و مدیریت، غیاب مطلق مردم و بی‌هدفی و نداشتن آینده، از اساس فاقد مشروعیت بوده‌اند.

و نژادباوری: همان‌طور که حاکمیت و قدرت ساختار مونیستی داشته و در دایره‌ی تنگ خانواده محصور می‌شده، در بُعد کلان‌تر در دایره‌ی نژاد خاص و در درون آن نیز در انحصار قبیله‌ای خاص قرار داشته است. توجه داشته باشیم این سلسله‌مراتب‌ها، معنا و نتایج سیاسی-تاریخی، اقتصادی، انسانی-اجتماعی و فرهنگی داشت/دارد

۳. سراج‌التواریخ، ص ۱۲۵.

۴. برای آگاهی بیشتر از واقعات پشت پرده‌ی آوردن محمد اشرف غنی به‌عنوان حاکم متقلب و آخرین حلقه‌ی بردگی سیاسی در بیرون و استبداد در داخل به این مقاله‌ی بنگرید: **NORTON, BEN, How elite US institutions created afghanistan's neo-liberal president Ashraf Ghani, who stole \$ 169 million from his country.** <https://Thegrayzone.com/2021/09/02/afghanistn-ashraf-ghani-cor-rupt/>

بن نورتن در مقاله‌اش مستند و درخشان توضیح می‌دهد که چگونه او با حمایت آمریکا و سازوکارهای اطلاعاتی آن برای منافع آمریکا تولید می‌شود و در افغانستان به مصرف می‌رسد. دقت کنیم این امر حاصل منطق سرمایه‌داری متاخر نیز است که انسان و ملت‌ها، و به زبان دیگر، تقدیر جمعی را چونان کالا برمی‌سازد و به مصرف می‌رساند. آشکار است که ثمره‌ی این بازی سرمایه‌سالارانه برای ما جز فاجعه نبوده است.

اکنون افشا شده است که اشرف غنی، با شرف و عزت فردی و جمعی تجارت کرده و از پستان شتران قفزی مبلغ ۱۱۰ و اندی میلیون دلار دوشیده تا با شیطنت و حیلت، از هرنوع مقاومتی علیه عنکبوتان بیابان (طالبان) جلوگیری نماید و شهر و شهرنشینان را به بیابان و بیابان‌زیستان بفروشد. همه‌ی این واقعیت‌ها، ماهیت انسانیت‌زداننده‌ی وضعیت را عمیق‌تر افشا می‌کنند؛ ولی تاریخ خود به این حماسه‌ی پست قومی، پاسخ خواهد داد.

عبدالرحمان، ب) جنگ‌های داخلی (دهه‌های شصت و هفتاد، ج) منازعات سیاسی در بیست سال اخیر در مقام ملحقات. می‌کوشم فارغ از هم‌ذات‌پنداری با خاطره‌ی خونین قومی و رعایت حیث التفات به نفس موضوع، وارد بحث شوم.

۳. نخستین جنگ؛ امارت و امتناع دولت-ملت

سه سده از تاریخ معاصر، حاکمان را در سیمای ماشین قتل‌عام، نسل‌کشی، غارت و تبعیض و نابخردی نشان می‌دهد؛ عبدالرحمان اما به ماتریکس یگانه و تام این سیمای پیش و پس از خود بدل می‌شود. او تحت شرایط و دلایل معینی اراده‌ی معطوف به قومیت و استبداد را به اقدامات خونین مشروط می‌سازد؛ این بدان معناست که نه فقط در قرن بیستم بلکه در تمام تاریخ معاصر، تأسیس قدرت به فاجعه مشروط شده و استبداد و خونریزی، لازمه‌ی لاینفک حاکمیت بوده است. اما چگونه؟ در وهله‌ی نخست به علل و بستر تاریخی ماجرا می‌پردازیم؛ عللی که دهشت ریشه‌های نبرد این قرن خونین را نیز برملا خواهد کرد.

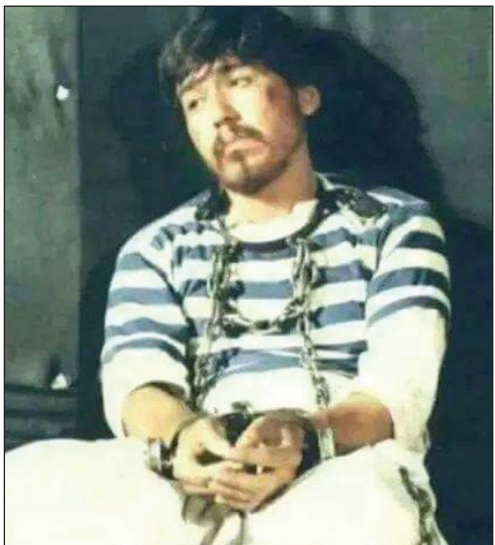
۱-۳. علل و مبادی تاریخی

وقتی به اوایل این قرون چشم می‌دوزیم، با یکسری دلایل و علل بعید و قریبی برخورد می‌کنیم که بسان خطوطی از اواخر قرن هجدهم و اوایل نوزدهم به سمت یک اشتداد فاجعه‌بار سیاسی در قرن بیستم حرکت می‌کنند و هدایت می‌شوند. معنایش این است که جنگ‌های عبدالرحمان در مناسبات عینی دو سده قبل ریشه دارند. باری، این پس زمینه را باید توضیح داد.

روایت کاتب در جلد اول و دوم **سراج‌التواریخ** از جغرافیای افغانستان، جنگ‌افروزی‌های تجاوزگرانه‌ی حاکمان، نوع رابطه و درک آن‌ها از مردم، زمینه و بستر تاریخی را نشان می‌دهد که در افق آن وقوع فاجعه نه فقط ممکن بلکه ضروری می‌شود. جغرافیای سلطه‌طلبی خونین حاکمان از ۱۷۴۷ میلادی در دوره‌ی احمدشاه درانی در جنوب-شرق تا لاهور (کاتب، ۱۳۹۱، ج ۱: ۷۶-۹۰)، کشمیر (همان، ۶۱-۶۲ و ۱۰۹-۱۱۰) و دهلی (همان، ۹۰-۹۱) به‌طور سیال گستره داشته و در غرب نیز چندگاهی این طمع سیاسی تا استان خراسان و نیشابور (همان، ۷۹-۸۴؛ فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۱۴-۱۳۸) دهمان باز می‌کند. مالکیت این گستره که از طریق اقتصاد غارتی، توخش و خشونت‌هایی به‌غایت بی‌نظم و لجام‌گسیخته تأمین می‌شده، رفته رفته از جغرافیای جنوب-شرقی‌اش برچیده می‌شود (همان، ۳۰۸-۳۰۹ و ۳۲۸) و همین گستره منحصر در اختیار بریتانیا قرار می‌گیرد (همان، ۳۲۳).

در قسمت غربی نیز پس از چندین جنگ و خونریزی، به دهان می‌خورد و عقب می‌خزد. این گستره هرچند مدام بستر تاخت‌وتازهای خون‌ریزانه قرار می‌گیرد، اما نه هرگز در کشورگشایی‌اش چندان عقلانیت و دوراندیشی پیدا می‌شود و نه در منازعات و تدابیر امور داخلی‌اش. خرد ملی و آینده‌گشایانه. پس این برهه به‌طور مطلق، از هر نوع بنیانی که بتوان از آن به آینده عزیمت کرد، خالی است، برعکس، گور هر امکان امیدبخشی، در آن پیوسته حفر شده است.

حال با نگاه کلی به گستره‌ی بلخ/باکتریای پیش‌اسلام و خراسان دوره‌ی اسلامی که از ۱۷۴۷ افغانستان نامیده می‌شود (به نام یک قوم=پشتون) و تمرکز بر مهم‌ترین تحولات و خصالت‌ها، پی‌افتیتم افغانستان پس از این تسمیه، روح تاریخی‌اش را به‌رغم ماهیت مسبوق‌اش، به **آنارشیسم مطلق و تعصب کور نژادی** هدیه داده و از آن هنگام، قلب آن تنها با خون قتل‌عام و غارت تپیدن



عبدالخالق هزاره، در عقرب ۱۳۱۲ محمد نادر خان شاه چنار افغانستان را در چمن قصر دلگشا واقع در ارگ ریاست جمهوری با شلیک سه گلوله به پیشانی و سینه‌اش، به قتل رساند.

۵. دکتر محمد امین احمدی در ویرایش سخنرانی‌اش در ارگ ریاست جمهوری توضیح می‌دهد که اندیشه‌ی خلافت تاغزالی ثبات دارد اما با این تمیبه تطوّر پیدا کرده و بدل به سلطنت می‌گردد. نوع حاکمیت عبدالرحمان از حیث تاریخی، در همین تطوّر سیاست شرعی تبار دارد (احمدی، ۱۳-۱۴). توجه داشته باشیم که این صرف یک تطوّر نیست، بلکه یک انحراف اساسی شمرده می‌شود؛ زیرا تغییر سیاست شرعی و یا خلافت به سلطنت دگرگونی هم در مضمون آن است و هم در صورت ماهوی آن. از این منظر، امارت اسلامی عبدالرحمان و در امتداد آن امارت اسلامی طالبان نه تنها اوج این دگرگونی و انحراف به‌شمار می‌آیند؛ بلکه منتهای انحطاط مضمونی و ماهوی است.

دوئل خونین هزاره‌ها و پشتون‌ها

پدیدارشناسی خونین‌ترین منازعه‌ی قرن بیستم ازمنظر دولت-ملت‌سازی

مقام ایدئولوژی مهیج‌تر متوسل می‌شود. این امر در فرمان تکفیر و نسل‌کشی هزاره‌ها- که ذیلاً اشاره خواهیم کرد- روشن است. به‌علاوه، روح الاهیات شقاوت از خلال واژگانی مانند اطاعت، بگی، بغاوت، یاغیستان، کافر، کافرستان و فتنه در مقام دال‌های اعظمِ ادبیاتِ سیاسیِ او به‌وضوح دیده می‌شود.

۲) نژاد: عبدالرحمان علاوه بر مذهب خاص، به نژاد معین نیز سرسختانه تکیه می‌کند. او تمامی قلع و قمع‌های داخلی را معطوف به برتری تیره‌ی درّانی‌ها و سپس غلجائی‌ها به‌راه می‌اندازد. منازعات درونی آن‌ها را از یاد نمی‌بریم؛ اما عملکرد سیاسی او در قتل عام هزاره‌ها و سپس غصب و اعطای زمین به پشتون‌ها مهم‌ترین برهان بر حاکمیت قوم‌محورانه‌ای او به‌شمار می‌آید. به‌طور معین، عبدالرحمان «از راه ایلیت و قومی در همه‌ی امور میل خاطر جانب عموم اقوام و طوایف افغان خصوص فرقه‌ی محمدزایی داشت» (کاتب، ج ۳، ۱۵۹) و حتی از میان دیگر اقوام درّانی و غلجائی به‌قول خودش «فرقه‌ی جلیله‌ی محمدزایی» را برمی‌گزید (کاتب، ج ۳، ۱۶۰).

۳) تبعیض: دین‌امذهب همواره تحت شرایط تاریخی به ایدئولوژی نابرابری و نظام تبعیض‌ساز بدل شده است. مسأله این است که این نظام و سرشت تقسیم‌سازِ وقتی با شرایط و تحولات تاریخی ممزوج گردد، مستقیماً دست‌مایه‌ای برای حاکمان و قدرت‌طلبان قرار می‌گیرد. این دگردیسی بدان معناست که قدرت تا چه اندازه می‌تواند نژادطبیعت و دین/فرهنگ را به انحطاط بکشاند و سپس مذهب خود به عامل انحطاط و زوال مبدل شود. مرزبندی‌هایی که ماشین کشتار امارتِ عبدالرحمان را به‌حرکت می‌انداخت، در عین‌حال که از ایدئولوژی نژادی و مذهبی ارتزاق می‌نمود، خود بدل به ایدئولوژی شده بود. نباید فراموش کنیم که ایدئولوژی‌ها له یا علیه یکدیگر قرار می‌گیرند و این بازی خونین ایدئولوژی‌هاست که مبدأ متافیزیکی فجایع‌اند؛ اما همواره یک ایدئولوژی عام- دین/مذهب- در خدمت ایدئولوژی خاص- نژادگرایی- درمی‌آید.

۲-۳- حذف

دومین مستمسک عملی عبدالرحمان برای تحکیم قدرت قومی حذف سایر اقوام هم‌هنگام از بدنه‌ی قدرت و جامعه است؛ در این میان اما حذف هزاره‌ها موضوع اصلی حاکمیت او واقع می‌شود. البته «سال سربریده» در دوران شیرعلی خان که در آن دوستان‌تن از هزاره‌های جاغوری توسط مردمان عادی پشتون و نه نظامیان سر بریده می‌شوند (کاتب، ج ۲، ۷۲۶)، نشان می‌دهد طی سه قرن هزاره‌کشی نه سنت سیاسی بلکه سنت اجتماعی بوده است. به‌هرروی، عبدالرحمان حذف هزاره‌ها را در سه سطح به انجام رساند: نسل‌کشی، غارت، بردگی.

الف) نسل‌کشی: آیا قتل عام هزاره‌ها توسط عبدالرحمان مصداق نسل‌کشی است؟ براساس کنوانسیون بین‌المللی اقدام به ۱- کشتن اعضای یک گروه، ۲- صدمه بدنی جدی یا آسیب مغزی به اعضای گروه، ۳- برهم‌زدن شرایط زندگی گروهی از مردم از روی قصد به‌نحوی که موجب تخریب کامل فیزیکی یا بخشی از آن گردد، ۴- تحمیل معیارها و اعمالی که مانع تولید مثل درون گروه شود، ۵- انتقال اجباری کودکان یک گروه به گروه دیگر (عوض‌پور، ۱۴۰۰، ۲۱-۲۹) به‌منظور از بین‌بردن تمام یا بخشی از یک ملت، قوم و فرقه، نژاد یا گروه مذهبی مصادیق قطعی نسل‌کشی محسوب می‌شوند. آن‌چه در مورد هزاره‌ها توسط عبدالرحمان انجام می‌شود، نه تنها یک نسل‌کشی و پاکسازی قومی تمام‌عیار است، بلکه فراتر از آن فاجعه‌ای در تاریخ بشر در مقیاس گسترده و در نهایت شقاوت و قساوت می‌باشد. جزئیات واقعه را باید به متن خود سراج مراجعه نمود، اما روح اصلی این نسل‌کشی و فاجعه‌ی بشری در فرمان تکفیر و قتل‌عام عبدالرحمان بر تارک خونین تاریخ ما ثبت شده است. طبق آن فرمان عبدالرحمان الف) حکم کفر هزاره‌ها را صادر می‌کند، ب) دستور به محاصره و حبس هزاره‌ها در مناطق‌شان می‌دهد تا احدی نتواند جان سالم به در ببرد یا رها شود، ج) به قلع و قمع آن‌ها از بنیاد و به‌طور مطلق فرمان می‌دهد، د) قلع و قمع بنیاد آن‌ها را شرعی و ملی توصیف می‌کند، ه) به بردگی همه‌ی بازماندگان قربانیان فرمان می‌دهد، و در نهایت و) طی فرامین مصرّخ به تاراج و اعطای زمین‌ها و دارایی‌های آن‌ها میان اقوام غلجائی و درّانی امر می‌کند (کاتب، ۱۳۹۱، ج ۳، الف، ۹۳۴-۹۳۶، گلزاری، ۱۳۹۰، ۴۶-۴۷، ۷۵-۷۶، ۹۵-۹۷، ۱۴۱). کاتب همان‌جا بلافاصله متذکّر می‌شود که فرمان عبدالرحمان با همان عبارات و کلمات به تمام حاکمان محلی در سراسر افغانستان منتشر گردید و نابودی و پاکسازی آن‌ها از سراسر جغرافیای افغانستان خواسته شد؛ به‌گونه‌ی که گویا احدی غیر از هزاره‌ها از این تاراج و نسل‌کشی بی‌بهره نماند. نسل‌کشی، پاکسازی

مردم و جامعه است؛ یعنی هر چند بر عمود خون و قبیله پا می‌گیرد، لیکن حتی قبیله نیز در برابر جلال و جبروت خودکامگی حاکم و خاندان‌اش، رسمیت و شأنیت سیاسی پیدا نمی‌کند.

ازاین‌رو، **دوم**، خانواده و نژاد رکن لایتغیّر و قائمه‌ی اصلی آن محسوب می‌گردد. این عنصر ماهیتاً هر صورتی سیاسی را یا به ساحت پیشاسیاسی پرتاب می‌کند یا یک صورت مقید و کوچک را به صورت سیاسی همگانی و تقدیر جمعی این‌همان می‌سازد.

سوم، همان‌طور که گفتیم، راهبرد مرکزی آن پاکسازی قومی نسل‌کشی بود؛ و این بنیان هر ملت‌سازی را ویران می‌نمود، حتی ملتی بر اساس نژاد و مذهب واحد. به همین دلیل، اگر عمیق بنگریم حتی پشتون‌ها را نیز امروز- حول امارت- نمی‌توان یک ملت واحد شمرد؛ زیرا شکاف‌ها را می‌توان با قسمی فریب یا در مقام نوعی تاکتیک موقت، از صحنه بیرون راند، ولی نمی‌توان از موجودیت و ظهور آن جلوگیری کرد، مگر در انحلال همه‌ی آن‌ها ذیل یک تحوّل انتولوژیک. افزون بر این، پشتون‌ها چند دسته هستند: بخشی از جامعه‌ی پشتون لیبرال دموکرات‌اند، بخشی به‌شدّت مذهبی، بخشی دیگر سیاسی فداکار در راه ایده‌ی نژادباوری، اما بخشی عمده‌ی جامعه‌ی پشتون پیشامذهبی و پیشاسیاسی‌اند و از قضا همین بوم موسّع، هم هماره مورد بدترین و تلخ‌ترین سوء استفاده‌ی اربابان سیاسی و خدایان مذهبی قرار گرفته و هم گسترده‌ترین بخش جاهلی است که متکای خودکامگی نژادی بوده است؛ با این وجود، غریزه‌ی تعضّب نژادی، پاشنه آشیل همه‌ی دسته‌هاست.

چهارم، ایجاد دولت-ملت مستلزم عقلانیت سیاسی- فرهنگی نیرومند است که از یک آگاهی دوران‌اندیشانه نسبت به مناسبات متکثر داخلی و بین‌المللی تأمین می‌شود، و بدون تردید، حاکمیت تمامت‌خواه و افسارگسیخته‌ی عبدالرحمان و همه‌ی حاکمیت‌ها و شبه‌دولت‌های ماقبل و مابعد- اعم از پادشاهی، مشروطه، کمونیست، مذهبی و دموکرات- فاقد این شرط عقل بودند. اما تا آن‌جا که ماجرا به امیر خون‌آشام مربوط می‌شود، او به سمت تثبیت نوعی سلطنت قومی تمامت‌خواه و به غایت خشونت‌طلب گام برمی‌داشت که ماهیتاً نمی‌توانست خواست مردم، تکثر قومی و عدالت را در مقام پایه‌های عقلانی یک حاکمیت بپذیرد. علاوه کنیم که محتوای نامه‌ها و فرامین وی به‌خوبی استبداد و تمامت‌خواهی حاکمیت قومی او را نشان می‌دهند.

عبدالرحمان در فصول جداگانه‌ای در تاج التواریخ از جنگ‌هایش علیه اقوام افغانستان به‌خصوص جنگ علیه هزاره‌ها یاد می‌کند. روایت خود او آشکار می‌سازد که هدف اصلی او انقیاد و اطاعت مطلق اقوام از راه خشونت است. چنانچه خود متذکر می‌شود، مهم‌ترین دلیل جنگ او علیه هزاره‌ها خودمختاری سیاسی آن‌ها طی قرن‌ها بوده است؛ او می‌خواست برای همیشه به این استقلال و خودآیینی سیاسی پایان دهد (عبدالرحمان، ج ۱، ۲۶۲). لازم است اینک از ابزار امارت امیر برای رسیدن به اطاعت تام و تمامیت‌خواهی نژادی بپرسیم.

۳-۳- ابزار یا الاهیات جنگ

عبدالرحمان همواره به دو ابزار متصل به‌هم پناه برده است: حذف، ایدئولوژی. از دومی برای مشروعیت‌بخشیدن به اولی بهره جسته اما هردو به‌واقع الاهیات جنگ و نسل‌کشی را توضیح می‌دهند:

۱-۳-۳- ایدئولوژی

عبدالرحمان سه عنصر ایدئولوژیکی را به‌خدمت می‌گیرد و مقاصد و اقدامات سیاسی‌اش را به مدد آن‌ها تحقق می‌بخشد: ۱) دین/مذهب، ۲) نژاد، ۳) تبعیض. هم‌آغوشی این مثلث الاهیاتی به‌صراحت نشان می‌دهد که چه نوع حکومت و رویتی را اجازه‌ی ظهور می‌بخشد. ۱) **دین/مذهب:** عبدالرحمان به دو نحو عام و خاص از دین/مذهب استفاده می‌نماید: در وهله‌ی اول او خود را خادم دین و خلیفه‌ای می‌داند که «از طرف خداوند زمام مهام امارت جمع کثیری از ملت اسلام را در کف اقتدار خویش» (کاتب، ۱۳۹۱، ج ۳، الف، ۸۱۶) دارد. او از طریق چنین تمهید الاهیاتی به‌طور عام به حاکمیت خود مشروعیت قدسی فراهم می‌آورد (برای مطالعه‌ی مفصل‌تر رک: دای‌فولادی، ۱۳۷۷: ۳۰۳-۳۱۸). جالب است او در تأمین این مشروعیت از مذعیات و خواب‌های خود نیز پناه می‌جوید، خواب‌ها ابزار سیاسی او هستند و در جامعه‌ی مذهبی و خُرافی که مذهب امتناع‌اندیشیدن و پرسیدن را به‌عهده دارد، به‌خوبی جامعه را به اغوا و انقیاد می‌برد. دوم، او به مذهب اهل سنت- مذهب حنفی که می‌توان آن را عقلانی‌ترین مذهب از میان مذاهب اسلامی شمرد- نیز در



عبدالعلی مزاری، رهبر فقید هزاره‌ها که در سال ۱۳۷۲ توسط رژیم طالبان با جمعی از یارانش به قتل رسید، او در سال ۱۳۷۰ به عنوان دبیر کل حزب وحدت اسلامی افغانستان در ولایت بامیان انتخاب شد. یکی از بنیادی‌ترین اندیشه‌ی سیاسی او این بود که نظام فدرالی را برای عبور از بحران قدرت و قومیت در افغانستان، پیشنهاد کرد.

تقریباً بدون سکنه گزارش می‌شود (گلزاری، ۱۳۰، ۱۱۱-۱۱۶). به‌یک معنا، تمامی سرزمین‌های ارزگان، گیزاب، تیرین، دهرآود و بخش‌های کثیری از قندهار که اکنون پشتون‌ها ساکنند، از همین دوره یا توسط فرمان مستقیم عبدالرحمان به آن‌ها اعطا شده یا جامعه‌ی پشتون به‌طور بی‌قید و بند و خودسرانه آن‌ها را غصب و تصاحب کرده‌اند.^۷ مسأله این است که با عمل کرد نژادباورانه‌ای عبدالرحمان نسل‌کشی، غارت، بردگی و تجاوزگری نه تنها به سنت سیاسی بل به سنت اجتماعی بدل شد.

به سه پدیده‌ی دیگر نیز به‌طور خلاصه اشاره می‌کنیم که اهمیت آن‌ها هرگز از نفس قتل‌عام کمتر نیست: ۱) تجاوز بر زنان و دختران، ۲) ویرانی و سوزاندن دارایی‌ها غیر منقول، تعمیرات و بازسازی‌ها و ۳) کوچ اجباری (کاتب، ج ۳، الف) ۸۵۳، ۹۱۸، ۱۰۴۴-۱۰۴۵، ب) ۸۹۸-۹۰۰، ۹۰۴، ۹۵۴-۹۵۶) و آوارگی.

در فرجام این پاره لازم می‌بینم به نقش برجسته‌ی بریتانیا در قتل‌عام و غارت هزاره‌ها نیز اشاره کنم: به‌گفته صریح کمیسیون سرحدی افغان و انگلیس در دوره‌ی عبدالرحمان «تمام قوای انگلیس برای خوار و بار خویش متگی به این هزاره‌ها بودند و در بعضی موارد ذخیره‌ی غله‌ی آنان برای استعمال قوای انگلیس باید مصادره می‌شد (میتلند، ۱۳۷۶: ۱۳۵)». به ظن قوی در چنین مواقعی انگلیس برای تأمین مخارج‌شان برای غارت پشتون‌ها، از هزاره‌ها استفاده می‌کرده است (میتلند، ۱۳۷۶: ۱۴۱) و ۱۴۸). مجموع اطلاعات و مناسبات اثبات می‌نماید که انگلیسی‌ها در نسل‌کشی هزاره‌ها توسط عبدالرحمان نقش مستقیم داشتند: آن‌ها برای تحقق اهداف استعماری‌شان و محدودکردن قدرت پشتون‌ها لازم می‌دیدند افغانستان را دچار منازعات داخلی کنند و بدین جهت خصومت پشتون‌ها و هزاره‌ها را ساخته و تشدید نموده و در نسل‌کشی آن‌ها مدد رسانده است.

۴-۳- مقاومت هزاره‌ها

اینک پرسش این است که هزاره‌ها چگونه با وضعیت تاریخی‌شان مواجه شدند؟ آیا آن‌ها توانستند به پروسه‌ی حذف‌شان به‌گونه‌ای پاسخ دهند که هم موفق تاریخی و آینده‌ی جمعی‌شان را معین کنند و هم به تأسیس یک صورت سیاسی (دولت-ملت) مدد رسانند؟ دقت کنیم که استقرار در جایگاه آگاهانه‌ی تاریخی مستلزم و مسبوق به تعریف خودآگاهانه‌ی یک ملت از خویش با تمام نسبت‌هایش با عناصر و نسب دیگر است. اگر یک ملت قادر می‌شود جایگاه خود را پیدا نماید، هدف خویش را معین کند و سپس صاحب تکنیک، راهبرد و استراتژی‌های عملی و نظری می‌گردد، همگی از همین موقعیت خودآگاهانه برمی‌خیزند. این‌جا به این پرسش می‌پردازیم.

۱-۴-۳- علل و مبادی تاریخی

فعلاً همین دوره‌ی عبدالرحمان را مدنظر داریم. هزاره‌ها در این دوره، به دو دلیل اساسی به مقاومت اعتمام جستند: ۱- استقلال و خودمختاری، ۲- نسل‌کشی، غارت و جنایات مستمر. هزاره‌ها طی قرن‌ها خودمختار بوده و نمی‌توانستند تن به انقیاد و اطاعت دهند- البته اندکی بعد از واقعیت و خلأهای درونی این خودمختاری خواهیم گفت.

قومی و کل‌مناسازی هزاره‌ها از ابتدا تا انتهای امارت اسلامی عبدالرحمان استمرار می‌یابد (به‌طور نمونه: کاتب، ج ۳، الف) ۸۵۳، ۸۹۰، ۹۱۴، ۹۱۸، ۹۷۱، ۹۵۰، ۹۸۹، ۹۹۰-۹۹۶، ۱۰۰۴-۱۰۰۵، ۱۰۲۶، ۱۰۵۵). او ابتدا می‌کوشید سران هزاره‌ها (میران، میرزادگان، کرپلایی‌ها، زورآها) محبوس و مقتول سازد (کاتب، ج ۳، الف) ۹۵۰) و سپس به تدمیر و تاراج و قتل عام بپردازد. کشتن سران هزاره‌ها پس از فاجعه‌ی ارزگان شدّت می‌یابد (کاتب، ج ۳، ب) ۳۰۴، ۳۲۴).

ب) بردگی: در پی فرمان پاکسازی قومی و نسل‌کشی هزاره‌ها پشتون‌ها از هر طایفه‌ای بازماندگان قربانیان اعم از زنان، دختران و پسران خوردسال را به کنیزی و بردگی می‌گرفتند (کاتب، ج ۳، الف)، ۹۴۵، گلزاری، ۱۳۹۰، ۴۳-۴۴، ۵۸-۵۹، ۷۹). بردگی و اسارت زنان و دختران هزاره چنان در اوج لجام‌گسیختگی و گسترده صورت می‌گیرد که کاتب می‌نویسد: «در اندرون مملکت کمتر کسی از شهریان و روستاییان ماند که زن و دختر هزاره را مالک و متصرّف نشد» (کاتب، ج ۳، الف)، ۱۰۴۴-۱۰۴۵). یعنی بلافاصله پس از هر کشتاری سرداران حاکم به بردگی زنان، دختران و کودکان می‌پرداختند (به‌طور نمونه: کاتب، ج ۳، الف) ۹۸۲، ۹۹۰-۹۹۱، ۹۹۶-۹۹۵، ۱۰۰۴-۱۰۰۵، ۱۰۴۴-۱۰۴۵، کاتب، ج ۳، ب) ۸۹۸-۹۰۰، ۹۰۴، گلزاری، ۱۳۹۰، ۵۸-۵۹).

ج) زمین و غارت: عبدالرحمان همان‌گونه که فرامین مصرّح به قتل‌عام هزاره‌ها صادر می‌کرد، دستورات معین برای غصب اراضی آن‌ها و کوچ‌دادن آن‌ها نیز صادر می‌نمود (کاتب، ج ۳، ب) ۸۹۲-۸۹۳، ۸۹۸، ۹۰۰-۹۴۵، ۹۴۶، ۹۵۴-۹۵۶، ۹۷۵، گلزاری، ۱۳۹۰، ۱۴). غارت تنها با غصب اراضی صورت نمی‌گرفت؛ بلکه از طریق تحمیل شدیدترین و ناعادلانه‌ترین مالیات نیز پیش می‌رفت (از باب نمونه: کاتب، ج ۳، ب) ۱۰۰۴، و گلزاری، ۱۳۹۰: ۱۶ و ۲۲-۲۳، ۶۰، تیمورخانف، ۱۸۰-۱۸۱). فرامین غارت از آن‌جا نشأت می‌گرفت که عبدالرحمان- با ادبیات دینی- اعلام نمود «ملاک مردم هزاره مفتوح العنوه می‌باشد» (کاتب، ج ۳، ب) ۹۵۶) و در امتداد آن هزاره‌ها از استفاده‌ی چراها، چمن‌ها و مراتع‌شان به‌طور کلی ممنوع شدند (کاتب، ج ۳، ب) ۲۲۰-۲۲۱، میتلند، ۱۳۷۶: ۹۴، ۱۲۴). به یاد بسپاریم «زمین» جوهر حیات پشتون‌هاست؛ لذا غصب زمین به‌اندازه‌ی حفظ آن برای آن‌ها حیاتی است.

بسط عامدانه‌ای سیاست کشتار و غارت از آغاز جباریت عبدالرحمان موجب می‌شود نسل‌کشی، جنایت و تجاوزگری بی‌قید و بند تنها به حاکم و نظامیان‌ش محدود نگردد (کاتب، ج ۳، الف) ۸۵۳؛ بلکه به عرصه‌ی عمومی توزیع شده و رفته رفته به سنت اجتماعی مبدل شود. به‌طور مثال، گروهی از مردمان عادی پشتون‌ها از عبدالرحمان زمین‌های هزاره‌های ساکن تیرین را درخواست می‌کنند ((کاتب، ج ۳، ب) ۱۰۰۴)، عده‌ای دیگر زمین‌های هزاره‌های دهرآود را درخواست می‌کنند؛ که علی‌رغم مخالفت ظاهری امیر، آن‌ها به‌دست خود سرزمین‌های هزاره‌ها را غصب می‌نمایند (کاتب، ج ۳، ب) ۱۰۴۷)، سرزمین‌های دزه‌نیک و محلات اطراف توسط قبیله‌ی فوفلزایی تصرف می‌شود (کاتب، ج ۳، ب) ۱۰۸۶ و ۱۰۷۱) و بسیار موارد دیگر که این‌جا مجال احصای آن‌ها نیست.

در پی کشتار و غصب اراضی و کوچ اجباری، ارزگان

^[1] البته غصب اراضی تنها به دوره‌ی عبدالرحمان و به اراضی هزاره‌ها محدود نمی‌شد؛ بلکه اقوام دیگر اعم از تاجیک و ازبیک را نیز دربر می‌گرفت و سیاستی است که از آن به بعد استمرار داشت، به‌خصوص از دوره‌ی تسلط طالبان در دور نخست تا اکنون پروسه‌ی غصب اراضی در سراسر مناطق مرکزی و شمال‌غرب و شمال‌شرق کشور جریان داشته است

دوئل خونین هزاره‌ها و پشتون‌ها

پدیدارشناسی خونین‌ترین منازعه‌ی قرن بیستم از منظر دولت-ملت‌سازی



عکسی منسوب به قتل عام هزاره‌ها در مزار شریف توسط طالبان (۱۹۹۸).

اهل سنت) بساطش برچیده شد. شکست همه‌ی انواع ایدئولوژی‌ها هرچند از یک‌سو معلول خلأها و ترک‌های بنیادین درونی و منتهای فقر مضمونی و تئوریک بود، اما بنیاد اصیل شکست و زوال، عدم ریشه‌داشتن آن‌ها در واقعیت تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی افغانستان بود. هیچ‌کدام از ایدئولوژی‌ها نسبت واقعی را درنیافتند و لذا نه فهم عمیق و آفمند از گذشته‌ی این واقعیت داشتند و نه آینده‌ی آن را تخیل می‌کردند؛ و از این‌رو، پیش از رسیدن به مرحله‌ی اندیشیدن و فهم این واقعیت، به ورطه‌ی شکست و تباهی پس فرستاده می‌شدند. واقعیت جامعه‌ی افغانستان در تمامی ابعاد متکثر است و این تکثر راهنمای تأسیس دولت و ملت است.

حال، پرسش این است که در این برهه هزاره‌ها چه می‌کند و چه نسبتی با خود برقرار می‌نماید؟ از یک‌سو، هزاره‌ها نخستین جامعه‌ای است که علیه کمونیست‌ها خیزش می‌کنند (روا، ۱۳۸۹: ۱۱۳). این را فقط از یک جانب، می‌توان در مقام سرآغاز تجدّد تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هزاره‌ها درک کرد، از این جنبه که بهانه‌ی تاریخی هرچه بود، اما یک جامعه‌ی منجمد، فاقد تخیل و مذهب‌زده را تکان داد و به یک آشوب ضروری افکند. به‌دنبال این تجدّد و دگردیسی بنیادین، تشکلهای سیاسی-فرهنگی متعدد تحت عناوین اتحادیه‌ها، سازمان، شورا، حرکت، جمعیت و انجمن، از بطن جامعه برمی‌خیزند (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۱۲؛ به بعد، روا، ۱۳۸۹: ۵۰-۵۱، ۱۱۰-۱۱۶). معنای مؤجل این آشوب و زمین‌لرزه‌ی روحی و تاریخی این بود که می‌بایست بنیادی‌ترین اقدام سیاسی آن‌ها را در تأسیس سامان سیاسی واحد باید جست‌وجو کرد، یا باید انتظار برده می‌شد این زمین‌لرزه در کجا سکونت می‌کند و آشوب در کدام هنگامه متوجه خود می‌شود و باخود ملاقات می‌نماید. به حکم منطق تشبّه قهری و اولیوی این حدوث

آن‌ها و هم از سرکوب مدام برمی‌خیزد. اما اکتفا به رویت اخلاقی که نتواند جلو فجایع را بگیرد و جامعه‌ای را از منجلاپ توهم رهایی بخشد، خود فی‌نفسه مادون اخلاق و سیاست است. درام درونی این است: ابتدا خودآگاهی‌ای وجود نداشت، و به آن‌چه رخ داد، خیانت می‌شود.

۴. جنگ‌های داخلی

موقعیت تاریخی هزاره‌ها در بستر منازعات چندقطبی برهه‌ی جهادگرایی و بیست سال اخیر از اهمیت اساسی برخوردار است. گام نخست را ذیل این عناصر بنیادین توضیح خواهیم داد: الف) تأسیس سامان سیاسی، ب) طرح نظام فدرالی.

۴-۱. تأسیس سامان سیاسی

از نیمه‌ی دوم قرن بیستم تا پایان آن افغانستان روی دشنه‌ی مفصل‌های خونین خود گام نهاده است: ابتدا جمهوری محمد داودخان با کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷/۲۷ آوریل ۱۹۷۸ پایان خونین پیدا می‌کند. بعد، با آمدن احزاب چپ (خلق و پرچم) و ظهور ایدئولوژی کمونیسم، نوعی دیگر از خشونت‌ها خیلی اندک با داعیه‌های حقیقی سوسیالیستی به راه می‌افتد. بلادرنگ، عنصر جهاد^۸ به‌مثابه یک ایدئولوژی مرگبار دیگر از زهدان و ذهنیت دینی جامعه سر برمی‌نهد و جنگ همه علیه همه به راه می‌افتد؛ بی‌آنکه آن‌همه نبردها، نفرت‌ها و خون‌ریزی‌ها قادر به افتتاح فروبستگی‌های چندین سده و تغییر سرنوشت جمعی باشد و ثبات، عدالت و خودآیینی را برپا دارد. حال ایدئولوژی جهاد که افغانستان را به یک ویران‌شهر تغییر صورت داده بود، بدون آن که حتی سامان سیاسی باثبات و فراگیری را تخیل نماید (دولت مستعجل رتانی، توسط همین سنخ ایدئولوژی منتهای رادیکال‌تر از آن (طالبان) و با قائمه‌ی نژاد و مذهب مشخص (پشتون-

ظلم و مقاوت علیه آن در نقطه‌ی صفر خودآگاهی قرار داشته است. باری، همه‌ی این مطالبات فقط در دایره‌ی وضع موجود قرار داشت و صرفاً با امر بالفعل سروکار پیدا می‌کرد. اندکی بعد توضیح خواهیم داد که این سخنان به چه معناست.

۳-۴. ابزار مقاومت

بگذارید اجمالاً این‌گونه تعبیر کنیم که هزاره‌ها کنش سیاسی داشتند؛ اما سامان واحد و معین سیاسی نداشتند تا مثلاً از طریق یک ارتش نظامی یا ایدئولوژی منسجم‌کننده، دست به مقاومت بزنند. لذا مقاومت آن‌ها ماهیتاً طبیعی و اجتماعی بود با کم و بیش امکاناتی که در میدان نبرد به‌دست می‌آوردند. اگر هزاره‌ها خود را یک دولت می‌نامیدند به‌واقع یک ملت را در ذهن داشته‌اند، البته ملتی با فرهنگ معین اما متشکّلت و فاقد آفق تاریخی-سیاسی. ساختار نیمه‌سیاسی آن‌ها در این دوره ماهیتاً یک ساختار ملوک‌الطوایفی به‌شدت ارتجاعی است که توسط میران، خوانین، کربلایی‌ها و زوآرها تدبیر می‌شود. به‌طور کلی، ساختارها بیشتر اجتماعی بودند تا سیاسی-تاریخی. بدین سبب، هر هنگام که در معرض ظلم و تجاوز و غارت‌گری قرار می‌گرفتند، به‌طور خودجوشانه و بدون چندان تدبیر سیاسی دوراندیشانه دست به شورش/مقاومت می‌زدند (تیمورخانف، ۱۳۷۲: ۱۸۲). بدین منط، قیام آن‌ها فاقد نظم و عقلائیّت بوده و به گشودگی راه تاریخی هزاره‌ها نمی‌انجامد. به‌هرروی، فرجام قیام یک جامعه‌ی بی‌دفاع در برابر یک ارتش نظامی مجهّز به تجهیزات نظامی، سرشار از نفرت ایدئولوژیکی، تشنه‌ی غارت و تجاوز، مملو از حسّ تحقیر دیگری و نسل‌کشی و عاری از حسّ انسانی و مدنی، شکست است.

۳-۵. درام درونی

نمی‌شود به درام مرگبار درونی تصوّر هزاره‌ها از خویش و دیگری اشاره‌ای نکنیم: هزاره‌ها هرچند طی قرن‌ها خویش را خودمختار می‌دیدند و آن‌چنان که دیدیم یک دولت محسوب می‌کرده‌اند. اما اگر شرط خودمختاری سیاسی داشتن دولت یا دست‌کم سامان سیاسی معین باشد، درک مذکور نه یک آگاهی بلکه ماهیتاً یک توهم از آب درمی‌آید. به استثنای دهه‌ی شصت و هفتاد، هزاره‌ها به دلیل وجود توهم سیاسی هرگز با اقتدا به درک خویشتن و فهم از دیگری به‌سمت تأسیس سامان سیاسی، تجدید و تجدّد در جایگاه تاریخی- فرهنگی‌شان حرکت نکرده‌اند. تشکیل احزاب در دو دهه‌ی اخیر و عملکرد منفعلانه و سترون نیز نتوانست از شدیدترین شکل سرکوب‌های اجتماعی و حذف از ساختار قدرت جلوگیری کند. گذشته از این خلأ بنیادین، شکاف‌های درونی دیگری وجود دارد: الف) ساختار ملوک‌الطوایفی که توسط میران و خوانین اداره می‌شد و ماهیتاً یک ساختار غیر سیاسی و علیل بود، تقریباً در هیئت احزاب دو دهه‌ی گذشته بازتولید شد و نتوانست چشم‌انداز نوی خلق کند.

ب) هزاره‌ها متأسفانه در تمامی دوره‌ها قادر نبودند عوامل خیانت درونی را از میان بردارند، دقیقاً همان‌طور که در عهد عبدالرحمان مورد سوء استفاده‌ی بریتانیا قرار گرفت (کاتب، ۱۳۹۱، ج ۳، الف: ۸۳۷، ۹۷۱، ب: ۱۰۳-۱۰۴). بدین سبب، وحدت آن‌ها مدام و به‌سرعت با تفرقه شکسته و جای آن را کین‌توزی‌های برده‌گونه‌ی درونی گرفته است. این واقعیت تلخ، مستقیماً آگاهی آن‌ها از حیات سیاسی بی‌ثبات و محکوم به فاجعه‌شان زیر سؤال می‌برد. ج) نوع رابطه‌ی هزاره‌ها با فجایع نشان از ابتلا به قسمی رمانتیسم سیاسی، مذهب‌زدگی و اخلاقی‌زدگی مشدّد دارد. این اخلاقی‌زدگی منفعلانه و عقیم هم از ذهنیت مذهبی-دینی

به هر تقدیر، تهدید این خودمختاری (عبدالرحمان، ج ۱: ۲۶۲ و ۲۶۶، میتلند، ۱۳۷۶: ۲۶-۲۷) و نیز ستم‌های مستمر و به‌غایت بی‌قید و بند موجب می‌شود هزاره‌ها دست به مقاومت بزنند؛ مقاومتی که بخش اعظم آن طبیعی بود و پاره‌ی اندک سیاسی و تاریخی. از باب نمونه، هزاره‌ها در پاسخ به اراده‌ی اطاعت از سوی عبدالرحمان صراحتاً از خود به‌عنوان یک دولت مستقل و همسایه‌ی افغان‌ها نام می‌برند (عبدالرحمان، ج ۱: همان ۲۶۵). اما آن‌چه به‌وفور می‌بینیم مهم‌تر از خودمختاری، این نسل‌کشی، غارت و بردگی زنان و دختران و تجاوزگری‌های بی‌دلیل‌اند که روح و وجدان انسان هزاره را عذاب می‌دهند و آن‌ها را از قلب فجایع به مقاومت برمی‌انگیزند (گلزاری، ۱۳۹۰: ۱۶-۱۷، ۸۸-۸۹، ۱۲۵-۱۲۶، تیمورخانف، ۱۳۷۲: ۱۹۷-۱۹۸). لذا هر اقدامی از سوی هزاره‌ها که با ادبیات شورش و قیام بیان شده، مقاومت طبیعی بوده اولاً در دفاع از حقوق طبیعی، ثانیاً در راستای احیای انسانیت و کرامت. به سخن دیگر، هزاره‌ها نمی‌توانستند در برابر آن همه ستمگری‌های بی‌قید و بند و وسیع سکوت را بپذیرند، آن‌ها به‌معنای واقعی، به تنگ می‌آمدند و ناچار دست به شورش و مقاومت می‌زدند و تنها مقاومت در برابر ظلم است که درخشان‌ترین فعل طبیعی بشر نامیده می‌شود.

به عنصر طبیعت در مقاومت از آن سبب تأکید کردم که مقاومت در قدم اول طبیعی بوده به جهت آن که عامل اصلی مقاومت در هر عرصه‌ای نخست دخالت طبیعت بشری است، سپس عوامل دیگر مانند فرهنگ و سیاست. این نیز بدان سبب بود که ساختار و نظام سیاسی در افغانستان در قدم نخست بر پایه‌ی نفی حقوق طبیعی انسان‌ها و سرکوب طبیعت بشری بنا شده است. دیدیم حتی آخرین حلقه‌ی آن (نظام جمهوری از ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۰) در نهایت فضا را برای رژیم‌ی هدیه کرد که ذاتاً بر نفی حقوق طبیعی بنا شده است. اگر بخواهیم در تمایز میان طبیعت و فرهنگ سرشت کنش و واکنشی را معین کنیم، باید گفت همان‌گونه که طبیعت بشری ممکن است در اشکال گوناگون فرهنگی بروز و ظهور یابد، فرهنگ نیز بر طبیعت تأثیر می‌گذارد. این‌که مقاومت بیشتر از طبیعت بشری یا از فرهنگ و خواسته‌هایی که او روی دست می‌گیرد، برمی‌خیزد، را شرایط تاریخی و نسب معین می‌کند. ولی در شرایطی که یک فرهنگ یا یک ایدئولوژی طبیعت را سرکوب می‌کند، باید تنها از طبیعت امید برد. انقلاب‌ها طبیعی‌اند، چون شورش طبیعت بشری است و این طبیعت است که به شورش می‌افتد، به‌همین سبب کسی نمی‌داند و نمی‌تواند پیش‌گویی کند که کی طبیعت بشری شورش خواهد کرد.

۳-۴-۲. هدف و غایت مقاومت

مقاومت یا جنگ هزاره‌ها در دفاع از طبیعی‌ترین حقوق انسانی‌شان بوده است، این‌جا شاهد شورش طبیعت هستیم. در هیچ جایی از تاریخ گزارش نشده که هزاره‌ها بدون دلیل و از جانب خود به جنگ و شورش مبادرت کرده باشند؛ هر اقدامی مسیوق به ظلم و کشتار و خفقان بوده است. اما آن‌ها هیچ هدفی بلندمدت و طراحی‌شده‌ای نداشته؛ جز این‌که در برابر نسل‌کشی، غارت، بردگی و ویرانی ایستادگی کنند. همان‌طور که حیات جمعی آن‌ها طبیعی، بسیط، فاقد آفق و مذهب‌زده بوده، مقاومت آن‌ها نیز بیشتر یک ایستادگی بسیط، غیرتاریخی و مذهب‌زده بوده است. درست است که آن‌ها برای از بین بردن ظلم، جلوگیری از غصب سرزمین، تجاوز، ویرانی و احیای عدالت و کرامت، علیه حاکم قیام می‌کنند (گلزاری، ۱۳۹۰: ۱۲۵-۱۲۹) و می‌کوشند حقوق طبیعی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی‌شان به رسمیت شناخته شوند، اما آگاهی از



ملازمان نیازی از فرماندهان طالبان به رهبری ملا عمر بود. او یکی از عاملین اصلی قتل عام هزاره‌ها در مزار شریف بود که سه روز فتوی قتل عام عمومی و لجاج‌گسیخته علیه هزاره‌ها صادر نمود.



عکسی منسوب به قتل عام هزاره‌ها در مزار شریف توسط طالبان (۱۹۹۸).

دوئل خونین هزاره‌ها و پشتون‌ها

پدیدارشناسی خونین‌ترین منازعه‌ی قرن بیستم از منظر دولت-ملت‌سازی

بیرونی و حفزه‌های مرگ‌بار درونی بود که از سنت سیاسی گذشته و سرکوب قرون سزاوار گشته بود.

۲-۵. مبارزات مدنی

مهم‌ترین مطالبه‌ی هزاره‌ها در دو دهه‌ی متأخر، مشارکت عادلانه در عرصه‌ی سیاست و فرهنگ است. آن‌ها می‌خواستند همه‌ی موانعی که فراروی مشارکت و توسعه‌ی سیاسی و فرهنگی آن‌ها نهاده شده، برداشته شوند یا بردارند، تا مسیر پیشرفت گشوده شود. در میان همه‌ی آگاهی‌ها، یک آگاهی رادیکال وجود داشت: آگاهی از وجودنداشتن، اما به رغم این آن‌ها به اقدام رادیکال نرسیدند و اگر رسیدند، بلافاصله به آن از سر نادانی خیانت کردند و یوغ جهل به گردن نهادند.

برخلاف کوشش‌ها، آن‌ها به مرور زمان از بدنه‌ی دولت در تمامی بخش‌های مدیریتی آن کسر و طرد شدند. موازی با حذف تدریجی از ساختار سیاسی، حذف آن‌ها از عرصه‌ی فرهنگ و آموزش در بخش تعلیم و تعلم نیز از سر گرفته شد و با سهمیه‌بندی کنکور سناریوی تقلیل و حذف آن‌ها از مراکز آموزشی آغاز گشت. ماجرا صرفاً به طرد آن‌ها از عرصه‌ی سیاست و فرهنگ خلاصه نمی‌شد، دولت تمامت‌خواه نژادی ماشین کشتار را توسط

ضلع مافیایی‌اش (گروه تروریستی طالبان) به سمت پیکر عریان جامعه به‌راه انداخت و مردم هزاره را در خانه، بازار، کارخانه‌ها، شفاخانه‌ها، مدارس، راه‌ها و ... قلع و قمع کرد. شمار قربانیان در هر عملیات انتحاری، از ده‌ها تا صدها افزایش یافت، هزاران زخمی برجای نهاد، هزاران خانواده مصیبت‌زده شدند، سن قربانیان از کودک تازه به دنیا آمده شروع می‌شد تا پیرزنان و پیرمردان بی‌دفاع، از بازاریان و کارگران تا دانش‌آموزان و دانشجویان از مردم ملکی تا غیر ملکی و نظامی. طبیعی بود هزاره‌ها از مجاری قانونی،

حقوقی، رسانه‌ها و مطبوعات، روابط سیاسی، سنت دینی-مذهبی به مبارزات و دادخواهی‌های مدنی روی آورند. اوج این دادخواهی در «جنبش روشنائی» و «جنبش تبسم» تجلی یافت که مردم تا درون ارگ ریاست جمهوری برای دادخواهی و تحقق عدالت رفتند. این جنبش، با تأکید باید بگویم، «در شرایط و ماهیت تاریخی خودش»، به‌واقع اوج مدنی‌ترین مبارزه‌ی مردمی علیه یک نظام تمامت‌خواه نژادی در تاریخ معاصر افغانستان بود. اما نه تنها همه‌ی مبارزات خیابانی در اشکال گوناگون‌اش شکست خورد، بلکه تمامی تلاش‌ها طی دو دهه برای تأسیس دولت-ملت نیز یکباره بر باد رفت؛ به یک معنا، هیچ کوششی نتوانست دیوار سخت سیاست نژادی را بشکند.

اما خود همین سلسله‌ی شکست‌ها محل پرسش است: پرسش اساسی این است که دست‌کم از دوران جمهوریت مستعجل داودخان تا کنون، چرا این همه کودتاها، شورش‌ها، جنبش‌ها، ایدئولوژی‌ها، ائتلاف‌ها و احزاب در برابر یک هژمونی شکست خورده‌اند؟ چهار عامل اساسی موجب شکست کوشش‌ها و پیروزی هژمونی نژادی-مذهبی شده است:

۱) رادیکال‌بودن این هژمونی و غیررادیکال‌بودن جنبش‌ها: من کودتاها، انقلاب‌ها و دگردیسی‌های سیاسی را این‌جا تحت عنوان عام «جنبش‌ها» یاد می‌کنم. تقریباً هیچ امر سیاسی در افغانستان شکل نگرفته که به‌وزان این رقیب سرسخت‌اش در همان پارامتر رادیکال باشد.

۲) ساختار و منطقی آرخته‌ای سیاست، قدرت و جامعه: میزان و کیفیت توزیع این ساختار در لنگرگاه‌های تاریخی همواره ماهیت‌اش را نشان داده است. سمبل آرچه مدام شکست خورده، اما اصل ساختار آرچه‌ای هرگز



قربانیان قتل عام ولسوالی یگاولنگ بامیان توسط طالبان (۱۹ جدی ۱۳۷۹)

فدرالی از حیث نظری و عملی دقیقاً به‌معنای انقطاع در پیوستار تاریخی است که با فاجعه و ویرانی گره خورده است. بدین برهان، می‌توان قاطعانه مدعی شد که نظام فدرالی بنیادی‌ترین راه حلی بود است که می‌تواند چرخش سیاسی بدیع را مبتنی بر منطق و عقلانیت درونی‌اش رقم زند و انسان این جغرافیا را رهسپار آینده‌ی نو سازد.

۵. منازعات متأخر

بگذارید از سقوط رژیم طالبان در ۲۰۰۱ توسط آمریکا، تا بازگشت مجدد طالبان در ۱۵ اگست ۲۰۲۱، را، اجلاً و صورتاً دوره‌ی دموکراسی بنامیم. در این دوره دست‌کم دو مشق دموکراسی در شمایل انتخابات (انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری) هرچند کج و معوج و مبتلا به ترک‌های درونی رقم خورد. این پرسش را که چرا آخرالمر، همه‌ی صور سیاسی در برابر یک رادیکالیسم مذهبی تمام‌عیار یا هژمونی مذهبی-نژادی تام، شکست می‌خورند، در پایان این بخش پاسخ خواهم داد. از این گذشته، پشتون‌ها در این دو دهه استوار بر همان لولای نژادی سعی کردند حضور سایر اقوام به‌خصوص هزاره‌ها را از ساختار سیاسی کسر کنند. لیکن هزاره‌ها در این دوره هم‌هنگام برای تحقق عدالت و تأسیس و تثبیت دولت-ملت و رقابت با رقبای سیاسی دو کنش اساسی را سعی کردند پیش ببرند: الف) مشارکت سیاسی-فرهنگی، ب) مبارزات مدنی.

۱-۵. مشارکت سیاسی-فرهنگی

کوشش هزاره‌ها در دهه‌های شصت و هفتاد خورشیدی همزاد رنج تاریخی و خلأهای درونی است. به معنای حقیقی، آگاهی از «وجودنداشتن» یگانه صورت تاریخی-سیاسی آن به شمار می‌آید؛ البته آگاهی‌ای که هیئات خطایی، رمه‌پرورانه، معیشت‌طلبانه، مبتذل، سترون و بردگی‌منشانه نیز، خواه‌ناخواه بدان ملحق شده بود. شاید این روح مغزی از این محلقات غیرسیاسی معیشت‌طلبانه و ... نداشت، اما به‌هر تقدیر، اگر از منظر استعلایی به ماجرا چشم بدوزیم، به دلیل آگاهی از «وجودنداشتن»، آن کوشش‌ها به‌واقع نوعی بیداری و تجدّد شمرده می‌شوند. هزاره‌ها به‌اجمال، طی دو دهه‌ی گذشته در آفق همان تجدّد و اقتدا به مبادی همان بیداری پیش‌تازترین (باز هم به‌اجمال) قومی است که به تکوین پایه‌های دولت-ملت اهتمام می‌ورزند، با تأسیس مراکز آموزشی و حضور حیرت‌انگیز احیای فرهنگ را در کانون هستی تاریخی خویش قرار می‌دهند، در دشوارترین شرایط امنیتی، جغرافیای و اقتصادی، به مشق دموکراسی و مدنیت روی می‌آورند و از آن در مقام یگانه منطق سیاسی دفاع می‌کنند. در این برهه، آن‌ها شایسته‌سالاری، عدالت، قانون‌مندی و برابری را منطبق فاعلیت سیاسی خویش دانستند و تا پای جان در راستای برابری اقوام و تحکیم پایه‌های فروپاشیده‌ی صلح مبارزه کردند. به‌رغم تبعیض، موانع سیاسی و محرومیت اقتصادی نخستین قومی بودند که نظام آموزشی کشور را به‌طرز چشم‌گیر رونق بخشیدند و با حضور گسترده و موجی که پدید آوردند، به یک معنا، نظام آموزش را متحول ساختند و به آن اندک و بیش آفق بخشیدند. به‌طور کلی، تو گویی آن‌ها طی دو دهه‌ی گذشته به نخستین الگوی سیاست‌ورزی، صلح، دموکراسی، عدالت، فرهنگ و آموزش مبتدل شدند. اما همه‌ی این‌ها از منظر خودآگاهی عمیق تاریخی-آنتولوژیک و چشم‌انداز آینده‌نگرانه و بنیادین، تنها در آغاز یک مسیر تاریخی قلمداد می‌شود. به همین سبب، حضور هزاره‌ها محفوف به موانع و محدودیت‌های جدی

تاریخی، هزاره‌ها در وهله‌ی نخست به‌نحو سراسیمه و متشتت یا به عرصه‌ی سیاسی می‌نهند. ظهور تشکّل‌ها و احزاب گوناگون گواه آشکار این واقعیت است (مزاری، بی‌تا، ۲۴۳-۴۲۳، موسوی، ۱۳۸۷: ۳۱۲-۳۱۳). اما رفته رفته آشوب به درون خود برمی‌گردد و لذا هزاره‌ها به ضرورت تأسیس سامان سیاسی واحد واقف می‌شوند. این‌جا شاهد نسبتی هستیم که هزاره‌ها با خود برقرار می‌کنند. سرانجام پس از طی مراحل دشوار چتر سیاسی واحد (حزب وحدت اسلامی افغانستان) شکل می‌گیرد (موسوی، ۱۳۸۷: ۲۳۶-۲۴۳، عرفانی بکه‌ولنگی، ۱۳۷۲: ۲۳-۳۳). ایجاد وحدت، پاسخی است که آشوب به خود می‌دهد، و لذا پاسخ به فقدان خلأ سامان سیاسی، کوشش برای تحقق عدالت، رهایی از استبداد و تمامت‌خواهی و عزیمت به آینده‌ی روشن با توجه به مناسبات قومی، ملی و بین‌المللی مهم‌ترین دلایل ضرورت تأسیس سامان سیاسی محسوب می‌شوند. «حزب و وحدت اسلامی افغانستان» به‌سرعت در مقام سامان سیاسی فراگیر و با توسعه‌ی روابط ملی و بین‌المللی به یکی از تأثیرگذارترین قطب سیاسی افغانستان و کانون سیاست هزارگی بدل شد (برای مطالعه‌ی بیشتر: موسوی، ۱۳۸۷: ۲۵۱-۲۵۵). توجه کنیم که خصومت‌های پسینی با هزاره‌ها و تلاش برای فروپاشی چتر سیاسی واحد آن‌ها، از نابسندگی در درک دلایل، مناسبات و شرایط تاریخی آن و در امتداد حذف هزاره‌ها از ساختار نظام سیاسی بازمی‌گردد. اوج این خصومت‌ها و قساوت‌های لجام‌گسیخته را در دو جا مشاهده می‌کنیم: یکی در جنگ‌های سه‌ساله‌ی غرب کابل و فاجعه‌ی افشار که آشکارا یک دولت دستور قتل‌عام مردم بی‌دفاع و ویرانی خانه‌های‌شان را صادر می‌کند (موسوی، ۱۳۸۷: ۲۵۸-۲۵۹). دوم نسل‌کشی‌های که رژیم طالبان از ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۹ خورشیدی در کابل، مزار شریف و بامیان انجام دادند (فرزان، ۱۳۸۹: ۲۶۹-۲۷۷). اسناد قتل‌عام هزاره‌ها در افغانستان، (۱۷-۱۷۷۷). دولت ربانی سرسختانه انحصار در پیش داشت و در تشکیل کابینه به‌خصوص هزاره‌ها را در نظر نگرفت و دقیقاً بدین سبب احزاب دیگر از جمله حزب وحدت آن را نه یک دولت بلکه ائتلاف احزاب هفت‌گانه در پیشاور و فاقد مشروعیت ملی می‌دانست (مزاری، ۱۳۷۳: ۷۰-۹۵، طنین، ۱۳۸۴: ۴۰۱-۴۰۷). طالبان نیز پس از پیروزی هرچند نظام پیچیده‌ای نداشتند؛ اما آن‌ها نه تنها هزاره‌ها بلکه سایر اقوام را نیز از ساختار شبه دولتی (امارت) به‌گونه‌ی مطلق نفی و طرد کردند (برای ساختار نظام طالبانی رک: حقانی، ۱۳۷۸: ۱۲-۲۰) و نهایتاً شاگردانی از مدارس دینی دیوبندیه پاکستان و شاخه‌های آن در افغانستان همگی از قوم پشتون، نظام نژادباور و دینی رادیکال شکل دادند.

۲-۴. طرح نظام فدرالی

هزاره‌ها در بطن دشوارترین برهه‌ی تاریخی (دهه‌ی هفتاد) نظام سیاسی فدرالی را طرح می‌کنند (مزاری، ۱۳۷۳: ۱۱). هزاره‌ها تنها راه حل مزمّن افغانستان را نظام فدرالی معرفی می‌کنند (مزاری، الف) (۱۳۷۳: ۳۷-۳۸، ۴۵، ۱۱۳، ب) (۱۳۷۳: ۳۸-۴۳). فارغ از ویژگی‌های دیگر، طرح سیستم فدرالی اداریه کشور سنتز سیاسی‌ای است که میان دو ویژگی: الف) خودمختاری نسبی و تقسیم عادلانه‌ی قدرت و اجتناب از خودکامگی نژادی، ب) و وحدت ملی زیر لوای اقتدار مرکزی، جمع می‌کند. باری، عقلانیت و منطق نهفته در وری این طرح به‌طور منطقی از یک نقطه‌ی متافیزیکی سرچشمه می‌گیرد: ایجاد نظام

شکست نخورده است؛ زیرا در متن جامعه ریشه داشته و از نشیمن‌گاه و قاعده برخوردار بوده است. از این‌روست که این ساختار مدام روی خودش ویران می‌شود و باز هم به بازتولید خودش می‌پردازد. طی بیست سال گذشته جامعه به‌عنوان پایه‌ی اصلی آزادی و دموکراسی فراموش شد، به‌رغم آن، جامعه در ابعاد گوناگون آموزش داده شد که چگونه به ساختار آرچه‌ای و آرچه وفادار باشد.

۳) وفاداری به هژمونی و عدم وفاداری یا خیانت به جنبش‌ها: خوب دقت کنیم که وفاداری به هژمونی بسیار رادیکال‌تر از وفاداری به جنبش‌ها بوده است. گروه طالبان از بدو ظهور تاکنون کمتر از دیگران قربانی نداده است! آن‌ها وفاداران بسیاری دارند که در هر شرایطی آماده‌ی قربانی‌اند. تصور کنید گروهی که انتحار را جزء ماهیت و راهش انتخاب کرده، قسمی وفاداری بی‌قید و شرط به ایدئولوژی‌اش را به میان آورده است. اما در مقابل، جنبش‌ها چنین وفاداری‌ای بی‌قید و شرط و رادیکالی را میسر نبوده است. «معیشت‌اندیشی»- چه معیشت فردی و خاندانی و چه معیشت سیاسی، حزبی، گروهی و حتی جامعه‌اندیشی درباری به‌منزله‌ی نوعی معیشت اجتماعی- جزء مقومات کوشش‌های شبه‌سیاسی و شبیح‌واره‌ی دیگران بوده است.

۴) بازی‌های بزرگ قدرت‌های بزرگ: این بازی‌های بزرگ بسیاری را به بردگی کشانده است. افغانستان از آغاز قرن بیستم با حکومت استبدادی عبدالرحمان به بردگی درآمد و هنوز این بردگی یکی از عوامل خلقت و بقای حکومت بوده است. این چهار عامل بزرگ به‌اضافه‌ی عوامل کوچک دیگر، سبب شکست جنبش‌ها و پیروزی هژمونی بوده است.

هژمونی لولای تاریخ معاصر است، درب سیاست و تقدیر معاصر روی همین لولا چرخیده است. دگردیسی تاریخی رادیکال زمانی اتفاق خواهد افتاد که این لولا از جا کنده و دور انداخته شود. حالا، وقتی از وری ظهور مجدد رژیم تروریستی طالبان به گذشته می‌نگریم، پی‌می‌افتیم کوشش‌های دو دهه نه تنها تلاش برای ازجا‌کندن لولای مذکور نبوده بلکه در سطح زیرین، معطوف به استحکام آن بوده است.

۶. واپسین سخن

قرن بیستم که در درونش مدام فاجعه پرورد، به انضمام بازگشت گروه تروریستی طالبان، عیناً قرن امتناع دولت-ملت است. با مطالعه‌ی کانونی‌ترین تحولات این عهد درمی‌یابیم امتناع مذکور از حقایق زیر برآمده است:

۱- حاکمان افغانستان بلااستثنا نژاد و هویت را با یکسازي هویت دیگران گره زدند و اگر به منطق سیاست‌ورزی نژادباورانه دقت کنیم، تأسیس دولت-ملت ناممکن ذاتاً ناممکن می‌شود. نژاد و برساختن آن به‌مثابه‌ی برترین هویت عملاً و نظراً به‌معنای نفی هویت دیگر است.

۲- عبدالرحمان الگوی بردگی در بیرون و فاشیسم در درون است. به این دلیل، جنگ عبدالرحمان علیه هزاره‌ها اقدام به پاکسازی جامعه‌ی بود که یک هویت متفاوت و مانع اصلی بر سر راه نژادباوری و سلطه‌ی قومی به‌حساب می‌آمد. دقت کنیم جنگ او علیه مردم بود نه علیه یک نظام سیاسی یا ارتش نظامی. نبرد دو ارتش نظامی و قربانیانی که هرکدام از دیگری می‌گیرند، توجیه خاص خود را دارد، اما جنگ علیه مردم بی‌دفاع هیچ توجیه دینی، سیاسی و عقلانی جز نام و معنای توخش نمی‌تواند داشته باشد.

۳- دولت-ملت حاصل عقلانیت مدرن و برخاسته از



طالبان به رهبری ملا عمر در یازدهم مارچ ۲۰۰۱، دو تا از شاخص‌ترین میراث‌های تاریخی-فرهنگی افغانستان -صلصال با ۵۳ متر ارتفاع و شهنامه با ۳۵ متر ارتفاع- را در بامیان، با وجود مخالفت جهانی، با کارگذاری سواد منفرجه ویران نموده و از این ویرانی فیلم گرفتند.

دوئل خونین هزاره‌ها و پشتون‌ها

پدیدارشناسی خونین‌ترین منازعه‌ی قرن بیستم
از منظر دولت-ملت‌سازی



در ۱۷ عقرب ۱۳۹۴، نیروهای وابسته به داعش، هفت نفر از مسافرین هزاره را در زابل سر بریدند. در میان قربانیان، یک دختر ۹ ساله نیز شامل بود. هزاره‌ها پیکر قربانیان را از غزنی به کابل آورده و در ۲۰ عقرب ۱۳۹۴، بزرگ‌ترین جنبش دادخواهی در تاریخ افغانستان را رقم زدند که از آن به عنوان «جنبش تبسم» یاد می‌شود.

۲۲. گریگوریان، وارتان، ۱۳۸۸، ظهور افغانستان نوین، مترجم علی عالمی کرمانی، تهران، عرفان.

۲۳. گلزاری، م، ۱۳۹۰، یادداشت‌های قندهار، هزاره‌ها در نامه‌ها و مکاتبات اخبارنویسان بریتانیایی، مترجم عبدالله محمدی، تهران، میرگن.

۲۴. مزاری، عبدالعلی، ۱۳۷۳، احیای هویت، مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید، تهیه و تنظیم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قم، سراج.

۵۲. ---، ---، ۱۳۷۳، فریاد عدالت، به کوشش عبدالله غفاری، مؤسسه فرهنگی-تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، ایران، قم.

۶۲. ---، بی‌تا، خاطرات سیاسی شهید مزاری به‌وسیله‌ی خودش و درس‌های از احزاب، گردآورنده مصطفی محمدی، مرکز تهیه و نشر آثار شهید مزاری، ایران، تهران.

۲۷. موسوی، عسکر، ۱۳۸۷، هزاره‌ها افغانستان، مترجم اسدالله شفاپی، ایران، تهران، اشک یاس، دوم.

۲۸. میتلند، پی‌جی، ۱۳۷۶، تحقیقی درباره‌ی هزاره و هزارستان، گزارش کمیسیون سرحدی افغان و انگلیس، مترجم محمد اکرم گیزی، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان.

۲۹. نگری، آنتونیو، هارت، مایکل، ۱۳۹۷، امپراتوری، ترجمه‌ی رضا نجف‌زاده، تهران، قصیده سرا، سوم.

۳۰. هاوارد، مایکل، ۱۳۷۷، کلاوزویتس و نظریه‌ی جنگ، ترجمه غلام‌حسین میرزاصالح، تهران، طرح نو.

31. Clausewitz, Karl Von, 1989, ON WAR, Edited and Translated by Michael Howard and Peter Paret, Princeton, New Jersey, Princeton university press

32. Moseley, Alexander (2002), A Philosophy of war, New York: Algora Publishing

33. Reid, Julian, 2003, Foucault on Clausewitz: conceptualizing the relationship between war and power, Alternatives 28: Global, Local, Political, January

34. <https://Thegrayzone.com/2021/09/02/afghanistn-ashraf-ghani-corrupt/>

۵. تیمورخانف، ل، ۱۳۷۲، تاریخ ملی هزاره، مترجم عزیز طغیان، ایران، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

۶. حقانی، مولوی حفیظ‌الله، ۱۳۷۸، جنبش طالبان، تشکیلات، دیدگاه‌ها و ویژگی‌ها، مجله‌ی سراج، سال ششم، ش ۱۸.

۷. دای‌فولادی، ۱۳۷۷، قلمرو استبداد، افغانستان، کابل، نشر فدراسیون آزاد ملی.

۸. دولت‌آبادی، بصیراحمد، ۱۳۷۱، شناسنامه احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان، قم، مؤلف.

۹. رواق، الیویه، ۱۳۹۰، افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی، ترجمه علی عالمی کرمانی، ایران، تهران، عرفان.

۱۰. طنین، ظاهر، ۱۳۸۴، افغانستان در قرن بیستم، تهران، عرفان، دوم.

۱۱. ظهیری، سید مجید، درآمد: ترمنولوژی جنگ و صلح، فصلنامه‌ی اندیشه، سال پانزدهم، ش ۱، ص ۴-۲۶، ۱۳۸۸.

۱۲. عرفانی یکه‌ولنگی، ۱۳۷۲، حزب وحدت اسلامی افغانستان: از کنگره تا کنگره، ایران، قم، سراج.

۱۳. عوض‌پور، عوض، ۱۴۰۰، نسل‌کشی، ترجمه و گردآوری، تهران، چاپخش.

۱۴. غبار، میرغلام‌محمد، ۱۳۶۸، افغانستان در مسیر تاریخ، مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری، چهارم.

۱۵. فرزاد، احمدشاه، ۱۳۸۹، افغانستان از حکومت مجاهدین تا سقوط طالبان، ایران، مشهد، آهنگ قلم.

۱۶. فرهنگ، میرمحمد صدیق، ۱۳۸۰، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، قم، ایران، دارالتفسیر.

۱۷. کاتب هزاره، ملا فیض محمد، ۱۳۹۳، سراج التواریخ، ج ۳، بخش ۱، تهران، عرفان.

۸۱. ---، ---، ۱۳۹۳، سراج التواریخ، ج ۳، بخش ۲، تهران، عرفان.

۹۱. ---، ---، ۱۳۹۱، سراج التواریخ، ج ۲، تهران، عرفان.

۰۲. ---، ---، ۱۳۹۱، سراج التواریخ، ج ۱، تهران، عرفان.

۲۱. گالی، ۱۳۷۲، فیلسوفان جنگ و صلح، ترجمه محسن حکیمی، تهران، مرکز.

می‌شود. تقدیر موقعیت اکنون هنوز مشخص نیست، اما در دو موقعیت پیشین هزاره‌ها علیه نسل‌کشی، بی‌عدالتی، غصب زمین، غارت، تجاوز و ویرانی مقاومت کرده‌اند. در صدر و ذیل تاریخ معاصر ما شاهد سلطه‌ی تمام‌تخواه نژادی هستیم که شاه‌رگ حیاتی آن «زمین» است. جنگ‌ها تماماً به جهت پاسداری از ماهیت نژادی حاکمیت به‌راه انداخته شدند و نه تنها مقاومت هزاره‌ها که منازعات همه‌ی اقوام دیگر نتوانست تغییر در ماهیت نژادی و فاشیستی حاکمیت ایجاد نماید. استبداد عبدالرحمانی بدل به الگوی ازلی-ابدی حاکمیت در افغانستان می‌شود که مشخصه‌ی بنیادین آن بردگی در بیرون و استبداد و فاشیسم در درون است. گویی فاشیسم درونی می‌کوشد بردگی و انقیاد بیرونی را جبران کند. به‌طور کلی، ترکیب نژاد، مذهب، بردگی در بیرون و استبداد در داخل امتناع تأسیس دولت-ملت را آشکار می‌کند و بدین‌سان، لولای هژمونی بیش از پیش محکم و عمیق شده است.

آن‌چه بسیار بدیهی است که مقاومت‌های مجزا علیه این هژمونی نژادی-مذهبی نه تنها راهگشا نیست؛ بلکه خودکشی تدریجی است. تنها یک جبهه‌ی واحد، فراگیر، رادیکال و وفادار و ترکیبی از همه‌ی انواع مبارزه شاید بتواند روزه‌های در کورسوی آینده بگشاید.

۸. کتاب‌نامه

احمدی طباطبایی، محمدرضا، ۱۳۹۹، بازشناسی انتقادی فلسفه‌ی جنگ از دیدگاه موزلی، پژوهش‌نامه‌ی انتقادی متون و برنامه‌ی علوم انسانی، س ۲۰، ش ۳.

احمدی، محمد امین، ۱۳۹۵، تسخیر هزاره‌ی یاغیستان به‌روایت سراج التواریخ، سخنرانی دکتر محمد امین احمدی، سمینار علمی هشتاد و ششمین سال‌یاد وفات مرحوم فیض محمد کاتب، سلام‌خانه، ارگ، ۲۱ دلو ۱۳۹۵، کابل، بنیاد اندیشه.

۱. امید، احمد، بی‌تا، اسناد قتل عام هزاره‌ها، بی‌جا.

۲. افلاطون، ۱۳۸۰، دوره‌ی آثار افلاطون، ج ۴، مترجم محمد حسن لطفی، تهران، خوارزمی، سوم.

۳. امیر عبدالرحمان خان، ۱۳۷۵، تاج التواریخ، جلد اول و دوم، کابل، مرکز نشراتی میوند.

۴. پیتون، پل، ۱۳۸۳، دلوز و امر سیاسی، ترجمه‌ی محمود رافع، تهران، گام نو.

رابطه‌ی متعادل هویت‌های خرد است. عقلانیت مدرن عقلانیت تاریخی است که مبادی‌اش را از تجربه‌ی زیسته‌ی بشر اخذ می‌کند، نه از مبانی الاهیاتی. در افغانستان همه‌ی امارت‌ها از امارت احمدشاه ابدالی، امارت اسلامی عبدالرحمان تا امارت اسلامی طالبان هویت دینی-نژادی دارند. هویت دینی یکی از موانع اساسی تأسیس دولت-ملت مدرن دست‌کم در افغانستان است.

۴- کمونیسیم، جهاد و دموکراسی در تاریخ معاصر افغانستان شکست خوردند؛ ظهور طالبان در شامگاه شکست ایدئولوژی‌ها به‌معنای پیروزی «ایدئولوژی نژادی» بر همه‌ی ایدئولوژی‌هاست. نباید فراموش کنیم امارت اسلامی طالبان به هیچ چیزی جز احیا و حفظ الگوی امارت اسلامی عبدالرحمان نمی‌اندیشد و لذا قلع و قمع، غصب اراضی، حذف سیاسی-فرهنگی، سرکوب و حبس جامعه تنها راه پیش‌برد سیاست‌های نژادپورانه‌ی آن خواهد بود.

۵- هزاره‌ها در عین حال که رؤیای خودمختاری از خاطره‌ی قومی‌شان پاک نشده، اما به دلیل آن‌که همواره با تازیانه‌ی ستم و تحقیر حذف شدند، خواستار عدالت و تأسیس دولت-ملت بر مبنای برابری اقوام بودند. با این حال، مرور حیات هزاره‌ها در سه سده، نشان می‌دهد آن‌ها در نسبت با خود قادر به تأسیس سامان سیاسی و چشم‌انداز آینده نبوده و حتی جنگ‌های تام، نسل‌کشی تمام‌عیار دوره‌ی عبدالرحمان، بیداری و تجدید دهه‌ی هفتاد نیز قادر نمی‌شوند آن‌ها را از خواب سیاسی چندین قرن بیدار سازند. این همه، بدان معناست که هنوز آن‌ها یا وجود سیاسی ندارند، یا این وجود سیاسی به‌غایت عقیم و بیمار است و از این‌رو سزاوار دگرذیسی بنیادین.

۷. خلاصه

در جستار فوق به قرن بیستم از منظر تأسیس دولت-ملت متمرکز شدید، و دو مقطع سیاسی فاجعه‌بار- دوره‌ی عبدالرحمان و دهه‌ی هفتاد و هشتاد- را مورد بررسی قرار دادیم. دو دهه‌ی اخیر نیز در مقام ملحقات آن مورد بحث قرار گرفت. زیرا موقعیت اکنون هزاره‌ها با رژیم نژادی طالبان دقیقاً همان موقعیت پیشین با عبدالرحمان است، و با حذف تدریجی هزاره‌ها از حاکمیت و ظهور مجدد گروه تروریستی طالبان، این برهه به صدر قرن بیستم دوخته



«جنبش روشنائی»، در اعتراض به سیاست‌های ناعادلانه‌ی حکومت وحدت ملی به رهبری اشرف غنی، در برابر باشندگان مناطق مرکزی کشور و دادخواهی برای برگرداندن لین برق ۵۰۰ کیلومتر ترکمنستان به مسیر اصلی آن (بامیان- میدان وردک)، شکل گرفت. دانشجویان، نخبگان و مردمانی که در ۲ اسد ۱۳۹۵ مدنی‌ترین تظاهرات اعتراضی را برگزار کرده بودند، در میدان دهم‌زنگ کابل به‌رغم آگاهی امنیت ملی، هدف حمله‌ی تروریستی قرار گرفتند. حمله‌ی خونین انتحاری در میان معترضان اتفاق افتاد که در پی آن نزدیک به ۱۰۰ تن از جوانان تحصیل کرده، دانش‌گامی و فعالان مدنی کشته و ۴۰۰ تن دیگر زخمی شدند.

قتل عام ۱۹۹۸ مزارشریف؛ هزاره‌ها مسلمان نیستند، مایاید آن‌ها را بکشیم»

محمد انور رحیمی

وقتی که طالبان مزارشریف را تصرف کردند، هشت هزار غیرنظامی هزاره را کشتند.»

علی‌میشم نظری، مسئول روابط خارجی جبهه‌ی مقاومت ملی افغانستان، در توییتی گفته که طالبان در این روز (۱۸ آگست ۱۹۹۸) هزار غیرنظامی هزاره را به دلیل تعلقات قومی و مذهبی شان، کشتند.

سازمان دیدبان حقوق بشر، در گزارشی از کشتار غیرنظامیان هزاره که در ۱۰ نوامبر ۱۹۹۸ نشر کرده بود، گفته که طالبان در نبود خبرنگاران و نهادهای امدادگران که بتوانند وقایع آن‌روزها را مستند کنند، تا جایی که توانستند دست به کشتار مردم زدند. آن چه در شهر رخ داد، وحشت‌ناک بود. این سازمان به نقل از شاهدان عینی خود، نوشته بود: «سربازان خط مقدم طالبان، دیوانه‌وار به هر جنبنده‌ای، شلیک می‌کردند، صدها غیرنظامی در میان کسانی بودند که در این شهر کشته شدند.»

دیدبان حقوق بشر، گفته که بر اساس مصاحبه با نجات‌یافتگان از این کشتار مزارشریف و منابع مطلع، دریافته که در این روز، نزدیک به دو هزار غیرنظامی و شاید هم بیش‌تر، توسط طالبان کشته شدند. این نهاد، از تجاوز به زنان و دختران نیز، ابراز نگرانی کرده بود. طبق گزارش دیدبان حقوق بشر، ملا عبدالمنان نیازی، والی آن زمان طالبان در بلخ، پس از تصرف مزارشریف، به مردم هزاره که شیعه‌مذهب بودند، دستور داده بود که سنی شوند یا افغانستان را ترک کنند، یا کشته خواهند شد.

به گفته‌ی دیدبان حقوق بشر، سایر رهبران طالبان، نه تنها از کشتار مردم در مزار مطلع بودند، بل که به آن‌ها اجازه دادند که این روند برای چندین روز ادامه یابد. در این گزارش، آمده: «در روزهای بعد، طالبان جست‌وجوی گسترده برای یافتن مردان هزاره، تاجیک و اوزبیک را آغاز کردند. طالبان صدها مرد و بچه‌ی هزاره را بازداشت و شمار زیادی از آن‌ها را کشتند.» دیدبان حقوق بشر، در این گزارش تأیید کرد که طالبان، هزاران باشندی مزارشریف را به زندان‌های شلوغ شهر منتقل کرده و بعد در کامیون‌ها و کانتینرها به شهرهای شیرخان، هرات و کندهار بردند. این سازمان به نقل از شاهدان عینی خود، گفته بود که شمار زیادی از زندانیان پیش از رسیدن به شیرخان، از بین رفته بودند. بر اساس این گزارش، شمار کسانی که توسط طالبان زندانی شدند، به چهار هزار و ۵۰۰ نفر می‌رسید.

شرح قتل عام هزاره‌ها در آگست ۱۹۹۸ بر اساس چشم‌دیدهای شاهدان عینی

در بخشی از گزارش پروژه‌ی عدالت افغانستان که در ۲۰۰۵ منتشر شد، به اظهارات شاهدان عینی در جریان کشتار هزاره‌ها در مزارشریف پرداخته شده است. طبق این گزارش، به نقل از دیدبان حقوق بشر، طالبان در نخستین ساعات‌های تسلط بر شهر، شمار نامعلومی از غیرنظامیان را در حمله‌های نامشخص کشتند. آن‌ها به غیرنظامیان و افراد مشکوک نظامی در مناطق رهایشی، خیابان‌های شهر و بازارها، شلیک کردند که شاهدان عینی از آن‌ها به عنوان کشتار دیوانه‌وار یاد کرده اند. به طور نمونه، چند مورد از

میان مردم افغانستان جای پیدا کنید. خانه خانه تان را در افغانستان به آتش می‌کشیم و ما روزانه، صدها نفر از این‌ها را می‌کشیم، شبانه می‌کشیم. طرز کشتن ما را این‌ها تا حالا به خواب ندیده اند. فکر می‌کنند که ما مثل جهادی‌های سابق استیم، نه! در هر شب به هر منطقه‌ای که این‌ها داخل می‌شوند، ۵۰ تا ۶۰ نفر را می‌کشیم، به شکل مرموز می‌کشیم، طوری می‌کشیم که این‌ها نمی‌فهمند که چه طور کشته شدیم.» او، در نواری ویدئویی دیگری، می‌گوید: «داراهای (سرمایه‌دارهای) هزاره‌ها را می‌کشم تا برای تاریخ و نسل‌های آینده شان، ثابت شود.»

اظهارات آشکارای ملا نیازی در برابر هزاره‌ها، بیان‌گر این واقعیت است که طالبان، قتل عام هزاره‌ها را از نظر قومی و مذهبی، مباح می‌دانستند و تا جایی که ممکن بود، آن‌ها را در نقاط مختلف افغانستان کشتند. بر اساس تخمین سازمان صلیب سرخ جهانی (ICRC)، طالبان در مزارشریف، نزدیک به شش هزار غیرنظامی هزاره را قتل عام کردند؛ اما احمد رشید، روزنامه‌نگار پاکستانی، معتقد است که طالبان در ماه‌های جولای و آگست ۱۹۹۸، نزدیک به هشت هزار غیرنظامی هزاره را در مزارشریف کشتند.

پاتریشیا گاسمن، استاد دانشگاه جرج تاون در واشنگتن، می‌گوید: «شواهد نشان می‌دهد که آن‌ها [هزاره‌ها] در آگست ۱۹۹۸ به شدت توسط طالبان قتل عام شدند؛ زیرا آن‌ها مسلمانان شیعه بودند.» حوریه مصدق، پژوهش‌گر ارشد و مسئول بخش افغانستان در سازمان غفو بین‌الملل، در گفت‌وگویی با خبرنگار تارنمای «افغانستان رو» ضمن این که کشتار دسته‌جمعی هزاره‌ها در افغانستان را از مصادیق بارز جنایت جنگی خواند، گفت: «در ۱۳۷۷ زمانی که طالبان برای بار دوم وارد شهر مزارشریف و ولایت بلخ شدند، در این زمان طالبان نیز، دست به کشتار بی‌رحمانه‌ی مردم ملکی به ویژه هزاره‌ها زدند که در میان آن‌ها، زنان و کودکان نیز شامل بودند.»

یافته‌های جاده‌ی ابریشم، نشان می‌دهد که طالبان، غیرنظامیان هزاره را پس از دست‌گیری به شکل فجیعی می‌کشتند. احمد رشید به نقل از «پک چنگ هیون»، مأمور آن زمان سازمان ملل متحد در افغانستان، قتل عام مردم هزاره در مزارشریف را چنین شرح می‌دهد: «طرز کشتن زندانیان خیلی وحشت‌ناک بوده است. آن‌ها از محل حبس، کشیده شده و برای شان گفته شده که تبادل می‌شوند. توسط موترهای لاری به طرف چاه‌ها برده شدند که چوپان‌های دشت لیلی، از آن استفاده می‌کردند. چاه‌ها دارای ۱۰ تا ۱۵ متر آب بودند. اسپران زنده یا بعد از کشته‌شدن، در چاه‌ها انداخته شده و بعداً با فیر و پرتاب نارنجک‌های دستی، منفجر و با بلدوزر زیر خاک شده اند. ...فاجعه‌ی شمال و جنگ‌های مدهش که به تعقیب آن در طول تابستان واقع شد، فاصله‌ی نژادی را در افغانستان، بازم میان پشتون و غیرپشتون عمیق کرد...»

تاج‌الدین سروش، خبرنگار افغانستان‌انترنشنال، به نقل از کتاب «توبی هاندرین»، می‌نویسد: «در سال ۱۹۹۸

مناطق مسکونی و بازارها در حالی که گلوی آن‌ها بریده شده بود، کشته شدند. حاکم طالبان، ملا منان نیازی در حین حمله، خطابه‌ای ایراد کرد: هزاره‌ها مسلمان نیستند. شما می‌توانید آن‌ها را بکشید. این امر گناه نیست. طبیعت حمله‌ی آن‌ها مشخصاً مسئله‌ی مذهبی و قومی بود که هشداری بود برای هزاره‌ها تا درسی از تاریخ شان بگیرند یا کیش و مذهب شان را تغییر دهند، یا فرار کنند، یا کشته‌شدن را برگزینند. صدها تن از وحشت ترور فرار کردند.»

ملا عبدالمنان نیازی که در زمان تصرف بلخ، والی طالبان در این ولایت بود، به صراحت در مسجدها و در مکان‌های عمومی، اعلام می‌کرد که هزاره‌ها مسلمان نیستند و باید، همه‌ی شان کشته و آواره شوند. در این مورد نیز، احمد رشید در کتاب «طالبان، زنان، تجارت مافیا و پروژه‌ی عظیم نفت در آسیای مرکزی» می‌نویسد: «ملا نیازی، والی بلخ، از طریق مساجد اعلام کرد که شیعیان مزارشریف، سه راه بیش‌تر ندارند؛ یا سنی شوند، یا به ایران بروند و یا کشته خواهند شد. همه حسینی‌ها [های] هزاره‌ها، بسته شدند.» نیازی در دوام سخن خود، تأکید می‌کند: «هزاره‌ها مسلمان نیستند و ما باید آن‌ها را بکشیم. یا باید مسلمان شوید، یا افغانستان را ترک کنید. هر جا بروید، شما را به چنگ می‌آوریم. اگر بالا بروید، از پای تان پایین خواهیم آورد و اگر پایین بروید، از موی تان گرفته و بالا خواهیم کشید.» کینه‌ی ملا عبدالمنان نیازی که در تعصب قومی و مذهبی او در برابر هزاره‌ها ریشه داشت، چنان شدید بود که پس از تصرف مزارشریف، به نیروهای تحت امرش، دستور داده بود تا هیچ یک از هزاره‌ها را زنده نگذارند. در نتیجه، این کشتار که بر استفاده‌ی ابزار از دین در راستای تقویت و نهادینه‌سازی حکومت تک‌قومی پشتون‌ها استوار بود، در سه روز، کم‌از کم دو هزار و بر اساس بیش‌تر گزارش‌های معتبر دیگر، از هزاره‌های غیرنظامی، نزدیک به ۱۰ هزار کشته گرفت. ملا نیازی که در دوران حکومت اشرف غنی، از جمله طالبان هم‌سو با دولت محسوب می‌شد، حتی تا روزهای آخر زندگی‌اش (چند ماه پیش از سقوط حکومت جمهوری) از کشتار هزاره‌ها و تبلیغ علیه آن‌ها دست بر نداشت تا این که کشته شد.

در ۱۳۹۹ مستندی از قتل عام هزاره‌های مزارشریف توسط طالبان در یکی از تلویزیون‌های شهر مزارشریف منتشر شد که در آن، افرادی وابسته به ملا عبدالمنان نیازی در دیوارهای شهر مزارشریف نوشته بودند: «تاجیک‌ها به تاجیکستان، اوزبیک‌ها به اوزبیکستان و هزاره‌ها، باید به گورستان بروند.»

چنان که پیش از این ذکر شد، ملا نیازی و ملیشه‌های تحت امرش، تا سال‌های پایانی حکومت جمهوری و در هم‌آهنگی با اشرف غنی، رییس‌جمهور فراری افغانستان، مصروف کشتار ساختارمند هزاره‌ها بود. به طور نمونه در یک بیانیه‌ی ویدئویی از نیازی که در شبکه‌های اجتماعی موجود است، او گفته است: «به مردم هزاره اعلام می‌کنم که به خاطر مذهب دروغینی که دارید، نمی‌توانید در

یکی از مهیب‌ترین کشتار دسته‌جمعی هزاره‌ها، در هشتم آگست ۱۹۹۸، به دستور رهبران طالبان در شهر مزارشریف اتفاق افتاد. هنگامی که نیروهای طالبان پس از شکستن خطوط دفاعی نیروهای حزب وحدت، وارد مزارشریف شدند، بی‌درنگ با هم‌راهی و رهنمایی پشتون‌های ساکن شهر، به ویژه نیروهای تحت فرمان جمعه‌خان همدرد، یکی از فرماندهان پشتون‌تبار حزب اسلامی، کشتار دسته‌جمعی غیرنظامیان هزاره را آغاز کردند. نیروهای طالبان، در چند روز جست‌وجوی خانه‌به‌خانه، هشت تا ۱۰ هزار شهروند غیرنظامی هزاره اعم از زن، مرد و کودک را بی‌رحمانه کشتند. در نتیجه‌ی این کشتار، ده‌ها هزار خانواده‌ی هزاره، آواره و هزاران تن دیگر ناپدید شدند که هنوز از سرنوشت آن‌ها اطلاعی در دست نیست. افزون بر تطبیق برنامه‌ی کشتار ساختارمند هزاره‌ها که از آغاز در دستور کار رهبران طالبان قرار داشت، در سال‌های قبل از تصرف شهر مزارشریف، نیروهای طالبان بارها توسط نظامیان هزاره و اوزبیک شکست‌های سنگینی را متحمل شده و در تصرف این شهر، ناکام مانده بودند. به همین دلیل، در ۱۷ اسد ۱۳۷۷ در جریان تصرف شهر و روزهای بعد از آن، ده‌ها هزار از مردم بی‌گناه هزاره را کین‌توزانه و انتقام‌جویانه سلاخی کردند.

احمد رشید، روزنامه‌نگار پاکستانی که در روزهای تصرف مزار توسط طالبان، به نحوی شاهد ماجرا بوده است، در کتاب «طالبان، زنان، تجارت مافیا و پروژه‌ی عظیم نفت در آسیای مرکزی»، می‌نویسد: «طالبان در صدد هدف قراردادن هزاره‌ها برآمدند؛ آن‌ها نمی‌خواستند که اشتباه سال گذشته‌ی خود را تکرار کنند و دوباره بدون رهنما، وارد مزارشریف شوند. این بار، طالبان، پشتون‌های محلی را که قبلاً به [گلبدین] حکمتیار وفادار بودند و شهر را به خوبی می‌شناختند، به خدمت گرفتند. در چند روز بعد، این جنگ‌جویان پشتون بلخ، طالبان را برای یافتن احزاب به خانه‌های هزاره‌ها رهنمایی کردند؛ اما طالبان غیر قابل کنترل بودند و این کشتار مستبدانه، ادامه داشت. آن‌ها حتی بر کسانی که هزاره نبودند هم رحم نکردند... هزاران هزاره را به زندان مزارشریف بردند. زمانی که آن‌جا پر شد، به داخل کانتینرهایی بردند که از بیرون قفل می‌شد و زندانیان در آن جا خفه می‌شدند...»

طالبان به دلیل جریان شکست‌های شان در حمله‌های قبلی به مزارشریف و کینه‌های قومی-مذهبی‌ای که در برابر هزاره‌ها داشتند، پس از تصرف مزارشریف، از هیچ ستمی بر آن‌ها دریغ نکردند. در گزارش فیلیس دینیس در کتاب «بدترشدن از اروادیت هزاره‌ها»، آمده است: «در رژیم طالبان، زمانی که سربازان آن‌ها در شمال و هزاره‌جات پیش‌روی کردند، آزاروآذیت هزاره‌ها شدت یافت؛ زیرا گروه طالبان عمدتاً نیروهایش را از قبایل پشتون که دشمن سنتی هزاره‌ها است، استخدام می‌کنند. در ۱۹۹۸ در ارتباط به جنایت‌های جنگی که جبهه‌ی متحد علیه سربازان طالب مرتکب شدند، طالبان، هزاره‌ها را به خاطر عقیده‌ی شیعی شان، به طور تخمینی، دو هزار تن از آن‌ها را در مزارشریف به طور فجیع قتل عام کردند. غیرنظامیان در



«طرز کشتن زندانیان خیلی وحشت‌ناک بوده است. آن‌ها از محل حبس، کشیده شده و برای شان گفته شده که تبادل می‌شوند. توسط موترهای لاری به طرف چاه‌ها برده شدند که چوپان‌های دشت لیلی، از آن استفاده می‌کردند. چاه‌ها دارای ۱۰ تا ۱۵ متر آب بودند. اسپران زنده یا بعد از کشته‌شدن، در چاه‌ها انداخته شده و بعداً با فیر و پرتاب نارنجک‌های دستی، منفجر و با بلدوزر زیر خاک شده اند. ...فاجعه‌ی شمال و جنگ‌های مدهش که به تعقیب آن در طول تابستان واقع شد، فاصله‌ی نژادی را در افغانستان، بازم میان پشتون و غیرپشتون عمیق کرد...»

قتل عام ۱۹۹۸ مزار شریف؛ مایید آن‌ها را بکشیم



Members of the Shi'ite opposition party Hizbe Wahadat gather in Bamian before leaving to defend Mazar-i-Sharif against the Taliban (PHOTOGRAPH BY SHINA NATANI)

«من از بام می توانستم ببینم که دود از سمت غرب می آید. از دکانم خارج شدم و به ساحه‌ی مشتری‌ها رفتم و از آن جا، می توانستم فرار مردم را از سمت غرب شهر ببینم. هرج و مرج و آشفتگی در ساحه حاکم بود. مردم می‌دویدند و حین فرار، با موتورهایی که سعی در ترک منطقه داشتند، برخورد می‌کردند. بازار واژگون شده بود. مردمی‌ها مثل ژاله می‌باریدند. من به خانه رفتم و از پنجره‌ها می‌توانستم فریادهای مردم را بشنوم و بیرق‌های سفید را بالای موتورها ببینم.»

روى نعلش جوان ایستاده بود. پدر جوان مقتول در حالی که می‌گریست، گفت: چرا فرزندم را کشتید؟ قاتل، پاسخ داد: چرا نقتی که من تاجیک استم؟ و مرد مصیبت‌دیده در حالی که زار می‌زد، گفت: مگر شما از من پرسیدید که من جواب ندادم؟»

احمد رشید در کتابش، با اشاره به جنایت‌های طالبان، به بخش دیگری از چشم‌دیدهای شاهدان عینی این گونه مهر تأیید می‌گذارد: «هزاران نفر از مردم هزاره، به زندان‌های مزارشریف انتقال یافتند. طالبان هنگامی که این زندان‌ها پر می‌شد، دست‌گیرشدگان را در کانتینرها جا داده و دره‌های آن‌ها را قفل می‌کردند تا زندانیان خفه شوند. آن‌ها، بعضی از این زندانیان را به دشت لیلی بردند و در آن جا زندانیان را قتل عام کردند. طالبان تصمیم گرفته بودند که شمال را از وجود شیعیان تصفیه کنند.»

از آن جا که گروه طالبان، این بار از طریق تپانی همه نخبگان پشتون، اعم از رییس‌جمهور غنی، زلمی خلیل‌زاد، حامد کرزی، ملاهت‌الله، ملامحمدحسن آخوند و ده‌ها وزیر و جنرال، بر افغانستان تسلط پیدا کرده‌اند، یکی از اهداف آن‌ها، تطبیق برنامه‌ی قتل عام هزاره‌ها است که طی ۱۵۰ سال اخیر، هیچ‌گاه و در زمان هیچ حکومتی متوقف نشده است.

بنا به ذات هزاره‌ستیز طالبان، هزاره‌ها در دور دوم حکومت این گروه نیز، بیش‌تر از دیگر اقوام و گروه‌ها در معرض تهدید و خطر نسل‌کشی توسط نیروهای طالبان و سایر گروه‌های تروریستی، قرار دارند. چنان‌که ویلیام میلی، در گفت‌وگو با تلویزیون افغانستان‌انترنشنال هشدار داد: «در دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی، از قتل عام اوت ۱۹۹۸ در مزارشریف، می‌دانیم که ملا نیازی رسماً علیه هزاره‌ها تبلیغات می‌کرد و از شیعه‌ها، می‌خواست که سنی شوند. این آسیب‌پذیری‌ها این روزها نیز وجود دارد؛ آسیب‌پذیری‌هایی که به سادگی با این واقعیت مرتبط است که بسیاری از هزاره‌ها، به دلیل ظاهر فیزیکی شان از افراد دیگر قابل تشخیص هستند. بنا بر این، اگر موقعیتی پیش می‌آید که دارنده‌ی قدرت می‌خواهد نمادهای قدرت خود را نمایش دهد، یکی از راه‌هایی که می‌تواند این کار را انجام دهد، این است که یک گروه خاص قومی را شناسایی کند و نشان دهد که می‌تواند ضربه بزند. هزاره‌ها با این شرایط مطابقت دارند؛ زیرا هم گروه قابل شناسایی است و هم گروهی که می‌تواند به نوعی توسط طالبان به دلیل باورهای مذهبی، تحقیر شود. اکنون وضعیت بسیار آسیب‌پذیر است. اگر به برخی از کارهای آکادمیک که در مورد خطر جنایت‌های کشتار جمعی انجام‌شده نگاه کنید، شرایط افغانستان همه نشانه‌های هشداردهنده‌ی اولیه برای پیش‌بینی خطر جنایت‌های کشتار جمعی را دارد. این خیلی نگران‌کننده است.»

با آن چه تا این جا آمدیم، می‌توانیم نتیجه بگیریم که هزاره‌های افغانستان، این روزها نیز با خطر بالقوه‌ی کشتار روبه‌رو‌اند که در موردهایی مانند رویداد دایکندی، آشکارا از سوی طالبان عملی می‌شود که این بار می‌تواند زیر، نام ارتباط با جبهه‌های مخالف طالبان یا برچسب‌های دیگری تطبیق شود.

باربری بزرگ که گنجایش ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر را داشتند، مردند. به طور نمونه، وقتی که موتورها به شبرغان -که حدود ۱۳۰ کیلومتر با مزار فاصله دارد- رسیدند، تقریباً تمام مردان داخل کانتینرهای فلزی، از شدت گرمای زیاد خفه شده و مرده بودند.

از آن چه تا حالا آوردیم؛ مانند طبق اظهارات شاهدان عینی و گزارش‌های پژوهش‌گران و خبرگزاری‌های گوناگون، کشتار هزاره‌ها در اگست ۱۹۹۸ و روزهای بعد از آن، مصداق بارز نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت بود؛ زیرا قربانیان عمدتاً افراد غیرنظامی بودند که تنها به جرم تعلق تباری، قومی، نژادی و مذهبی مورد هدف قرار گرفتند؛ نه به جرم تعلق به یک گروه نظامی متخاصم و مسلح که در سنگر علیه طالبان جنگیده باشند. تعداد قابل توجهی از قربانیان را زنان و کودکان تشکیل می‌دادند که در درون خانه‌های خود، توسط نیروهای طالبان به شکل فجیعی به قتل رسیده بودند.

احمد رشید، محقق و روزنامه‌نگار پاکستانی، در مورد کشتار هزاره‌ها در ۱۳۷۷ که در جریان سقوط شهر مزارشریف توسط طالبان انجام شد، تعبیرهای «نسل‌کشی وحشیانه» و «نسل‌کشی حقیقی» را به کار می‌برد. او، جنایت طالبان در برابر هزاره‌ها را این‌گونه توصیف می‌کند: «در ساعات اولیه‌ی هشتم اوت ۱۹۹۸ بود که ناگهان هزاره‌ها خود را در محاصره‌ی طالبان یافتند. مدافعان هزاره، تا آخرین گلوله جنگیدند و تنها صد نفر از آن‌ها توانستند جان به سلامت ببرند. حدود ۱۰۰۰۰ قبل از ظهر، نخستین ستون از توپوتاهای طالبان در حالی که مردم بی‌خبر شهر مشغول فعالیت‌های روزانه‌ی شان بودند، وارد شهر مزارشریف شدند. در ساعات بعد، آن چه روی داد، یک نسل‌کشی وحشیانه بود که طالبان به تلافی شکست‌های سال گذشته‌ی شان به آن دست زدند. یکی از فرماندهان طالبان، بعدها اظهار داشت که ملا عمر، رهبر این گروه، به آن‌ها اجازه داده بود که دو ساعت کشتار کنند؛ ولی: ما دو دروز مشغول این کار بودیم. طالبان دیوانه‌وار دست به کشتار زدند. آن‌ها سوار بر توپوتاهای شان در خیابان‌های مزارشریف، جولان می‌دادند، به چپ و راست شلیک می‌کردند و هر چیززی را که حرکت می‌کرد، می‌کشتند. آن‌ها به سوی زنان، مردان، مغازه‌داران، گاری‌داران، کودکان و حتا الاغ‌ها و بزغاله‌ها تیراندازی می‌کردند. خیابان‌ها مملو از جسد‌های کشته‌شدگان شده و خون همه جا را فرا گرفته بود. مردم تا شش روز حق نداشتند، جسد‌های نزدیکان شان را دفن کنند. سگ‌ها با خوردن گوشت انسان، مست شده و بوی تعفن غیرقابل تحمل شده بود.»

احمد رشید ضمن این که جنایت طالبان علیه هزاره‌ها را «نسل‌کشی آشکار» می‌خواند، در ادامه چنین می‌نگارد: «مردم به خانه‌های شان پناه می‌بردند و سربازان طالبان، به دنبال آن‌ها به زور وارد خانه‌ها می‌شدند و اگر معلوم می‌شد که اعضای خانواده هزاره هستند، در دم، همه اهل خانه را قتل عام می‌کردند.» او در ادامه، به نقل از یک شاهد عینی، می‌نویسد: «من خود شاهد کشته‌شدن یک جوان تاجیک بودم. طالب قاتل، هنوز در محل حاضر

زنان هزاره بودند.»
۶: یک مرد تاجیک که در ۱۰ اگست ۱۹۹۸، توسط طالبان توقیف شده بود، چشم‌دید خود را چنین شرح داده است: «من در کارته‌ی بخدی زندگی می‌کردم؛ در روز سوم، طالبان سرک‌ها را محاصره کرده و همه خانه‌ها را به هدف یافتن هزاره‌ها جست‌وجو می‌کردند. آن‌ها می‌پرسیدند: خانه‌های هزاره‌ها کجاست؟ فقط یک خانه‌ی هزاره نزدیک ما بود. چهار مرد جوان هزاره در خانه بودند به شمول یک مهمان که برای دیدوبازدید آمده بود و یک مرد جوان که در خانه کار می‌کرد. تاجیک‌ها، اوزبیک‌ها، هزاره‌ها (مردان بزرگسال) در مناطق هم‌جوار نیز، دست‌گیر شده بودند. همه‌ی ما را سوار موتوره‌های باربری کردند؛ اما دستان چهار مرد هزاره، خیلی محکم بسته شده بود؛ آن‌ها را به جای دیگری بردند. دو پسرپچی هزاره‌ی دیگر در موتر ما بود. وقتی که نزدیک ساحه‌ی بازار رسیدیم، موتر توقف کرد، دو پسرپچی هزاره را پایین آورده و به آن‌ها گفتند که باید به چهارراه پشت ساحه‌ی بازار بروند. یک سرباز طالب آن‌ها را هل داد تا سریع‌تر حرکت کنند، بعد هر دو را از ناحیه سر تیرباران کردند. بعداً شنیدم که آن چهار هزاره‌ی دیگر به تکیه‌خانه‌ی مهدیه برده شده و در آن جا به قتل رسیده بودند. همه‌ی آن‌ها کارگر بودند و نظامی و جنگ‌جو نبودند. آن‌ها همگی بین ۱۹ تا ۲۰ سال داشتند.»

۷: طبق این گزارش، یک دانش‌جوی پزشکی، گواهی داده که طالبان برای یافتن هزاره‌ها، شفاخانه‌ها را نیز جست‌وجو می‌کردند. «من دو پسر هزاره را دیدم که یکی در حدود ۱۳ سال و دیگری حدود ۲۰ سال سن داشتند؛ یکی از آن‌ها دستش شکسته بود. طالبان به شفاخانه آمدند تا آن‌ها را بیرون ببرند؛ اما رییس شفاخانه دخالت کرد. اما آن‌ها روز بعد، برگشتند و پسرپچه‌ها را با خود بردند.»
۸: بر اساس این گزارش، بعد از این که طالبان کنترل شهر مزارشریف را به دست گرفتند، بلافاصله والی جدید طالبان به نام ملا عبدالمنان نیازی، خطبه‌هایی را در همه مسجدهای شهر ایراد کرده و دستور اعمال خشونت علیه مردم هزاره را به منظور انتقام‌گیری بابت شکست طالبان در ۱۹۹۷ صادر کرد و بارها خطاب به هزاره‌ها، گفت که باید به مذهب سنی حنفی روی آورده و مسلمان شوند، یا شهر را ترک کنند و یا با پیامدهای آن مواجه شوند. او هر کسی که از هزاره‌ها حمایت کند را تهدید به مجازات کرد؛ چنان‌که در یک سخن‌رانی خود گفت: «هزاره‌ها مسلمان نیستند. آن‌ها کافر هستند. هزاره‌ها نیروهای ما را این جا کشتند و اکنون، ما باید هزاره‌ها را بکشیم.» بر اساس گزارش دیدبان حقوق بشر، این خطبه‌ها توسط بیش‌تر مقامات بلندرتبه‌ی طالبان، در آن زمان در مزارشریف بیان شده و به طور واضح، به این اشاره دارد که کشتار و دیگر حمله‌های خشونت‌بار بر هزاره‌ها، با تصویب و تأیید مسئولان طالبان انجام شده است.

۹: طبق این گزارش، هزاران مرد از اقوام مختلف، ابتدا در زندان پرازدحام شهر مزارشریف، توقیف شدند و سپس به شهرهای شبرغان، هرات و کندهار انتقال داده شدند. در جریان انتقال، بیش‌تر زندانیانی که در کانتینرهای موتوره‌های

اظهارات شاهدان عینی را که پروژه‌ی عدالت افغانستان به نقل از گزارش دیدبان حقوق بشر به آن‌ها استناد کرده، در زیر می‌آوریم.

۱: یک زن که از منطقه‌ی بازار در راه خانه‌اش بوده، جسد‌های یک کودک پسر که نان می‌فروخته، یک زن که در راه رفتن به یک اجتماع بوده و یک مرد که گندم آسیاب می‌کرده را در میان کشته‌شدگان دیده است. طبق این گزارش، تعداد زیادی از تاجران، در بازار کشته شده بودند؛ زیرا زمانی که طالبان وارد شهر شدند، با استفاده از ماشین‌دارهای نصب‌شده بر روی «جیب‌ها»، به هر جنبنده‌ای فیر می‌کردند.

۲: فرد دیگری که از پشت بام یک دکان شاهد ماجرا بوده، صحنه‌ی وحشت‌ناک ورود طالبان به شهر مزارشریف را چنین توصیف کرده است: «من از بام می‌توانستم ببینم که دود از سمت غرب می‌آید. از دکانم خارج شدم و به ساحه‌ی مشتری‌ها رفتم و از آن جا، می‌توانستم فرار مردم را از سمت غرب شهر ببینم. هرج و مرج و آشفتگی در ساحه حاکم بود. مردم می‌دویدند و حین فرار، با موتورهایی که سعی در ترک منطقه داشتند، برخورد می‌کردند. بازار واژگون شده بود. مردمی‌ها مثل ژاله می‌باریدند. من به خانه رفتم و از پنجره‌ها می‌توانستم فریادهای مردم را بشنوم و بیرق‌های سفید را بالای موتورها ببینم.»

۳: طبق این گزارش، یک زن ماجرای کشته‌شدن پسر ۱۳ساله‌اش را چنین شرح داده است: «پسرم در یک کارگاه قالبین‌باقی کار می‌کرد و در روز اول، نزدیک روضه‌ی مبارک تیرباران شد. تعدادی از مردم آمدند و به من گفتند که جسد پسرتر به شفاخانه انتقال داده شده است. آن‌ها می‌گفتند که پسرتر قبل از مرگش، می‌گفت: ما از کابل به مزار آمدیم تا زنده بمانیم و اکنون من می‌میرم. چه کسی خانواده را سرپرستی خواهد کرد؟ من حتا پسرم را ندیدم. من نمی‌خواستم که به خاطر او، منطقه را ترک کنم؛ اما ما مجبور به ترک منطقه بودیم.»

۴: بر اساس این گزارش، در روزهای بعد از تصرف شهر مزارشریف، نیروهای طالبان به کمک پشتون‌های ساکن شهر، برای یافتن مردان اقوام غیرپشتون، همه خانه‌ها را به صورت هدفمند جست‌وجو کردند. هدف اصلی طالبان، پیداکردن هزاره‌ها بود که برخی از آن‌ها، به خاطر داشتن مذهب شیعه و تبار هزاره و برخی هم به خاطر انتقام شکست سال‌های پیش، باید کشته می‌شدند؛ چون یک سال پیش از آن در می ۱۹۹۷، مقاومت در برابر طالبان که منجر به شکست آن‌ها شد، در قسمت‌های هزاره‌نشین شهر شروع شده بود. به همین دلیل، طالبان فقط به انتقام‌گیری از هزاره‌ها فکر می‌کردند. گزارش‌ها نشان می‌دهد که در جریان جست‌وجوی خانه‌به‌خانه، هزاران غیرنظامی هزاره اعم از مرد، زن و کودک به قتل رسیدند تا قادر به مقاومت دوباره نباشند.»

۵: بر اساس این گزارش، یک شاهد به دیدبان حقوق بشر گفته بود: «در برخی قضایا، مردان دست‌گیر شده، ابتدا به شدت شکنجه و بعد تیرباران می‌شدند؛ تعدادی هم سربریده شدند. تعدادی از مردان تاجیک و اوزبیک هم کشته شدند؛ اما بیش‌تر کشته‌شده‌ها، مردان، کودکان و



هفتمین سال یاد قربانیان جنبش روشنایی را گرامی می‌داریم!

«جنبش روشنایی»، در اعتراض به سیاست‌های ناعادلانه‌ی حکومت وحدت ملی به رهبری اشرف غنی، در برابر باشندگان مناطق مرکزی کشور و دادخواهی برای برگرداندن لاین برق ۵۰۰ کیلووات ترکمنستان به مسیر اصلی آن (بامیان-میدان وردک)، شکل گرفت. دانشجویان، نخبگان و مردمانی که در ۲ اسد ۱۳۹۵ مدنی‌ترین تظاهرات اعتراضی را برگزار کرده بودند، در میدان دهمزنگ کابل به‌رغم آگاهی امنیت ملی، هدف حمله‌ی تروریستی قرار گرفتند. حمله‌ی خونین انتحاری در میان معترضان اتفاق افتاد که در پی آن نزدیک به ۱۰۰ تن از جوانان تحصیل کرده، دانش‌گاہی و فعالان مدنی کشته و ۴۰۰ تن دیگر زخمی شدند.



عکس‌ها از جعفر رحیمی

جاده‌آرشیو

Editor-in-Chief:
 Mohammad Jan Ahmady
 Email: info@jade-abresham.com
 Online Chief in Editor: khaliq Ebrahimi
 Print Chief in Editor: Arif Wafayee
 Email: khaliq.ebrahimi@gmail.com
 Senior reporter: Mohammad Anwer Rahimi
 Senior analyst: Ruhullah Kazemi, PHD in Islamic

Philosophy
 Analyst of culture and literature Section: Asmat Eltaf
 Political analyst: Eshaq Joya
 Reporter of the women's section: Adela Azin Nazary
 English Section Senior Editor: Mohammad Sakhi
 Rezaie
 English Section News and Editor: Musa Atbin
 Email: m.alive745@gmail.com

دبیر بخش فرهنگ و ادبیات: عصمت الطاف
 گزارشگر سیاسی: اسحاق جویا
 مترجم: محمد سخی رضایی
 صفحه‌آرا: موسی آتبین
 بخش زنان: عادلہ آذین نظری، بی‌نظیر طاہریان،

صاحب امتیاز و مدیر مسول: محمد جان احمدی
 ایمیل: info@jade-abresham.com
 دبیر آنلاین: خالق ابراهیمی
 دبیر نسخه چاپی: عارف وقایی
 دبیر ویژه نامه: دکتر روح‌الله کاظمی و محمد انور رحیمی